

علاقمندان ارجمند و گرامی!

این اثر علامه کهزاد که ترجمه تاریخی از یک کتاب انگلیسی میباشد به علاقمندان تاریخ باستانی کشور ما تقدیم میگردد. خواندن این اثر شاید آنقدر برای عموم قابل درک و استفاده نباشد ولی بهر حال یکی از آثار گران بها میباشد که برای تاریخ آریانا و همچنان حضور یونانی ها و فرهنگ یونانی در سرزمین باستانی آریانا و کشورهای مجاور آن از اهمیت ویژه ئی برخوردار است. همین موضوع باعث شده بود که استاد کهزاد آنرا در سال 1312 ترجمه نماید.

بهر حال این اثر تا حال به نشر نرسیده بود و اینک بنیاد فرهنگی کهزاد خوشنود است که آنرا بعد از 75 سال در دسترس علاقمندان تاریخ افغانستان قرار میدهد. خوشبختی دیگر اینست که این اثر در طی 75 سال حفظ شده و از بین نرفته است.

امید است این اثر تاریخی نیز مانند آثار دیگری که این بنیاد مکرر در دسترس علاقمندان قرار میدهد، در ذخیره دانش تاریخ خوانندگان بیافزاید و بعضی تاریکی ها را روشن نماید گرچه حدس و گمان زیادی در این اثر دیده میشود و غیر از آن چاره ئی هم نیست و الا در تاریکی محض قرار خواهیم داشت.

خواننده محترم باید متوجه باشد که این کتاب در سال 1844 نوشته شده است و از آن زمان تا حال بسیار موضوعات مجهول و مبهم این کتاب به اثر تحقیقات باستان شناسی روشنتر شده است تا باعث اشباه شان نشود.

داکتر فریار کهزاد
بنیاد فرهنگی کهزاد
پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنیاد فرهنگی کهزاد

یونانی ها در آریانا

نتایج تاریخی کشفیات جدید در افغانستان

نویسنده

اچ. تی. پرنسپ H. T. Prinsep, Esq.

1844

مترجم

احمد علی کهزاد

1933

این اولین اثری است که از انگلیسی در سال 1312
ترجمه کردم. در این وقت در دارالتحریر شاهی
مترجم بودم. مسودهٔ این ترجمه را با خود گرفته
در روما اصلاح و پاک نویس نمودم.

احمد علی کهزاد

مرام مترجم:

اصل این کتاب چون در سال 1844 تقریباً (90) سال قبل شایع شده است، با قدمتی که دارد امروز بجز در کتابخانه ها، در بازار و کتاب فروشی ها کمیاب است. من چندی قبل یک نسخه آنرا نزد اعضای حفريات فرانسه دیده و بعد از مطالعه چون معلوم شد که به قسم مواد در تاریخ قدیم «آریاننا» مخصوصاً برای دوره های یونانی، پارت ها، پهلواها و اسکائی ها بدرد میخورد، به ترجمه آن پرداختم. چون اصل اثر انگلیسی و این اولین مرتبه است که اثر مستقلى را از این زبان ترجمه میکنم، خواهشمندم اگر بعضی بی ربطی ها در عبارات باشد از آن اغماض فرمائید.

احمد علی کهزاد

چهار شنبه 28 قوس 1312 تمام شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

یونانی ها در آریانا

معمولاً حین مطالعات تاریخ باستانی مناطق آسیای مرکزی هر شخص به اسمای «آریا Aria»، «آریانا Ariana» و «بکتريا Bactria» برمیخورد لیکن اشخاص بسیار کم بصورت دقیق از مقاماتی که به این اسماء یاد میشدند و بلاخص از وقایع تاریخی آنها باخبر اند.⁽¹⁾ مولفین قدیم یونان و رومن بعضی یادداشت های مبهم و پریشان راجع به سلاطینی که این اراضی را تسخیر و در آن سلطنت نموده اند، داده اند. ولی آنها اتفاقاً و فقط در مواقعی که سلاطین مذکور با ممالک مغرب زمین تصادف نموده اند و الا بصورت مستقیم ابداً در گزارشات خویش از آنها و سلطنت های ایشان حرفی بمیان نیاورده اند. پس اگر ما خواسته باشیم نسبت به خانواده هائیکه در مدت هزار سال بعد از فتوحات و استقرار اسکندر پسر فیلیپ، جلوس و سقوط نموده اند، فتوحات نموده و یا مغلوب شده اند، نظریه صحیح و مناسبی بدست آریم و یا اقلاً معلومات ثابتی نسبت به نژادها و خانواده هائیکه در این مدت مدید آمده و رفته اند، بدست آریم ممکن نخواهد بود و کوششات ما بهدر خواهد رفت.

حقیقت مسلم است که تا 200 سال بعد از فتوحات اسکندر سلاطین بکتريا و آریانا یا افغانستان همه اسماء و نژاداً یونانی بودند⁽²⁾ و زبان یونانی در ضرب مسکوکات و تحریر اسناد رسمی ایشان استعمال میشد. اما بی علاقگی و اشکال مراودات بین مغرب زمین و این مستعمره های شرقی بعدی بود که رشته رابطه متینی بین آنها وجود نداشت. اگر چه زبان مشترکی بین آنها معمول و با مللی از یک منبع منشعب شده بودند که در تفوق و ذکا و مدنیت خویش در آن عصر ممتاز و بر همگان فخر میکردند مگر بر خلاف توقع اراضی مسکونه آنها چنان مجهول ماند که عده اشخاصی که از چگونگی حقایق آن اطلاع دارند، خیلی محدود است.

در تمام دوره نیکه یونانی ها به بسط نفوذ خویش در بین نواحی مشغول بودند، واضح است که تمام آسیای غربی و مرکزی صحنه مجادله و کشمکش های دایمی بوده است. واقعه بزرگی که در بین وقت در عالم بوقوع پیوسته است از مغرب نشئت نموده و اهمیت آن تا اندازه ئی ما را از تذکار منازعات رؤسا و مستعمره های متجزی شرقی که هر یک برای بسط اقتدار خود میکوشیدند، بی نیاز میسازد. اما معلوماتی که برای ما از اجراءات و ارسال قشون سلاطین غربی و حتی از لشکر کشی های خود اسکندر رسیده است، خیلی محدود و ناقص است و علت بروز وقایع مذکور ابداً مفهوم شدنی نیست. کسانیکه آثار و مطبوعات قرن 19 را زیر و رو کرده میخواهند نسبت به کارنامه ها و علل اقدامات شخص بزرگ اسکندر معلومات صحیح بدست آرند، اولاً از بین متعجب میشوند که فقط نسبت بیک واقعه تاریخی محلی چقدر اختلاف نظر موجود است و ثانیاً این مسئله بر تحیرشان افزوده است که قدما چقدر نسبت به وقایع آریا و بکتیریا و حتی نسبت به وقایع لشکر کشی «اسکندر Alexander»، «سیلوکوس Seleucus» و «انتیوکوس Antiochus» بیعلاقه بودند.

بلی حقیقتاً خیلی جای شگفت و تعجب است که هیچ تفصیلات و معلومات صحیح نسبت به تصمیمات و کارنامه های این سلاطین نامدار و مخصوصاً فاتح اول الذکر که فوق العاده در راه انبساط سلطه و مدنیت یونانی صرف مساعی نموده است، در دست نداریم حال آنکه «تیوسیدیدس Thucydides» تاریخ صحیحی نوشته و خود اسکندر چقدر تکالیف را بر خود گوارا نمود تا اذهان علمای یونانی را پرورش داده برای شهرت نام و نشان خود ادبیات را ترقی دهد. در عالم تاریخ اگر شخصی از چیزهای بی حقیقتی که به او نسبت شده و یا اینکه اعمال و صفات اخلاقی او کماحقه معرفی نشده است اعتراضی داشته باشد، اسکندر است. تنها عدالت و انصافی که در قضاوت شخصیت اسکندر ملحوظ داشته اند، عنوان «کبیر» است که به او داده اند و تا ابد به اسم او ملحق خواهد بود. اراجیف و لاطائلات بی معنی که نسبت به او منتشر شده است از طرف حزبی بوده که سلطه و اقتدار اسکندر دست ایشان را از حاکمیت و سلطنت کوتاه نموده بود و الا حقیقت طور دیگر بوده و نوع بشر بایست حین قضاوت شخصی که علو مقامش در میان یونانی ها بیشتر از شهرت «ژول سزار» در میان رومن ها بود و حتی «سزار» هم بمراتب شهرت مقام او حسرت میخورد، انصاف نمایند.

ما در اینجا طوریکه «پلوتارک Plutarch» و بعضی هائی دیگر نسبت به اخلاق و رویه آوان صباوت اسکندر از وضع کودکانه، خشونت و شدت طبع، هوس و مستی و تمایل او به افتخارات مصنوعی تذکراتی داده اند، بحث نداریم بلکه تصمیمات بزرگ این فاتح معروف و کامیابی های او را با تبدلاتی که در ساختمان

و اوضاع اجتماعی عالم و صورت حیات ساکنین جهان وارد نموده است، تقدیر میکنیم.

در تشریح تاریخ مستعمراتی که اسکندر در شرق تشکیل نمود، اولین اشکالاتی که یادداشت های ناقص برپا میکند، این است که فاتح معروف یونان چطور و بچه معنی و اساس این مستعمرات را تجویز نمود، تعداد آنها چند و موقعیت آنها چطور بود، چه ترتیبی برای اداره داخلی آنها وضع نموده بود و علی الخصوص آنچه که درک آن از همه مهمتر است، این است که آیا سلوک و رفتار یونانی ها با ساکنین بومی ممالک مفتوحه چطور و به چه منوال بوده است.

طوری که پروفیسور «لشن Lassen» به کمال صحت ملاحظه نموده است، چون «بکتریا» و «آریا»⁽³⁾ به دو طرفه هندوکش بین رود «اکسوس» و «اندوس» واقع و راه های علیای فتوحات آسیائی از آن میگذرد، طبعاً میدان محاربه هر قوم و ملتی واقع شده است که برای تسخیر شرق کمر بسته اند. اگر یک سلسله تاریخ لاینقطع و مکمل این سرزمین پرشور بدست میبود، بملاحظه میرسید که چه واقعات بارز در آن پدید آمده و چه انقلابات بزرگی در اثر محاربات و فتوحات و اختلاط اقوام و نژاد های مختلف در زبان، مذهب، دیانت، مدنیت و طرز حکومت آن تولید گردیده است که در سطح کره زمین ممالک دیگر نظیر آنرا کمتر دیده اند. برای احیای این تاریخ و فی الجمله برای روشن کردن عصر یونانی که سلطه و زبان آنها تسهیلات و ذرایع زرنگی برای وقایع حوادث تاریخی فراهم کرده بود، علمای عصر جدید داخل حدسیات شده آهسته آهسته پرده های تاریک مبهمات را از هم دریدند و در نتیجه پاره حقایقی را که بصورت پراکنده بفواصل بعیده افتاده بود، جمع نموده از روی مسکوکات، رسم الخط و عادات نتایجی استنباط کردند که بر شالوده آن اساس کاخ تاریخ باستان این مملکت کهن گذاشته شود.

کمی متجاوز از یک قرن قبل (1738 م.) «بی یر Bayer» رساله ئی در زبان لاتینی راجع به مستعمره یونانی «بکتریا» نوشته و ضمناً تذکار نموده است که نویسندگان دوره قدیم عموماً از نگارش وقایع این مملکت غفلت نموده اند. وی در رساله خویش فقط از شش نفر شاهان یونانی نژادی اسم میبرد که در این مناطق سلطنت کرده اند. اما تاریخ جلوس و وفات و حتی مقامات و اماکن حکمرانی چند نفر آنها هنوز غیرمحقق و مجهول مانده است. پس این نقایص تاریخی را تنها تا درجه ئی مسکوکات، اشیای عتیقه و نوشته هائی رفع کرده میتواند که از توپ ها و تپه ها بدست میآید و باین وسیله امید میرود افق تاریخی از منته گذشته این مناطق از اندازه که «بی یر Bayer» واصل شده بود، وسیعتر گردد.

ناگفته نماند که باز این پیشرفت ما در زمینه اکتشافات تاریخی و توسیع افق آن محدود به فهرست طویل اسمای سلاطینی خواهد بود که قبلاً از آن ها نام و نشانی بمیان نبود و مسکوکات ایشان را به دنیا معرفی نموده است. خیر، علاج این نقایص هم تا درجه ئی امکان پذیر است زیرا مسکوکات، حتی مسکوکات همجنس و مسکوکاتی که متعلق بیک خانواده سلطنتی هم باشد، از روی ساختمان خواص ضرب، شکل علامه، عنوان و نوشته هایش فرق میشود و در نتیجه از این راه ارتباط سلاطین با یکدیگر یا با خانواده های سلطنتی معروف مغرب زمین هویدا خواهد شد. علاوه برین تعداد مسکوکات و مقامی که از آنجا کشف میشوند هر کدام بجای خود معلوماتی است که از آن نسبت به طول سلطنت و مقر آن دلایلی میتوان استنباط کرد. خلاصه مسکوکات موثق ترین حقایقی است که ذریعه آن میشود احتیاجات تاریخی را رفع و در قسمت هائیکه تاریخ بیخبر افتاده زمینه جدیدی تشکیل نمود. علاوه بر مسکوکات بعضی نوشته ها هم بدست افتاده لیکن چون رسم الخط آنها بزبان جدید «آریائی Arian»⁽⁴⁾ میباشد، قرائت و تشریح آن در آتی بعمل خواهد آمد.

در نگارش این کتاب منظور نظر ما تشریح جزئیات تاریخ کشفیات مسکوکات بکتریان [باختر] نیست زیرا پروفیسور «ولسن Wilson» این منظور را به رویه بهتری در کتابی که خودش تصنیف و از طرف «کمپنی هند شرقی» شایع شده است، برآورده و بدان وسیله اسباب معرفی شخص منوری چون مستر «مسن Masson»⁽⁵⁾ و کشفیات او در افغانستان گردیده است. در این مورد فقط اینقدر تذکر میدهم که در دوره ده سال اخیر⁽⁶⁾ ترقی کشفیات محدود به تذکار اتفاقی بعضی سکه های بی ترتیبی بود که روی آنها اسمای یونانی نقش و دست بدست راهی بطرف مرکز اروپا پیدا کرده بودند و علما محض بجهت اینکه آنها از بکتریان یا نواحی مجاور آن پیدا شده و بکدام خانواده سلطنتی معروف دیگر نسبت نمیشد، بنام «مسکوکات بلخی» حدس میزدند. اما بعد از اینکه هیئت سر «الکسندر برنس Sir Alexander Burnes» در سال 1831-1832 عازم کابل و بخارا گردید، در اثر تفحصات این صاحب منصب و کسانیکه با او در ین هیئت و هیئت آینده همراه بودند و بالاخص در اثر تحریک و هدایات و تحقیقات دیگرانی که نسبت به خود «برنس» موقعیت خوبتری برای اجرای نظریات خود داشتند، روشنی جدیدی باین شعبه عتیقه شناسی تابید. ما در اینجا بصورت اختصااص از میان صاحب منصبان اروپائی که در خدمت «رنجیت سنگ»، راجای پنجاب و پشاور منصوب بودند، جنرال «ونچورا Ventura»، «الارد Allard» و «کورت Court» را متذکر میشویم که با زرنگی و اشتیاق تمام به چنین تفحصات تن در داده اند. جنرال «ونچورا» در ماه اپریل و می 1830 راشک⁽⁷⁾ «مانی قلعه Many Kyala» را شگافته و از آن بعضی مسکوکات و اشیای عتیقه عجیبی بدست آورد.

سپس به تعقیب او جنرال «کورت» در مجاورت مقام فوق چندین راشک دیگر را باز نمود. این صاحب منصبان در ازای زحمات خویش به پاداش خوبی رسیده فوراً نتایج واصله را شایع و بدین وسیله به ترقی و انبساط دامنه اکتشافات کمک بزرگی نمودند. بعد از آن داکتر «هونیگ برگر Hoenigberger» که منصوب بهمین اداره حفريات بود در 1832 از راه کابل، بلخ و بخارا طریق «اورنبورگ Orenburg» (شهری در سرحد روسیه و قزاقستان در کنار رودخانه اورال) را پیش گرفت. وی کولکسیون مسکوکات و اشیای عتیقه را که در امتداد راه کابل - بخارا و از حوالی پنجاب تشکیل داده بود، اول در جرمنی و بعد در پاریس طرف نمایش عمومی قرار داد. بدین منوال «هونیگ برگر» برای اولین بار توجه اروپائیان را نسبت به کثرت آثار عتیق و اهمیت مقامات و ساحات تاریخی افغانستان کشانید و کولکسیون هائی را که در معرض نمایش قرار داده بود، کنجکاو و حدسیات علمای اروپائی را برانگیخت.

علاوه بر همه در زمینه تفحصات مستقیم و کشفیات کامل محلی که در مناطق مختلف افغانستان بعمل آمده است، کشفیات مستر مسن خیلی مهم است. وی سیاح خصوصی نی بود که مدت مدیدی در کابل اقامت نموده و در اثر رفاقت با نواب جبار خان و برادرش امیر دوست محمد خان طور دلخواه کشفیات نموده است. مسن در اثر مساعدت و حمایت این برادران توانست مدت چند سالی بقایا و آثار خانواده های یونانی را که در عصر ماضی در دره کابل سلطنت نموده اند، جستجو کند. وی اماکن فرضی چندین شهرهای مختلف را معاینه نموده خرابه ها و مقامات عتیق و پایتخت های سلطنت های مضمحل و از بین رفته را تدقیق نمود. برعلاوه یک تعداد زیاد راشک ها و تپه های «درونته» و «جلال آباد» و غیره نقاط این ناحیه را گشوده از میان آنها هر گونه اشیای عتیقه و مقدسه بدست آورده است. بدین قرار مسن در مدت 6 تا 8 سال اقامت خویش در افغانستان به کولکسیون و اجتماع آثار عتیق دوره سلاطین یونانی و «سیتی Scythian» مصروف گردید.⁽⁸⁾ آنچه آثاری بدست آورده بود به موزه هند فرستاد چنانچه فعلاً آثار مذکور در آنجا موجود و طرف استفاده مدققین و دانشمندان قرار گرفته است.

تجسساتی را که در بالا شرح دادیم، قبل از اینکه قشون انگلیس وارد کابل شود اجرا شده و نتایج آن بمعرض اشاعه گذاشته شده بود. آمدن قشون انگلیس به کابل مخصوصاً خدمات زیادی در توسعه معلومات جغرافیائی ساحات باستانی نموده و در سائر شعب علوم محض اندکی به توسعه کشف مسکوکات کمک کرد. حینی که قشون مذکور وارد مملکت شد، بساط حفاری و ثمره های آن قبلاً برداشته شده بود و مشغولیت های جنگ و سیاست آنقدر حواس و رفاه خاطر برای آنها باقی

نگذاشته بود که بصورت دقیق دامنه تجسس و پالش را توسعه داده و چیزهائیکه از نظر دانشمندان و باستان شناسان ایشان فرار کرده بود، جمع نمایند.

علاوه بر عدم فراغت و وقت، علت وقفه ناگهانی پیشرفت اکتشافات حین ورود قشون بریتانیا به افغانستان چیز دیگر هم بود. در 1838 هنگامیکه قشون مذکور بطرف افغانستان رهسپار بود، شخص منوری در هند در اطراف کشفیات واصله تدقیقات و در هر شاخه کشفیات قوای استدلالی فوق العاده بخرچ داده، مقایسات و مطالعات عمیقی در آن موارد مینمود و بدین وسیله بعد از غور و مطالعه مکتشفات قدمی در توسعه دامنه تاریخی جلو میگذاشت و در نتیجه کاشفین را در راه تعقیب مشاغل اکتشافات شان سرگرم و جرئت افزائی مینمود، در اثر علالت ناگهانی وفات نمود. نشریه انجمن آسیائی که از طرف مستر «جیمز پرنسپ James Prinsip» فقید مزبور در شهر کلکته تأسیس و اداره میشد، از سنه که فوقاً متذکر شدیم به بعد طبعاً تغییر رویه و مسلک نموده بعد از وفات مؤسس خود از تشویق تعمیل تجسسات در مناطق مذکور باز ماند.

در همین سال (1838) اروپا موسیو «ژاکت Jaquet»، یکنفر دانشمند عالیمقام پاریسی، باستان شناس مقتدری را از دست داد که در شعب حفاری و تدقیقات باستان شناسی شرق با کشفیات «جیمس برنسپ» در هند رقابت و بعضی اوقات از او سبقت میجست. معذالک تمام کسانی که در ین شعب حایز مطالعات مکفی میباشند، از بین نرفته اند و از نتیجه زحماتی که پروفیسور «لئسن» و «ولسن» بر خود گوارا نموده اند، انتظار زیاد میروند. این دو نفر که با «جیمس برنسپ» رفیق بودند و از نتایج مطالعات او بهره برده اند، میتوانند حتماً در توسعه افق تاریخی پیشرفت های قابل قدری نمایند.

چون فعلاً اوراق و اسناد مختلفی که از طرف پروفیسور «ولسن Wilson» در مجله انجمن آسیائی مبنی بر نمایش اکتشافات و تجسسات مستر «مسن Masson» شایع شده بود، در دست داریم و از طرف دیگر نتایج عملیات پروفیسور «لئسن Lassen» و تاریخ «هندوسیت Hindu-Syth» هم ترجمه و در جورنال هندی شایع شده است، در تدوین نتایج اکتشافات کمک خوبی بما کرده میتواند و البته ترقی موضوع کشفیات منوط به دقت آتی و محتاج به یک سلسله اجتهادات و تفحصات دیگر میباشد. در اینجا ما به اساس اسنادی که در دست داریم، سعی میکنیم تا از اجتماع نتایج آن خلاصه عمومی برای دانشمندان باستان شناس و علاقه مندان ترتیب نمائیم.

پروفسور «ولسن» در کتابی که راجع به اکتشافات «مسن»⁽⁹⁾ نوشته است، یک باب را وقف اجتماع یاد داشت هائی نموده است که نویسندگان قدیم راجع به «آریا» و «آریانان» نوشته اند و بدین رویه در بین کتاب که نتیجه مساعی و تفحصات زیاد میباشد، تمام آرزوهای شایقین بلکه بیشتر از آن را تهیه نموده است. وی بکمال صحت مینویسد که برای اینکه وقایع عصر یونانی فهمیده شود حتمی و لازمی است که خط حرکت و نقاط توقف اسکندر در بین مملکت [افغانستان] تعقیب شود. معذالک باز ما این مسئله را نفهمیدیم که چرا پروفسور در حالیکه اسکندر را از مناطق جنوب «ایمایوس Jmaus» یا هندوکش عبور داده بشهر اسکندریه بگرام نزدیک کابل توقف میدهد، در کتابش⁽¹⁰⁾ عملیات دو موسم او را در بکتريا که بطرف شمال این سلسله کوه واقع است فراموش میکند و آنگاه سوقیات اسکندر را بطرف رود اندوس تعقیب میکند طوریکه گوئی این سوقیات او بطرف بلخ بمیان هم نیامده باشد حال آنکه حقیقت مسلم است که قوای یونانی در بکتريا با منتهای متانت استقرار یافته بود و اگر بدو این منطقه مغلوب و محکوم نمیشد، سوقیات پنجاب غیر ممکن و یا اقلاً پرخطر میبود. اگر «بسوس ها» و «سیت ها» منطقه بکتريا بدو محکوم نمیگردیدند، خطر آن میرفت که روی خط مرآوده «مدیا Media» و یونان حمله کنند و در نتیجه راه حمله پنجاب را مغشوش و خطرناک سازند.

حالا ما هم در بین مورد بصورت مختصر خط حرکت اسکندر را ترسیم مینمائیم اما طوریکه سوقیات شمالی او هم ناگفته نماند. در میان اراضی ئی که یونانی ها بدست آورده بودند خاک بین هندوکش و سردریا یا «اگزارتس» ثروتمندترین و مهمترین استملاکات آنها شمره میشود زیرا قرار عقیده «جوستن Justin» این اراضی حایز هزار شهر پر جمعیتی بود که برای مقابله آن در میدان جنگ 15 هزار نفر لازم بود. حقیقتاً زمانیکه اسکندر به تهاجم هند رهسپار میشد، قشونی به این تعداد تحت اداره «امیان تاس Amyantas» برای محافظه بکتريا و امداد اتباع یونانی خویش باقی گذاشت. مسلم است که برای پاسخ دادن مظاهرات دائمی قبایل سرحدات شمال و برای دفاع حملات ارتجاعی آنها چنین قشونی لازم بود. وقتیکه بکتريا در اثر اعلان مخالفت از اطاعت شاهان یونانی شامی گردن میکشد، «آریا» و «آریانان» یا افغانستان یکجا در بین جنبش و نهضت قومی سهیم شده متعاقباً اعلان حریت میکنند. تاریخ این دو منطقه افغانستان چنان با یکدیگر مخلوط است که نمیتوان بسهولت گزارشات و کارنامه های سلاطین آنها را در دو دوره انفصال و وحدت از هم مجزی نمود. ناگفته نماند که در اتحاد و نهضت های ملی تنها بکتريا (بلخ) با آریا (هرات) کاملاً متحد و هم دست نبود بلکه «پارتیا Parthia» [صورت درست تلفظ آن پارثیا میباشد] هم در آن شامل است و به عقیده ما جلوس و سقوط خانواده «ارساسید Arsacides» (اشکانی) از مسایل تاریخی هر

سه این مناطق شمرده میشود زیرا نه تنها استقرار این خانواده با شورش و نهضت آریا و بکتیریا هم عصر و رابطه بین این هر سه علاقه همیشه برقرار بود بلکه اکثر سلاطین پارتی اقتدار و نفوذ خویش را بهر سه این مناطق بسط داده بود چنانچه در میان مسکوکات و اشیای عتیق که تازه کشف شده و شالوده اساسی تاریخی جدیدی است که این رساله در احیای آن صرف مقدرت میکند، اسمای شاهان پارتی (اشکانی) و شاهنشاهان ایشان موجود است.

خط السیر اسکندر:

حینی که «آرین Arryan»⁽¹¹⁾ مبدأ کشورگشائی اسکندر و اساس گزارشات استعمار جوئی او را در این مناطق تشریح میدهد، مینویسد: «اسکندر کبیر بعد از فرار و مرگ «داریوش Darius» برای تکمیل تسخیرات «هیرکانیا Hyrcania» و «ماردی Mardi» به غدیر کسپین مراجعت نمود چنانچه تاریخ این واقعه به ماه جون یا جولای سال 330 ق.م. مصادف است. اتباع یونانی که اینجا جاگزین گردید مبدأ و مدار قوای معین سلطنتی شد که 80 سال بعد «ارساس Arsaces» بنام «پارتیا» اساس آنرا گذاشت. در ماه آگست یا سپتامبر همان سال اسکندر بطرف «آریا Aria» حرکت نموده قشون و حاکم بومی نژادی در مقام «سویزا» پایتخت آن والا تعیین و منصوب نمود». پروفیسور ولسن روی نقشه بطرف قسمت صحرائی کوهستانات غرب هرات مقامی موسوم به «زوزان Zuzan» یافته و آنرا «سوزی Susia» قدیمی فرض میکند که «آرین» از آن تذکر داده است.

داکتر «تیروال Thirwall» در کتاب تاریخ اش محال «سوزیا» را «توس Toos» تعیین کرده که داخل خاک پارتیا میباشد. بعقیده ما شهر «سوزیا» قدیم عبارت از شهر «سبزوار» یا «سبزار» حالیه است که بطرف جنوب هرات در منطقه زرخیزی واقع میباشد زیرا نسبت به دو مقام اول الذکر موقعیت «سبزوار» برای پایتخت مناسبتر و احتمالات حتماً در آن بیشتر دلالت میکند. قشونی که در این مقام از طرف یونانی ها برای تامین حاکمیت ایشان گذاشته شده بود، تاب نیاورده بمجردیکه اسکندر کوه ها را عبور و به تعقیب «بسسوس Bessus» شتافت زیون و مضمحل گردید. چنانچه اسکندر بسرعت عنان خویش را گردانیده شهر مذکور را دو باره فتح و شهر «ارتاچاونا Artachaona» را⁽¹²⁾ که بطرف تپه زارهای شرقی «سوزیا» پناهگاهی بود، محاصره نمود. آنگاه عملیات سوق الجیشی خویش را بطرف جنوب به «پونتوس Pantus» تا دریاچه داخلی که رود هیرمند بدان منتهی میشود، ادامه داد. چون شهر سبزوار روی خط مستقیم چنین خط حرکت واقع است، حایز مزیت دیگری میشود که آنرا برای احراز مقام پایتختی علاقه آریا ممتاز میسازد. حالا دیگر موقع آن است که اسکندر عملاً تمام اراضی جنوب «پاراپومیزوس Parapamisus» (هندوکش) را فتح نموده حکمرانان خود را در

«سیستان» و «اراکوزیا» که عبارت از قندهار و یا قرار عقیده پروفیسور «ولسن» و دلایل خوبی «جلگه ارغنداب» باشد، تعیین و برقرار نمود. اسکندر در یک شهر جدیدالاحداث که برای مراقبت و کنترل ساکنین آریا آباد شده بود هم عده اتباع خویش را متمرکز ساخت و تمام قراین موثقه باین نظریه موافق است که این شهر عبارت از «هرات» مشهور است.

اسکندر از این نقطه در آخر ماه اکتوبر حرکت نموده از میان منطقه ئی که ساکنین هندی⁽¹²⁾ در آن بود و باش داشت، بطرف دره کابل روان شد و در مجاورت اراکوزیا قشون او فوق العاده بعلت عدم خوراکه، برف و سرما تکالیف کشید. عقیده ما در اینجا چنین است که خط حرکت اسکندر در این قسمت راه علیا یا راه کوهستانی هرات بوده و این خط از میان پشته های سلسله کوه «پاراپومیزوس» به ناحیه ئی واصل میشد که قرار تمام قراین نژاد هندی در آن مسکون بود. از طرف دیگر در صورتیکه این خط حرکت اسکندر تصدیق شود، به حقیقت دیگری که «آرین» بما میدهد، نیز واصل میشویم و آن این است که اسکندر بمجریکه از بکتريا برگشته جبال هندوکش را عبور نمود اولین اقدامش تغییر حاکمی بود که در «پاروپامیزوس» مقرر نموده بود. این مسئله ثابت میکند که قبلاً اسکندر از اینجا گذشته و این ناحیه کوهستانی را مغلوب و رعیت خود ساخته بود. علاوه برین چون موسم، موسم آخر سال یعنی ماه اکتوبر بود وقت برای حرکت کافی و مساعد نبود و اگر اسکندر از راه قندهار عازم شده و در حوالی آن ولا به برف تصادف نموده باشد از روی تجارب حزن انگیزی که داریم حتماً گفته میتوانیم که راه و کوئل های غزنی کاملاً مسدود بود.

قشون اسکندر زمستان سال 329 – 330 ق.م. (قبل از میلاد) را در شهر اسکندریه قفقاز⁽¹³⁾ گذراند. محل این شهر را در جلگه بگرام، نزدیک چاریکار تقریباً به 40 یا 50 میلی شمال کابل تعیین کرده اند. از این جاست که نسبت به سایر محلات به تعداد فوق العاده زیاد مسکوکات سلاطین «گریک و بکتریان Greco-Bactrian» (یونان و باختری) و جانشینان سیتی آنها یافت شده است و احتمال زیاد میرود که این مقام پایتخت علاقه رود «کوفن Kopen» یا کابل بوده باشد.

در اوائل سال 329 ق.م. اسکندر هندوکش را عبور نموده و «دراپساکوس Drapsacus» یا «اندراب» را فتح نمود. سپس بطرف جلگه اکسوس نزول نموده در نواحی بین رودخانه و کوهستانات دسته قشونی تعیین و برقرار نمود. در این وقت «بسوس» به طرق شمال فرار نموده از مقام «نوتاکا Nautaka» یا «کارشی Karshi» رود اکسوس را عبور نمود. «پتولمی Ptolmy» او را تعقیب نموده و در نتیجه او را اسیر نمود. بعد اسکندر بطرف «مارکندا Markanda» یا «سمرقند»

حرکت نموده «سیتی ها» را مقابل خویش بطرف رود «سر دریا» یا «ایگزارت Jaxartes» پیش نمود تا بالاخره از رودخانه مذکور عبور و در کوهستانات جنگ بزرگی را در مقام «خوجند Khojand» فتح نمود. اسکندر مدتی در جلگه رود «ایگزارت» و نواحی قریب آن توقف نموده برای انسداد تهاجمات و شورش سیتی ها عده نفری برای دفاع کوتل ها و دره هایی که رودخانه مذکور از آن عبور میکند، تعیین نمود. اثنائی که اسکندر به استحکانات اراضی مفتوحه و سائر امورات اداری مشغولیت تام داشت، «اسپیتامنس Spitamenese» از مقام «قرل» دشت قم به «مارکندا Markanda» به دسته قشون پیش قراول یونانی حمله نمود و قشون یونانی را منکوب و پریشان ساخت. درین فرصت اسکندر عنان گردانیده «کوروپولیس Kuropolis» را که قرار فرضی «کش Kesh» قدیم و «شهر سبز» امروزی باشد، تصرف شده تمام دره «زرافشان»، «پولی تی میتوس Polytimetus» و جلگه رودخانه سمرقند را چور و یغما نمود. چون سال 329 ق.م. به آخر رسیده بود، اسکندر بعد از ختم این فتوحات قشونش را زمستان در «آریاسپ Ariasp» یا «زاریاسپ Zariasp» توقف داد. این محل را از چندین لحاظ به مقام «هزار اسپ» میتوان نسبت داد. اولاً به لحاظ موقعیت مناسب حربی که در عین زمانیکه بر علیه تهاجمات «اسپیتامنس Spitamenese» سد خوبی میباشد، چون کنار دشت واقع گردیده با رود اکسوس آذوقه به خوبی در آنجا تهیه میشود. ثانیاً چون این محل نزدیک سرحدات خوارزم بود، اسکندر بسهولت میتوانست با خوارزمی ها ارتباط و علایق پیدا کند.

در بهار سال 328 ق.م. اسکندر برای مغلوب ساختن تمام اراضی واقع بین اکسوس و ایگزارت در پنج محاذ جنگ را شروع نمود. در اوائل محاربه «اسپیتامنس» شکست خورده مقتول شد. آنگاه به «آریاسپ» که آنرا میتوان یقیناً «هزار اسپ» تعیین نمود، حمله نموده ابتدا چندان پیشرفتی ننموده حملات یونانی ها عقیم ماند. اما بالاخره شهر موصوف هم مغلوب گردید. بقیه فصل به انحصار قلعه های جنگی متعدد قسمت علیای «سوغدیانا Soghdiana» و ماورالنهر و استقرار نفری و قشون برای حفاظت امنیت و تابعیت داری آنجاها صرف گردید. زمستان 327-328 ق.م. را در «نوتاکا Naukata» یا «کارشی Karshi» گذرانیده در بهار سال 327 ق.م. اسکندر مجدداً هندوکش را عبور و از شهر اسکندریه قفقاز سوقیات عسکری و تسخیر اراضی بین این سلسله کوه و جبال سفید کوه را که عبارت از کوهستان فعلی و دره کابل تا اندوس [رودخانه سند] باشد، شروع نمود. اینجا سوقیات اسکندر به دو محاذ منقسم گردید. خودش با دسته قشونی بطرف شمال رود کوفن یا رود کابل (از راه نجراب و تگاب و لغمان)⁽¹⁴⁾، «هفسیشتن Hephsestian» یکی از قوماندان های او با «تاگز یلس Taxiles» پادشاه هند که به استقبال او حاضر شده بود، راه جنوب را تعقیب نمود. دسته اخیر الذکر اول به

«اتک» رسیده مشغول بستن پلی از کشتی‌ها روی اندوس شد تا عندالزوم قشون اسکندر از آن عبور و رهسپار پنجاب گردد. پروفیسور «لئسن» و «ولسن» موشگافانه محل عبور اسکندر را از اندوس معلومات و تدقیقات نموده، راپور آرین را در بین زمینه قبولدار شده اند. چنانچه وضعیت جغرافیائی محل مذکور طوریکه برای ما معلوم است سراسر به تشریحات راپور فوق الذکر مطابقت میکند. برای تکمیل مرام حالیه ما کافی است که مختصراً متذکر شویم که تمام این نواحی مانند بکتیریا در ماه اپریل و می 327 ق.م. مغلوب و مفتوح گردید. در ماه جولای 327 ق.م. «پوروس»⁽¹⁵⁾ در سواحل رود «جهلم» پس پا شده و ماه‌های آینده به استعمار و فتح پنجاب و ساختمان سفاین برای مراجعت از راه اندوس صرف گردید.

قسمت بزرگ سال 326 ق.م. صرف تهاجمات دره‌های تحتانی این رودخانه و استیلای نژادهای مختلف سواحل آن گردید. در اختتام موسم بارانی تقریباً در حوالی سپتامبر یا اکتوبر سال 326 ق.م. اسکندر بنای مراجعت را گذاشته عمه و قشونی را که با او مراجعت میکرد به سه دسته تقسیم نمود.

یک دسته را با لوازم سنگین بار تحت مراقبت «کراتروس Craterus» از راه اراکوزیا و سیستان فرستاد. یک دسته دیگر به سرکردگی خودش راه سواحل بحر را از بین بلوچستان و «مکران Makran» تا «کارمانیا Karmania» (کرمان) تعقیب نمود و دسته سومی تحت ریاست «نراکوس Nerachus» از راه بحری غیرمعلوم خلیج فارس اعزام شد. هر سه این دسته‌ها در حوالی آخر سال 325 ق.م. در مقام «سوزا Suza» بهم ملاقی شدند و چون اسکندر صحراهای خشک و بی آب و علف جنوبی ایران را عبور نموده بود، از همه بیشتر تکلیف و اذیت دیده بود.

نتایج لشکرکشی اسکندر:

نتایج این همه عملیات کشورگشائی محض این نبود که قشون فاتح سطح وسیع آسیا را پامال منظور حربی خود نموده مانند تیمور، چنگیز و آتیلار رفتار نموده اراضی‌ئی که از آن عبور میکردند چور و یغما و پشت سر خود یک رشته خساره تولید کنند، بلکه تمام اراضی وسیعی که از سواحل مدیترانه تا کنار اندوس و از ایگزارت و کسپین تا بحر هند انبساط داشت چون یکی بعد دیگری بلافاصله مسخر میشد، قشون یونانی در تمام نقاط آن منتشر گردیده به مدت قصیری این اراضی وسیع امپراطوری یونانی واحدی تشکیل و به تمام معنی امپراطوریت در شرق عرض وجود نمود. ما در هیچ جا نشنیده ایم که ساکنین بومی بعد از ینکه یک بار قوای یونانی بر آنها مسلط گردیده بغاوت نموده و سر از جاده اطاعت

یونانی ها کشیده باشند و یا قشونی را که در نقاط مختلف از طرف یونانی ها برقرار شده بود، مغلوب نموده باشند به استثنای پنجاب که تقریباً 30 سال بعد از وفات اسکندر شورش نموده خود را از تحت تسلط یونانی ها بیرون نمودند. در تمام نقاط امپراطوری قشون یونانی منقسم و تمام ترتیبات قوای اداری بر اصول «هلنیزم» وضع شده بود. همین عامل احفاد یونانی را در راه وقایه حاکمیت شان در بین نواحی تا مدت مدیدی کمک نمود.

وفات اسکندر:

اسکندر در بهار سال 323 ق.م. یعنی در سال دوم مراجعتش به شهر بابل پایتخت شاهان آثوری و شاهان قدیم فارس وفات نموده بعد از مرگش فرزندی در خانه اش تولد شد که یگانه پسر او می باشد. اسکندر زمانی که میخواست در مرکز امپراطوری وسیع اش پایتخت جدیدی طرح کند، در اراضی باطلاقی بین النهرین به ملاریا دچار و در نتیجه پدرود حیات گفت: **آیا اگر دامنه حیات این شخص از اندازه اوسط و معمولی عمر انسان طولتر میشد و یا یکنفر جانشین ماهری برای تکمیل ترتیبات با عظمتی که شروع نموده بود، میداشت تا اساس موضوعه او را تحکیم و هلنیزم را در بین مستعمره بزرگ تقویت میداد، این امپراطوری عظیم الشان چه میشد و سر با عظمت آن بکجا میکشید.** لیکن امپراطوری اسکندر ده سال عمر نموده و از هم پاشید. اما فراموش نباید کرد که مدت ده سال اگر چه عصر کوتاهی بود مگر اتباع یونانی عمرانات و مؤسسات زیادی بمیان آورده صنعت، عمارات و زبان آنها در روحیات مردم ریشه دوانیده آنقدر هلنیزم در مرکز آسیا انبساط یافته بود که اقلأ مدت تقریباً 500 سال بعد از وفات فاتح کبیر اثرات آن دیده میشد. حالا که سخن بدینجا رسید اینک متذکر میشویم که مرام مخصوصه این رساله مختصر این است که حتی المقدور اجراءات «هلنیزم» و مقاومت های آنرا با «بربریزم» در بین مناطق تشخیص و بلاخره اضمحلال اسفناک آنرا تشریح نمائیم.

انقراض امپراطوری اسکندر:

طوری که پیشتر متذکر شدیم چون بعد از وفات اسکندر اقارب و در عین زمان جانشین دیگری به استثنای برادرش «اریدوس Aridaeus» و فرزندی که بعد از وفات او از خانم اش «روشانه Roshauna» یا «روگزانا Roxauna» تولد شده بود که بعد از مرگ پدرش به ندرت اسکندر خوانده میشد، در میان نبود، نتیجه این شد که تمام مارشال ها و اشخاص بانفوذ هر یک مستقل گردیده هر یک از اطاعت همقطاران و یا کدام مرجعی که در رأس چنین اشخاص قرار میگرفت سر کشیدند.

اصول حکومتی که اسکندر وضع نموده بود سیستم سوقيات حربي و يا بزبان ديگر عبارت از حاکميت حربي بود. حقيقتاً حکمران نظامی هر ناحیه حاکم ملکی آن ناحیه هم بوده و تحت مراقبت او سائر مصادر امور محلی اجراآت مینمودند. زمانیکه اسکندر حیات بود قوای اجرائیه مطلقه بوده و ممیزانه اجراآت میکرد و حکمرانان را طوری عملاً تحت مراقبت گرفته بود که هیچ کدام جرئت نداشت که بکدام آواز شکایت آمیزی گوش ندهد و یا از اعمال مشکوک کسی اطلاعی نگیرد. اما بعد از مرگ او قوای مراقبت و کنترل که در امتیاز نام برجسته و باعظمت این شخص فاتح قایم بود فوراً از بین رفت. در ین وقت اصول کنترل حاکمیت قوای اجرائیه، و سزای حکام بدانیش وجود نداشته حکمرانان عساکر رقیب مجاور را بر علیه یکدیگر تحریک میکردند چنانچه بدین رویه «ایومنئس Eumenes» حکمران «کاپادوسیا Cappadocia» را در سال 322 ق.م. بر علیه «کراترس Craterus» تحریک نموده اول الذکر بواسطه بطالت شکست خورد. مقدونوی ها چون «کراترس» را دوست داشتند «ایومنئس» را بواسطه پیشرفتش تبعید نمودند و در سال 320 ق.م. «انتی گونوس Antigonos» رت هم بهمین اساس بمقابل او برانگیختند. کار «ایومنئس» در وقت مراجعت بدتر شده از آسیای صغیر در سال (317 - 318 ق.م.) تبعید گردید. اما حسد و بخلی که نسبت به انتی گونوس در دل داشت او را به هیجان آورد، برآن وادارش نمود که دوباره در مقابل این رئیس بجنگد چنانچه دامنه مبارزه آنها بین «مدیا» و «پارتیا» سر کشیده و ایومنئس مدت دو سال باوجود بدخواهی مقدونوی ها به زرنگی و حسن کامیابی مقابله نمود. در جنگ سومی (315 ق.م.) اگرچه فتحی هم اولاً نصیب او شد قشون خودش او را دستگیر و به دشمنش تسلیم نمودند و در نتیجه انتی گونوس امپراطور آسیا شده آشکارا عنوان امپراطور را بر خود نهاد. بعد از اضمحلال دشمن، اولین اقدام این بود تا «ارگی راسپیدس Argyraspides» و «سلورشیلدس Silvershields» طرفداران «امئرتی Emereti» را به اراکوزیا فرستاد تا بواسطه اشکالات راه و غیره تلف شوند و گویند که این سزا در اثر خیانتی بود که ایشان به شاه خود «ایومنئس» نموده بود. «سیلوکوس Seleucus» (314 ق.م.) حکمران بابل کمی بعد از جاده اطاعت «انتی گونوس» سر کشیده بطرف مصر نزد «پتولمی Ptolomy» فرار نموده و او را به مقابل «انتی گونوس» تحریک نمود. در نتیجه هر دوی ایشان از مصر به سیریا و فنیسیا حمله کردند (312 ق.م.) و تا درجه پیشرفت نمودند. آنگاه سیلوکوس با 1000 نفر به بابل که ساکنین آن به او بسته بود، حمله نموده شهر را متصرف شد. سپس نفوذ او در «مدیا» و «پرسیا Persia» (فارس) سرایت نموده و چون خود انتی گونوس مشغول جنگ «پتولمی» بود، حکمرانان او را از نقاط فوق الذکر اخراج نمود. انتیگونوس چند نفر صاحب منصب کوچکی را بر علیه او فرستاده در نتیجه مغلوب شدند. در سال 305 ق.م. سیلوکوس فتح دیگری در مقابل «نیکاتور Nicatur» یکی از کرنیل های نظامی

نموده متعاقباً یکی پی دیگر تمام «مدیا Media»، «هیرکانیا Hyrcania»، «پارتیا Partia»، «بکتیریا Bactria» و «آریا Aria» و تمام اراضی دیگر را تا سواحل رود اندوس جزء قلمرو خود نمود. در سال 303 ق.م. برای محاربه با «چندراگوپتا Chundragopta» یا «ساندراکوتوس Sandaracottus» رود اندوس را عبور نمود. چندراگوپتا در حین حلول این مجادله و گیر و دار عساکر یونانی، یونانی ها را از پنجاب اخراج نموده و از شاهان بومی هندی خواست شاهی برای این مملکت تعیین کند، زیرا انتی گونوس باز بنای تجاوزات را گذاشته بود. سیلوکوس از محاربه با چندراگوپتا صرف نظر نموده فوراً با او صلح و تمام علاقه پنجاب را تا اندوس⁽¹⁵⁾ به او داد. در ازای 500 فیل از او دریافت نمود. چون انتی گونوس در ین جنگ از سه طرف محاصره شده یعنی از طرف «تهراس Thrace»، «لیسی ماکوس Lysimachus» و از جانب مصر «پتولمی» با «سیلوکوس» همدست شده بودند در مقام «فریجیا Phrygia» شکست خورده و در سال 301 ق.م. بدست سیلوکوس بقتل رسید.

از ین تاریخ به بعد دامنه امپراطوری سیلوکوس وسعت گرفته آهسته آهسته سائر رقبای یونانی خود را از پا درآورد چنانچه در سال 280 ق.م. «پتولمی سیرانوس Ptolemy Ceranus» را در جنگ بزرگ «غزه Gaza» شکست داده بقتل رسانید و سپس در جنگ دیگر بر «لیسی ماکوس Lysimachus» هم غالب آمده و این شاه هم بقتل رسید و تمام آسیای میانه از اندوس تا ایگزارت تحت تسلط سلطان شامی درآمد. پسر سیلوکوس، «انتی کوس سوتر Antiochus Soter» از 280 تا 261 ق.م. بلاتشویش بالی اراضی مفتوحه پدرش سلطنت نمود و بالاخره آنرا به پسرش «انتی کوس تئوز Antiochus Theus» واگذاشت. چون پادشاه اخیر الذکر دچار مشکلات جنگ با «پتولمی فیلادلفوس Ptolemy Philadelphus» و جانشین او «اوئرگیتس Euergetes» گردید به اداره حصص شرقی امپراطوری خویش رسیده نتوانست چنانچه بکتیریا تحت قیادت «تئودوتوس Theodotus» یا قرار تذکر «بئیر Bayer» «دیددوتوس Diodotus» در سال 256 یا 255 ق.م. اعلان استقلال نمود. پارتیا⁽¹⁶⁾ در حوالی 250 ق.م. به تعقیب تمثال حریت خواهانه بکتیریا بر علیه امپراطور شامی بنای بغاوت را گذاشت. علت آن این بود که «اگاتوکلس Agathoches» حاکم محلی بر «تری دیتس Tiridates» یکی از نجبای جوان تعرض نموده بود. چون برادرش این شخص «ارساسس Arsaces» از صورت قضیه اطلاع یافت بغضب شده در اثر سارشی حاکم را بقتل رسانید و بدین منوال آتش بغاوت در پارتیا افروخته شد. «ارساسس» ابتدا خیال سلطنت نداشته محض برای تامین حیات خویش زمام امور حکومت را متصرف شد. آنگاه آهسته آهسته به تحکیم قوای خویش مداومت داد تا اینکه در سال 241 ق.م. بدرجه اقتدار کرد

که «هیرکانیا Hyrcania» را به حکومت اصلی پارتیا خویش که عبارت از علاقه خراسان یعنی منطقه بین هرات و کسپین باشد مربوط نمود.

وطن بومی «ارساسس» محققاً معلوم نیست. بعضی ها او را یکنفر «داهی Dahian» یعنی یکنفر از بومیان «سغد Soghd» حساب میکنند و بعضی های دیگر از اهل بکتریانش (باختری) میخوانند. «موسی خورنی Moses of Chorene» مؤرخ ارمنی که در قرن 5 مسیحی میزیست هنگامیکه خانواده ارساسید تازه از پارتیا و ارمنیا پس پا میشدند اظهار میدارد که «ارساسس اول» اصلاً بلخی بود. مؤرخ مذکور علاوه برین میگوید: «از زمانیکه بزرگترین پسر ارساسس، «میتريداتس Mithridates» بلخ را به پارتیا ملحق نمود و آنرا پایتخت این مملکت قرار داد، خانواده «ارساسید» (اشکانی)، «پاله ونس Palhavenses» یا «پهلوین Pahlaveean» نامیده میشد». «استرابو Strabo» میگوید که ارساس شخصی از اهل بکتریا بود و چون حزب مخالف «تئودوتوس Theodotus» به شهر بومی او تسلط و نفوذ یافت به پارتیا فرار کرد و چنانچه این قضیه با تواریخ ارمنی ها هم مخالف نمیشد. در ذیل در پاورقی صفحه هذا عین ترجمه کلمات لاتینی موسی خورنی را مینگاریم زیرا جملات یادداشت او خیلی عجیب و شامل نکته ایست که در دیگر جاها نسبت به بلخ دیده نشده. حتی به اسمی که این شهر افغانستان را یاد میکند هم در دیگر تذکره ها به ملاحظه نرسیده است. علاوه برین از این مضمون معلوم میشود که طوریکه بعضی ها فرض میکردند بلخ و آریاسپ اطلاق به یک شهر نمیشود.

بهر جهت وطن بومی و نژادی «ارساسس Arsaces» هر چه بوده باشد، قراریکه بملاحظه رسیده در مسکوکات و مکاتیب عامه و مراسلات او تنها زبان یونانی استعمال شده و در هیچ یک از مسکوکات او که در پارتیا ضرب زده شده و علامه ضرب آن مملکت را دارد زبان و حروف الفبای کدام زبان دیگر یافت نشده. بهر صورت ناگفته نماند که اخیراً بعضی مسکوکاتی بملاحظه رسیده است که روی آنها اسامی شاهان پارتی و نوشته هائی به دو زبان مرقوم است چنانچه از این نوع سکه جدیداً در افغانستان بنام خود ارساس یکی کشف شده است. قراریکه از این مسکوکات معلوم میشود شاهان پارتی عنوان شهنشاه را برای خود اتخاذ نموده بودند اما هنوز این مسئله مشکوک است که آیا این مسکوکات از شهنشاهان پارتی است یا از «استراپیس ها Strapis»، یعنی حکمرانانی که استقلال خود را اعلان کرده و این عنوان عالی را اتخاذ نموده اند. اگر بعضی از این مسکوکات را خود شاهان حقیقی پارتیا ضرب زده باشند، ضرب های محلی بوده که برای رواج استفاده محلی آریانا ضرب زده شده اند.

مسکوکات خاندان ارساسید (اشکانی):

مسکوکات شاهان خانواده ارساسید که مخصوص و رائج در خود پارتیا بود در یکطرف بدون کدام نوشته حایز نقش سر پادشاه و بطرف دیگر تصویر نشسته منقوش است که تیر را در خانه کمان آماده گرفته است و چهار طرف آن قسمی بزبان یونانی نوشته است که در روی سکه مربعی تشکیل میدهد.⁽¹⁷⁾

در این نوشته ها چیز دیگری جز نام خانواده ارساس به عنوان «باسی له یوس» (شاه) یا «باسی له یوس باسی له اون» (ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΜΕΓΑΣ, ΔΙΑΙΟΣ, ΕΠΙΦΑΝΗΣ, ΕΞΕΠΓΕΤΗΣ, ΦΙΛΛΗΝΟΣ, ΘΕΟΠΑΤΗΡ) صفت مختلف (شاهنشاه)، صفت مختلف (شاهنشاه)، صفت مختلف (شاهنشاه) و غیره معلوم نمیشود. تمام مسکوکات شاهان خانواده ارساسید صاف یونانی و عموماً بحالت و سلیقه اولی باقی مانده. فقط از مسکوکات این خانواده یک سکه که در افغانستان کشف شده به دو زبان نوشته دارد و حایز اسم ارساس میباشد. این سکه طوریکه اتیان نشان میدهم از سایر جهات با مسکوکات معروف تیپ ارساسید فرق دارد. طبقه بندی و تشخیص مسکوکات شاهان معروف خانواده ارساسید پارتیا سهل نیست زیرا به ترتیبی که قبلاً متذکر شدیم اسم ارساس در تمام آنها مشترک است و زبان تاریخ از تذکار این موضوع قاصر است که آیا این صفات و عناوین مخصوصی را که ما روی مسکوکات می بینیم اصلاً مربوط به کدام دسته این خانواده بوده است. تنها یک چیز تا اندازه ئی در میان آنها فرق میگذارد و آن عظمت و جبروت و یا تحقیر صفتی است که شاهان هر یک برای خود اتخاذ کرده اند چنانچه عنوان «شاه» Basileus و صفات عادل و مشهور شاهانی را که بعد ها به سلطنت رسیده اند، با شاهان اولیه این خانواده که صفات محقری را دارا بوده اند، از هم تمیز میکنند. عنوان شاهنشاه کبیر عنوانی بود که «میتری داتس دوم» (Mithridates II) اتخاذ نموده بود و این عنوان را قرار معمول وقتی اتخاذ میکردند که تمام آریانا (افغانستان) را تا سرحدات هند متصرف میشدند چنانچه در مسکوکات سلاطین «سیتی» آریانا که در یک عصری مالک تمام این اراضی بودند، این عنوان یافت میشود. لذا اگر مبدأ ظهور این عنوان را هندی بدانیم مرتکب اشتباه نخواهد شده باشیم.

در موزه هند India House یک کلکسیون کامل مسکوکات سلاطین ارساسید موجود است. این مسکوکات را سر «ویلکاک» (Sir H. Willcock) که حال نماینده کمپنی هند شرقی میباشد به موزه مذکور اعطا نموده است و گمان نمیرود که موزه دیگری بدین کثرت از این مسکوکات داشته باشد.

از روی تحقیقاتی که نسبت باین مسکوکات بعمل آمده معلوم میشود که مسکوکات اوائل عصر سلطنت این خاندان در روی راسته خود نقش سر شخص جوانی را با کسک آهنی بدون کدام نوشته نشان میدهد و در روی چپه آن شخصی که فوقاً متذکر شدیم با کمان خود نشسته و بدور او این نوشته مختصر ثبت است: ΑΡΣΚΟΞΒΑΣΙΛΕΩΣ. این سکه را بالاتر دید میتوان به ارساس اول اختصاص داد. سپس روی سکه دیگر همین سر با کلاه کسک فولادی در روی راسته و در روی چپه آن شکل نشسته و این مضمون ΑΡΣΑΚΟΥ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΜΕΓΑΛΟΥ نقش است. این سکه را نیز میتوان بهمین پادشاه یعنی ارساس اول اختصاص داد لیکن اینقدر ملتفت باید بود که سکه دومی را از آن عصر سلطنت او باید حساب کرد که ارساس اول، «سیلوکوس» را شکست داده اسیر نمود و صفت ΜΕΓΑΛΟΥ را به عنوان شاهی خود افزود. در سکه دیگر در طرف چپه عین همین مضمون در طرف راسته سری موجود است که با فیه بسته شده و طوریکه سلاطین این خانواده عادت داشتند موهایش روی شانه ها افتاده است. در طرف راسته یک سکه دیگر همین قسم سری با فیه بسته و طذف چپه آن شبیه به سکه اخیر الذکر میباشد لیکن این مضمون را هم دارد ΑΡΣΑΚΟΥ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΕΠΙΦΑΝΟΥΣ. یک سکه پنجمی که نقش راسته و چپه آن تقریباً شبیه به سکه فوق است این مضمون ΑΡΣΑΚΟΥ ΦΙΛΟΠΑΤΡΟΣ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΜΕΓΑΛΟΥ حائز است که کلمه Philopater آنرا علمای سکوک شناس علامه اجتماع و اشتراک پسر با پدر حین حیات شاهی میدانند لیکن تاریخ در ین مورد خاموش است و معلوم نمیشود که آیا کدام یک از شاهان اولیه ارساسید را در ین مورد حساب کرد. از همین قبیل مسکوکات یک سکه ششمی دیگر قرار آتی حایز یکنوع مضمون دیگر میباشد: ΑΡΣΑΚΟΥ ΘΕΟΠΡΟΠΟΥ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΜΕΓΑΛΟΥ.

اگر ما این شش نوع مسکوکات مختلف را به شاهان متقدم «میتريداتس دوم Mithridates II»⁽¹⁸⁾ (مهرداد دوم) اختصاص دهیم مشارالیه اولین شنهشاه این خانواده خواهد بود و چون زمان سلطنت او یکی از بزرگترین دوره اقتدار و افتخار خانواده ارساسید را نشان میدهد، بشهادت مسکوکات نظریه تاریخ را تصدیق و تحکیم میکند. مسکوکاتی را که قبلاً متذکر شدیم ویلانت Vaillant مسکوک شناس فرانسوی هم تذکر نموده و میانن Mionnet در کتاب بزرگش در ین موضوع نگارشی نمود. اما انتخابات و نظریه که مسکوک شناس فرانسو در موضوع مسکوکات شاهان این خانواده ابراز نموده صحیح است.

ویسکوتی Viscouti و چند نفر مسکوک شناس دیگر خارجی هم خود را وقف مطالعات این موضوع نموده اند لیکن تا حال معلومات تازه و اساسی که قابل تذکر

باشد بدست کسی نیامده. پروفیسور ولسن هم در نظر داشت در کتاب «آریانای باستان Ariana Antiqua» خود عده مسکوکات ارساسیدی را که بدانها اشاره شد بیافزاید و بدین نوع کتابش را تکمیل کند مگر چون مانند مسکوکات شاهان ساسانی کتلاک مخصوصی برای شاهان ارساسید هم لازم بود، از این نظریه صرف نظر نمود.

ما موضوع بحث مسکوکات خانواده ارساسید را قطع کرده نمیتوانیم تا اینکه از دو سکه شاهان این خانواده که سلاطین تاریخی خیلی عجیب میباشند، سخن نرانیم. یکی از این مسکوکات در روی راسته خود حایز سر معمولی فیته دار و حلقه های پرمو میباشد و نوشته ئی در این طرف خود ندارد اما بطرف چپه آن شکل نیم تنه عالیشان رومن و این مضمون: ΘΕΡΜΟΥΣ ΒΑΣΙΛΙΣΣ ΘΕΑΣΟΥΡΑΝΙΑΣ موجود است. این سکه در حقیقت سکه فرهاتس میباشد که کنیزی «انسلا Ancilla» نام را که «ترموزا Thermusa» معرف شد و «انتونی Anthony» به او معرفی نموده بود عروسی نموده و به درجه تحت نفوذ این ملکه درآمد که هر چهار پسر دیگرش را قسم یرغمل نزد «اگوستوس Agustus» فرستاد تا بعد از پسرش «فرهاتس Farhatis» راهی برای جانشینی آنها باز نموده باشد.

سکه عجیب دیگر سکه «ونونس Vanonus» است و از آن سه دانه موجود است. پروفیسور ولسن یک رسم آنرا در لوحه 15 کتاب آریانای باستان Ariana Antiqua خویش برای مقایسه با سکه ونونس که از افغانستان یافت شده است، داده است. در یک طرف آن نقش سر «ونونس» با مضمون ساده ΒΑΣΙΛΕΥΣ ONΩNH C موجود است که بر طبق سلیقه رومن ها عنوان شاه قبل از اسم او تذکار یافته است. در طرف چپه آن رب النوع فتح با مضمون ذیل ΒΑΣΙΛΕΥCONΩNH C NEIKHCAC APTABANON نقش است. از روی این مضمون او را میتوان پسر فرهاتس تعیین کرد که از روم Rome بر علیه «ارتابانوس Artabanus» تحریک شده بود و ابتدا هم در مقابله کامیاب برآمد اما کمی بعد ضعیف شده تبعید شد. چون دیگر مسکوکاتی از این شاه دیده نشده آنچه که «تاسیتوس Tacitus» نسبت به کوتاهی مدت سلطنت او بیان میکند ثابت میشود.

شاهان خاندان ارساسید (کاشانی)

قراریکه وعده داده بودیم مختصراً در آتی ذکری از شاهان خانواده ارساسید نموده یادداشت هائی که مولفین یونانی و رومن نسبت به هرکدام آنها داده بودند حتی

المقدور بهر موقع متذکر میشویم. باین ترتیب صفحات آتی ما عبارت از یک رشته تاریخیچه مسلسل است که تا حد امکان نسبت به شاهان این خانواده که سلطنت شان به ثبوت رسیده بحث میراند. ناگفته نماند که چون سلاطین پارتی بیشتر با شاهان اروپا و حصص غربی آسیا مراودت و تصادم داشتند، مولفین کلاسیک یونان و رومن نسبت به بکتیریا و آریا در خصوص پارتیا بیشتر یادداشت و تذکر داده اند.

ارساسس اول I Arsaces 254-250 ق.م.:

این شخص اصلاً بلخی و مسقط الرأس اش بکتیریا بوده و بر علیه «انتیوکوش تنوز Antiochus Theus» مخالفت نموده «اگاتوکلس Agathacles» نایب الحکومه پارتیا را بقتل رسانید. در سال 241 ق.م. «هیرکانیا Hyrcania» را متصرف شده و بر علیه تهاجمات احتمالی مشترک سیریا و بکتیریا آمادگی نمود لیکن چون «تئودوتوس Theodotus» بکتیریا وفات نمود اتحاد متینی با «تئودوتوس» دوم نموده و بدین قرار منتظر سیریا شد در 236 ق.م. چون «سیلوکوس کولونیکوس Seleucus Kollinicus» با مصر صلح نمود برای اولین دفعه دسته قشون محدودی در مقابل پارتیا فرستاد. در سال 230 ق.م. بار دوم قشون فرستاده ابتدا «ارساسس» را به خوارزم عقب نشاند اما بعد شکست خورده محبوس ارساسس شد. در اثر این فتح و ظفرمندی ارساسس عنوان «شاه بزرگ Megas Basilicus» را اتخاذ نمود. قراریکه میگویند ارساسس در مقابله از طرف «آریاراتس کاپادوسیائی Ariarathes of Cappadocia» کشته شده است لیکن تاریخ و موقع و چگونگی قتل او معلوم نیست⁽¹⁹⁾ و قراریکه بعضی های دیگر میگویند در نتیجه افتادن از اسب وفات نموده است.

ارساسس دوم Arsaces II مقارن 220 ق.م. (20):

این پادشاه پسر ارساسس اول است. مشارالیه به انبساط دامنه امپراطوری پارتی صرف مجاهدت نموده زمانیکه «انتیوکوس ماگنوس Antiochus Magnus» با مصر مصروف جنگ بود، مدیا را به امپراطوری خود افزود. کمی بعد «انتیوکوس ماگنوس» دست «ارساسس» را از پارتیا کوتا و فقط «هیرکانیا» را برای او باقی گذاشت در سنه 210 ق.م. «انتیوکوس»، «سیرنجیس Syringes» یک شهر «هیرکانیا» را تسخیر نمود اما «ارساسس» از «سیتی ها» استعانت خواسته با 100000 نفر مجدداً سرگرم جدال شد تا اینکه در سال 208 ق.م. انتیوکوس با او صلح نموده به چشم داشت اینکه او را در جنگ بکتیریا و آریا کمک کنند. پارتیا و هیرکانیا را به او مسترد نمود. «پولی بیوس Polybius» پادشاه مقابل انتیوکوس را ارتبانوس Artabanus مینامند اما سائر قرائن موثق او را ارساسس دوم پسر ثانی خانواده ارساسس تعیین میکنند. تاریخ وفات او محققاً معلوم نیست.

ارساسس پریپاتیوس Arsaces Priapatinus یا فریاداتیوس Phriadatus 196 ق.م.:

ارساسس پریپاتیوس یا فریاداتیوس پسر شاه اخیرالذکر میبشاد. وقایع سلطنت این پادشاه برای ما معلوم نیست فقط اینقدر میدانیم که سال اخیر پانزدهمین سلطنت او خیلی آرام و شهرت خوبی داشت. از این پادشاه سه پسر باقی مانده که هر سه بسلطنت رسیده اند اسمای شان عبارت است از «فرهاتس Phrhates»، «میتریداتس Mithriadates» و «ارتبانوس Artabanus» و شرح سلطنت ایشان قرار ذیل است.

ارساسس فرهاتس اول 181 Arsaces Phrahates I ق.م.:

اگرچه در زمان سلطنت خود ماردی را منکوب و مغلوب ساخت لیکن دوره سلطنتش کوتاه و حایز شهرت و جلالی نبود.

ارساسس میتریداتس اول 177 Arsaces Demetridates I ق.م.:

تارخ جلوس او غیرمعلوم است. بعضی ها 180 ق.م. و دیگری در حوالی 165 ق.م. مینویسند. موسی خورنی Moses of Choren چنینکه از این پادشاه سخن میراند مینویسد که به برادرش ارمینیا را تفویض نمود تا در آنجا حکومت کند. سپس برادرش بلخ را مطیع و مرکز حکومتش را در آنجا برقرار نمود. زمانی تمام مدیا و ایران هم مطیع فرمان او گردیده و بابل را مسخر نمود. در سنه 140 ق.م. «دیمتریوس نیکاتور Demetrius Nicator» با یک عده یونانی هائی که تازه «میتریداتس Mithridates» آنها را مقهور و منکوب نموده بود ملحق شده بر پارتیا حمله و تا حدی کامیاب هم شدند اما در جنگ دومی قرار عقیده جوستن در اثر خیانت محبوس گردید. اگر چه پادشاه با او رفتار خوب نموده و یک دختر شاه پارتیا را هم به ازدواجش داد، اما تا زمانیکه ده سال بعد از شکست «دمتریوس»، «میتریداتس» قشونی به هند فرستاد و در محاربات کامیابی خوبی حاصل کرد. مشارالیه قبل از حمله هند یک حصه بزرگ امپراطوری «ایوکراتیدس» امپراطور معاصرش بعضی حصص غربی بکتریا، آریایال یسیتان و اراکوزیا را تصرف نمود اما سیتی ها سغدیان را قابض گردیدند.

ارساسس فرهاتس دوم 139 Arsaces Phrhates II ق.م.:

ارساسس فرهاتس دوم پسر «میتریداتس» میباشد و کمی بعد از ارسال قشون به هند جانشین پدرش گردید. اما بطور صحیح تاریخ جلوس او در هیچ جا ذکر نشده. در سال 131 ق.م. «انیوکوس سیدتس Antiochus Sidetes» اولاً بعلت اینکه به «دیمتریوس Demetrius» مساعدت نموده بود و گذشته از این چون شاهان یونانو-

بودایی که از پارتیا متنفر بودند با او دوستی و مساعدت داشتند، در جنگ پارتیا بدو بسیار پیشرفت ها نمود لیکن در 130 ق.م. در جنگ بزرگی شکست خورده و بقتل رسید. چون فرهاتس در ین جنگ از سیتی ها کمک خواست، ایشان وارد بگتریا شده مخالفین فرهاتس را بسزا رسانیدند. خود شاه هم در جنگ کشته شد. در اثر این ملاحظات اگر باور نمائیم که در زمان سلطنت او سیتی ها کاملاً بگتریا را متصرف شده بودند درست است.

ارساسس ارتبانوس Arsaces Artabuns 126 ق.م. :

این شخص که عموی فرهاتس و کوچکترین پسر «پریپاتیوس Priapatius» بر تخت جلوس نمود اما یو هم در جنگ سیتی های تخارستان زخم برداشته و در اثر آن وفات نمود.

ارساسس میتريداتس دوم Arsaces Mithridates II 115 ق.م. :

پسر ارتبانس که بعنوان «ارتبانس کبير Artabanus The Great» هم یاد میشود بر تخت جلوس نمود. وی مفاد خود را در آن دید که با سیتی ها بعضی ترتیبات تصفیه کارانه وضع کند. چنانچه در اثر کمک آنها خود را شاه حصص غربی بگتریا، آریا و چند وقت بعد سلطان تمام حصص جنوبی آریانا تا رود اندوس ساخت. معذالک چنین فرض میشود که سیتی ها در زمان سلطنت «آزس Azes» و چانشین او دست تسلط در بلخ و کابل پیدا کرده سپس پنجاب را تسخیر نموده باشد. تخارها Tachari، یوچی ها Yeutchi و هن های Huns سفید تحت زمام شاهان آسیائی در «سغدیان Soghdiana»، مملکت کوهستانی شمال اکسوس مقیم بودند. در عصر این پادشاه مکتوبی به روما Rome فرستاده شده و سفیری از طرف میتريداتس به دیکتاتور «سیلا Sylla» فرستاده شد. میتريداتس در حوالی 85 ق.م. وفات نموده اما تاریخ وفاتش غیر محقق است.

85 ق.م.:

این عصر، عصر نزاع و جنگ های داخلی میباشد و اگر شاهان پارتی نژادی که مسکوکات آنها در افغانستان پیدا شده است و تیپ صاف یونانی دارند، خانواده سلطنتی جداگانه باشند، احتمال قوی میرود که در ین عصر استقلال خود را اعلان نموده باشند.

مناسکریس Mnaskires و فرهاتس Phrahates:

این دو شخص را دشمنان تخت و تاج پارتیا مینویسند اما معلومات مفصل تری نسبت به ایشان در دست نیست. در طی این اغتشاشات سیتی ها بر قوای خود افزوده و در سال 77 ق.م. شاهی از ایشان بر تخت پارتیا جلوس نمود.

سناتریوکس Sanatroikes یا ارساس سیناترو Arsaces Sinatraux 77 ق.م.:

طوری که در مسکوکاتش نقش است شاهی به چنین اسم از قبیله سیتی ها بر تخت سلطنت جلوس نمود. گویند وی مکتوبی روی پارچه به میترا دیتس پونتوس نوشته است اما صحت آن در شک است و چنین حدس مرود که خود رومن ها آنرا ساخته باشند. در زمان سلطنت این پادشاه واقعاً قابل ذکرى رخ نداده است.

ارساس فرهاتس سوم Arsaces Phrahates III 67 ق.م.:

این پادشاه پسر «سیناترو» میباشد. بعد از پدر خویش چون به تخت سلطنت صعود نمود فوراً داخل عقد معاهده با پومپی Pompy شده و در طی جنگ روم واخل معاهده با «تیرگراس Tigranes»، ارمنیا Armenia (ارمنستان) گردید. وی مدت ده سال بکمال آرامی سلطنت نمود تا اینکه در سال 56 ق.م. دو پسرش اورودس Orodus و میتريداتس اتحادیه مخفی بر علیه او ترتیب داده و او را بقتل رسانیدند. سپس این دو برادر در باب مسئله سلطنت شروع به مجادله نموده در نتیجه اوردوس غالب شده و میتريداتس نزد گابینوس Gabinus نایب پومپی پناه برده از او استمداد نمود لیکن چون گابینوس به مصر احضار شد، میتريداتس به تنهائی مصروف خلع برادر خود گردید اما در نتیجه اسیر و محکوم به مرگ شد.

ارساس اورودس Arsaces Orodus 55 ق.م.:

هنگامیکه «کراسیوس Crasius» کشته شد، ارساس اورودس مشغول سلطنت و حکمرمانی بود. این پادشاه با «ونتیدیوس Ventidius» نایب «انتونی Anthony» هم مخالف بود و پسرش «پاکورس Pakores» که در عین زمان وارث شاه تعیین شده بود در مقابله این جنرال پس پا شده و در 39 ق.م. از دست او کشته شد. اورودس از ضیاع فرزندش خیلی متأثر شده پسر دیگرش فرهاتس را وارث خویش تعیین نمود. این پسر آخر او را بازی داده باعث قتلش شد.

ارساس فرهاتس Arsaces Phrahates 37 ق.م.:

اگر چه حزبی مخالف ارساس فرهاتس برخواسته بمناسبت جرم پدرکشی میخواستند حقوق سلطنت این شهزاده را سلب کنند لیکن مشارالیه بکمک سیتی ها بر تخت سلطنت جلوس نمود. در ین فرصت انتونی Anthony بر پارتیا هجوم نموده 300 میل انطرف سرحدات ارمنیا (رود خانه کر Kur) پیشرفت نمود و «پراسپا Prasapa» را محاصره نمود و چون در محاصره ناکام برآمد حین مراجعت خسارات زیاد وارد کرد. بعد از مرگ انتونی یک برادر و رقیب فرهاتس موسوم به «تیریداتس Tiridates» بنزد «اگوستس سزار» پناه برد و از او

استمداد نمود. «اگوستس» از موقع استفاده نموده چهار پسر شاه را تربیه و به قسم یرغمل در روما درخواست نمود اما پسر پنجم فرهاتس با کمک «ترموزا Thermusa» ملکه ایتالیا برخلاف پدر خویش اتحادیه مخفی نمود در سال 4 م. او را زهر خوراند اما موفق به اشغال تاج سلطنت نگردید.

ارساسس اورودس دوم Arsaces Orodes II 4 م.:

بعد از مرگ «فرهاتس» اغتشاش و تشنج در مملکت حکفرما گردید. «اورودس» که در ین وقت پسر جوانی بود به مقام سلطنت ترفیع نموده و جنگ های داخلی را با برادرش که بجرم پدرکشی اقدام نموده بود تقریباً تا ده سال دوام نمود. «اورودس» در نتیجه بی رحمی و ظلم در حوالی 14 م. بقتل رسیده و یکی از پسران «فرهاتس» از روما برای اشغال تخت سلطنت احضار شد.

ارساسس ونونس اول Arsaces Vonones I 14 م.:

در اثر درخواست یک حزب پایتخت پارتیا «تبریوس سزار Tibrius Caesar»، «ارساسس ونونس اول» را به پارتیا فرستاد و چون این شهزاده در محاربه بر «ارتبانس» ظفر یافت و در «سلوسیا» به مقام سلطنت ترفیع یافت لیکن بعادت عادات غیر آسیائی که در او مشاهده میشد در میان مردم شهرت و مقام خود را از دست داد. لذا «ارتبانس» از موقع استفاده نموده دوباره مراجعت نمود و او را مجبور ساخت تا از مملکت خارج شود چنانچه ترک سلطنت گفته و در ارمنیا گناره گیری اختیار نمود اما از آنجا نیز او را خارج نمودند و در سیریا مرد.

ارساسس ارتبانوس مدیا Arsaces Artabanus 18 م.:

قرار بیانات «تاسیتوس Tacitus» این شهزاده تنها از طرف مادر اولاده ارساسس بوده و در میان سیتی ها پرورش و تربیت شده بود و بکمک همین قوم به مقام سلطنت رسید. اگرچه ظلم و بیرحمی مردم را از او متنفر ساخته بود معذالک بهمین رویه مداومت نمود. در سال 35 م. یک پسر دیگر فرهاتس را که بهمین اسم یاد میشد فرستاد در نتیجه «ارتبانوس» مجدداً از «سلوسیا» تبعید شده مدتی در منتهای کشت در صحراهای هیرکانیا بسر برد. آنگاه دوباره مراجعت نموده دشمن خود را اخراج کرد. قرار عقیده «ژوزفوس Josephus» بعد از مرگ او هفت اولاد از او باقی ماند که قرار ذیل اند:

داریوس Darius، باردانس Bardanes، گوتارزس Gotarzes، اورودس Orodes، ولوجزس Vologeses، پاکورس Pakores و تیریداتس Tiridates. قرار عقیده همین مولف از میان این پسران باردانس را جانشین خود تعیین نمود لیکن قرار گفته «تاسیتوس Tacitus» برادرش «گوتورزس» او را کشته و تخت و تاج سلطنت را متصرف شد.

ارساسس باردنس Arsaces Bardanes 41 م.:

این پادشاه با روم متحد بود. قرار عقیده «ژوزفوس Josephus» برادرانش مقام سلطنت را به تسلیم کردند اما سائر مولفین میگویند که بعد از جنگ داخلی بر آنها غالب آمده مقام سلطنت را اخراج نمود⁽²¹⁾. بهر جهت سلطنت او باشکوه اما کوتاه بود. قرار روایت «تاسیتوس» دامنه متصرفات خویش را تا رود سند، سزحدات مملکت «داهی Dahae» که عبارت از مناطق جنوب اندوس از طرف شمال شرق تا «سغدیان Soghdiana» بود، آنوقت در تصرف بومی های سیتی یعنی یوچی ها که داهی ها را مغلوب نموده بودند، انبساط داشت.

ارساسس گوتارزس Arsaces Gotarzes 47 م.:

برادر دیگر شاه قبل الذکر به سلطنت رسید. وی قرار تذکار تاسیتوس خودش را پرستنده «هرکولس Hercules» اعلان کرده و سیتی ها به او کمک نمودند. «کلودیوس Claudius» امپراتور «مهرداتس Mihardates» پسر «ونونس Vanones» شاه مرحوم را با تمام قوای خود کمک و تحریک به اشغال تخت «پارتیا» نمود اما وی در حمله ئی که برای تصرف تخت پارتیا نمود ناکام برآمد و «گوتارزس» کمی بعد بمرگ طبیعی مرد.

ارساسس ونونس دوم Arsaces Vanones 49 م.:

عصر سلطنت این شاه هم کوتاه و خالی از شوکت و جلال بود. مسکوکات ONΩNOY که از افغانستان پیدا شده است و در آنها به زبان و حروف آریائی و یونانی عنوان شهنشاه تحریر است، قرار فرضیات علما از همین پادشاه میباشد. اما معلومات از مجاری سلطنت و شخصیت او که عامل تصدیق این فرضیات شود چیزی در دست نیست. سلطنت و حیات هر دو را در دو جنگ با «ولوجیزس Vologeses» پدرود گفت.

ارساسس ولوجیزس Arsaces Vologeses 52 م.:

پسر گوتارزس، این پادشاه برای تصرف ارمنیا با روم داخل جنگ شده قشونش پیشرفت نمود و برادرش را در آنجا مقرر نمود. وی در هیرکانیا با سیتی ها مشغول جدال بود. قراریکه پروفیسور «لئسن» فرض میکند وی کابل و قندهار را از تصرف شاهان خانواده «کدفیژس Kadaphises» که از آن جمله یکی «اهاگاسوس Ahagasus» باشد و مسکوکاتش در دره کابل یافت میشود، نجات بخشیده است. «ولوجیزس Vologeses» پادشاهی است که او را «وسپاسی Vespasian» هم خطاب نموده اند و عنوان شهنشاهی هم اتخاذ نموده است. سلطنت او با حشمت و شکوه و تا اندازه ئی طویل بوده است.

ارساسس ارتیانوس سوم Arsaces Artabanus III 85 م.:
پسر «ولجیزس Vologeses» بر تخت سلطنت صعود نمود اما بدبختانه از او و سلطنت اش معلومات زیادی در دست نیست.

ارساسس پاکورس Arsaces Pakores 99 م.:
این سلطنت هم اگر چه طویل بود اما حوادث قابل ملاحظه ئی در آن نگذشته است. «پاکورس» خود را دوست روم و متحد با «دسیالوس Decebalus» شاه «دسی Deci» اعلان نمود. مسکوکاتی که از پاکورس بدست آمده و نوشته بزبان آریائی هم دارد ممکن است از همین پادشاه باشد. از اینجا معلوم میشود که در مشرق دامنه استملاک او وسیع بوده اما احتمالات قوی بر آن دلالت میکند که این سکه از یکی از نایب الحکومه هائی باشد که بعدها مقام پادشاهی را احراز کرده است.

ارساسس مکرینوس Arsaces Macrinus (خسرو ایران) 115 م.:
بعد از پاکورس برادرش خسرو که معاصر «تراجان Trajan» میباشد به تخت سلطنت رسید. «خسرو Macrinus» نایب امپراطور تراجان را در بین النهرین شکست داد. آنگاه تراجان قشون زیادی اعزام نموده برای رودخانه فرات سفاین ساخت و تمام وادی این رودخانه و دجله را تا بحر تسخیر و در شهر «سلوسیا» و «دجله Tigris» پادشاه دیگری که مولفین رومن او را «پارتناسپاتیس Parthanaspatis» مینامند، برقرار نمود. بعد از مرگ «تراجان» خسرو مجدداً بین النهرین را متصرف شده و «ادریان Adrian» با او صلح نموده تمام اراضی شرق فرات را به او واگذار نمود. این سلطنت هم طویل بوده است.

ارساسس ولجیزس دوم Arsaces Vologeses II 160 م.:
پسر بزرگ خسرو جانشین پدر گردید. وی با «الم Alam» صلح و اتحاد نموده عساکر رومن را که در ارمنیا مقیم بودند، پراکنده و پریشان نمود اما «پریسکوس Priscus» و «کازیموس Cassimus» جنرال های رومن تلافی این حادثه را نموده با فارس جنگ درآمدند و در زمان «وروس Verus»، «انتیونوس Antionus» بابل و سیلوسیا را مسخر نمود و بالاخره «انتیونوس» بعد از مرگ «وروس» با فارس صلح نمود.

ارساسس ولجیزس سوم Arsaces Vologeses III 195 م.:
پسر «سیناترو Sinatraux» برادر شاه اخیر الذکر بر تخت شاهی نشست. این پادشاه هنگامیکه بر بین النهرین هجوم نمود «استیسیفن Ctisiphon» را تصرف

نموده با «سروروس Serverus» مخالف بود. سپس با «ارتبانوس Artabanus» داخل جنگ داخلی شده و در طی آن بمرگ طبیعی مرد.

ارساسس ارتبانوس Arsaces Artabaus 215 م.:

تنها پادشاهی است که با روم داخل جنگ شده و «کاراکالا Caracala» بمقصد ازدواج دختر او بنا داشت او را محبوس ساخته و در آنجا بقتل برساند چنانچه در این راه بسیار از نجبای پارتی بقتل رسید. اما خود «ارتبانوس» نجات یافت و بمقصد انتقام با دشمن خویش جنگ را شروع و قتل و غارت زیاد نمود. چون خسرو Macrinus بر علیه او برخاسته بود یک روز کامل جنگ شدید و خون ریزی بین طرفین جریان داشت. حینیکه فردا «ارتبانوس» برای شروع مجادله تدارکات میدید، خبر مرگ دشمن اش «کاراکالا» به او رسید. آنگاه از خسرو امتیازی گرفته و بجنگ خاتمه داد.

در این وقت حادثه مهمی بمیان میاید که عبارت از تغییر خانواده سلطنتی است که صورت وقوع آن قرار آتی است:

«اردشیر بابکان Ardeshur Babakan» یا «ارتاکزررس Artacserces» یکی از صاحب منصبان قابل ملاحظه قشون پارتی است که به جسارت و شجاعت معروف وقت بود. چون از طرف «ارتبانوس» بی اعتنائی و تحقیری نسبت به او شده بود، بنای شورش را نهاده در نتیجه «ارتبانوس» را مقتول و مملکت او را متصرف گردید. با قتل این شاه سلسله خانواده شاهی «ارساسید» (کاشانی) به آخر رسیده و خانواده «اردشیر» که در تاریخ به اسم خانواده «ساسانی» یاد میشود، در سال 235 م. شروع به حکمرانی نمود. چون آخرین فتح وی بر علیه قوای شاه فوق الذکر در بلخ رخ داده بود، قرار روایات فارسی ها در ین شهر تاج سلطنت بر سر نهاد⁽²²⁾.

بدین منوال دست تسلط و با آن انبساط تصرفات شاهان «یونانو- پارتی Greco-Parthian» بعد از تقریباً 500 سال سلطنت مسلسل از آسیای مرکزی کوتاه و ختم گردید. در زمان «سزار Caesars» پایتخت شهر «سیلوسیا Seleucia» کنار رودخانه دجله بود و علت انتقال پایتخت از علاقه اصلی آن که عبارت از «طوس» در «خراسان» باشد، امر اجباری و خطر ازدیاد قوا و تجاوزات «سیتی» ها بوده است. «سیتی» ها به تدریج در اثر مهاجرت های متوالی به آریاناء، به قوای خویش افزوده اقتدار پادشاهان این خانواده پارتی را از ایالات شرقی خاتمه دادند. اصول حکومت پارتی ها کاملاً آسیائی یعنی عبارت از یکعهده ستراپ ها یا سلاطینی بود که هر کدام در ایالت خود نسبت به تمام مال و جان

رعایا اقتدار مطلقه داشتند و سر و مال ملت از آنها شمرده میشد. چون انسان این موضوع را در نظر بگیرد از اعلان استقلال پارتی ها و عناوین با عظمت و تکبری که در آریانا اختیار و آنرا در مسکوکات خود ضرب زده اند، تعجب نخواهد کرد.

منظور نظر و علت اساسی احتیاج ما بشرح مختصر «پارتی ها» در دوره انتقال آنها از «هلنیزم» به رویه صاف آسیائی و شرح چگونگی حیات اجتماعی آنها این بود که تا اگر بصورت دائمی از وضعیت و روابط آنها با ممالک همجوار نتایج استنباط و اخذ نشود، دریافت شرایط وجود «بکتریا»، «آریا» و «کابلستان» یعنی اراضی رودخانه «کوفن Kophene» و حقایق تاریخی آن غیر ممکن خواهد بود.

اینک در طی سطور آتی آنچه را که مدققین مغرب زمین در اثر تجسسات خویش از نویسندگان قدیم و کشفیات جدید راجع به این مناطق استخراج نموده اند، متذکر شده ضمناً طور تبصره یاد دهانی میکنیم که در میان نویسندگان معاصر (قرن 19) آنکه بیشتر در بین موضوع صرف مساعی نموده، سنوات تاریخی را بصورت عمومی تعیین کرده و از روی علائم تاریخی اسامی شاهانی را که مرتباً خانواده وار روشن و آشکار است طبقه بندی نموده، پروفیسور «لئسن Lassen» (جرمنی) است⁽²³⁾. سائرین عموماً این موضوع را تماماً از روی مسکوکات شرح و بسط داده اند و نسبت به وقایع احتمالی تاریخی که اسماً به مضروب مسکوکات توأم بوده از خود مسکوکات بیشتر صحبت کرده اند، چنانچه پروفیسور «ولسن Wilson» این رویه را ترجیح داده است. بلاشبه در اصول پروفیسور «لئسن Lassen» یک چیز خیلی ملی و جرمنی مشاهده میشود که خودش را متهورانه در اقیانوس بی پایان حدسیات غوطه داده، رشته معلومات خویش را بزرگ و گسستگی های آنرا بهم پیوند نموده است. در نتیجه بدون اینکه برای یک اساس تاریخی مادتهاً مواد موثق موجود باشد، شالوده تاریخی برای خانواده های سلطنتی، ملل و نژاد شاهان مختلف این سرزمین گذاشته است. نگارشات این پروفیسور آلمانی از حملات انتقادی میری است زیرا وی برای تأیید استنباط ها و تشخیص سنوات اعصار سلاطین مختلفی که در تاریخ بمناسبت تاریکی و عدم معلومات از آنها اسمی نرفته از نظریات «میانن Mionnet»، «ویسکوتی Viscouti» و «روشت P. Rochette» اقامه دلیل و باز از روی ساختمان مسکوکات سلاطین و تشابهات علائم مسکوکاتی و نشانی هائی که بین مسکوکات سلاطین یک مملکت و مملکت دیگر موجود است، قضاوت ها نموده است.

بهر صورت ما معتزفیم که در اینجا بسا مطالب را از روی حدسیات پروفیسور «لئسن» اقتباس نموده ایم. باقی اگرچه گمان میکنم پلان ترتیبات اصولی را که وی

اتخاذ کرده، خوانندگان عزیز طرفدار نخواهند بود معذالک بشرح قسمت های عمده این طبقه بندی اقدام کرده و اختلافات مهمی را که در این موضوع بین معتقدات او و پروفیسور «ولسن» موجود است، ادا خواهیم نمود. آنگاه ضمناً معلوماتی را که متعاقباً بعد از تحریر کتب پروفیسورهای موصوف در ضمن کشفیات جدید نسبت به یک خانواده شاهی «سیتی» بدست آمده به رویه نظریات شخصی خویش علاوه خواهیم کرد.

پروفیسور «لئسن» شاهانی را که اسامی شان را مولفین قدیم تذکر داده اند، بقسم حوادث موثق با کیفیاتی ذکر و ایشانرا یا به علاقه های مخصوص مربوط میکند و یا با تاریخ های معین و حوادث معروف ملتصق میسازد. آنگاه شاهان جدیدی را که مسکوکات آنها تازه مکشوف شده به اصولات قبل الذکر یا اصلی یا اتخاذی از کدام باستان شناس پیشینه و یا قرار قواعد استدلالی بقسمی ترتیب میدهد که قابل قبول باشد.

اول:

یک یا دو سکه که تا حال از «تئودوتوس Theodotus» کشف شده و مسکوکات «ایوتیدموس Euthydmus» و «دمتریوس Demetrius»، شاهان اولیه بکتريا و آریانا میباشند، به مسکوکات خانواده «سیلوسید» یا شاهان «یونانو-شامی Greco-Syrian» شباهت دارد. صورت ساختمان و کار این مسکوکات اعلی و در طرف راسته آن نقش سر قشنگ و در طرف چپه آن بعضی علائم میتولوژی یا اساطیر یونانی و عنوانی که عموماً فقط بزبان یونانی منحصر میباشد، منقوش است. این است خواص مسکوکات قدیم اولیه که با بعضی تشابهات مسکوکات دیگری که ممکن با نام های جدید یونانی و عناوین ساده یافت شوند فقط متعلق بهمین خانواده و همین عصر خواهد بود. مسکوکات مکشوفه «هلیوکلس Heliocles»، «انتیماکوس Antimachus»، «اگاتوکلس Agathochles» و «ایوکراتیدس Eucratides» بکمال خوبی به تعریفات فوق مطابقت دارد، اما نوشته های این مسکوکات تماماً به دو زبان میباشد. حال آنکه مسکوکات شاهان اولی تا حال هر چه یافت شده است، منحصر بزبان یونانی بوده است. بنا بران این شاهان یا بعضی از آنها که عبارت از دو نفر اخیرالذکر باشند در ایالاتی که زبان اهالی فقط یونانی بوده مسکوکات متقدمین خود را قبول و رائج کرده اند و احتمال قوی میرود که در بعضی حصص مملکت خود، آنجائی که زبان جدید زبان مادری شمرده میشد آنرا نیز در مسکوکات داخل کرده باشند. سلطنت آنها هم باید از سلطنت شاهانی که فقط مسکوکات آنها به دو زبان تحریر دارد، مقدمتر باشد، الا شاه اخیر الذکر که دست تسلط بر چندین مملکت داشت. ما زبان جدید را آریائی، باختری یا کابلی نامیده میتواتیم لیکن اسم اول الذکر را که عبارت از «آریائی Arian» است و بر

خلاف دوی دیگر تمام افغانستان را در بر میگیرد، ترجیح میدهیم. تمام سلاطینی که این زبان را برای ضرب مسکوکات خویش اتخاذ کرده اند، آنرا در طرف چپ سکه استعمال نموده اند و طرف راسته را برای زبان اصلی یونانی و نقش سر و مجسمه تخصیص داده اند. «ایوکراتیدس Eucratedis» یکی از شاهان معروف معاصر «میتزیداتس اول Mithridates I» (مهرداد اول) پارتیا میباشد و سائیرینی که فوقاً اسامی شان ذکر رفت جدیدتر اند.

دوم:

یک نوع مسکوکات دیگری موجود است که فقط حایز نوشته یونانی بوده کار و صورت ساخت آن پست تر است و اسامی برابر هم دارد. بعضی از این مسکوکات عناوین صاف یونانی از قبیل ΣΩΤΗΡ, ΜΕΓΑΛΕ, ΔΙΚΑΙΟΣ و غیره و بعضی های دیگر عناوین و اسم بربری هر دو را دارد. پروفیسور «لئسن» تمام این مسکوکات را به خانواده های سلطنتی «سیتی» نسبت میدهد زیرا هویدا است که سیتی ها در قرن دوم ق.م. از مناطق «سغدیانه» و «بکتریا» گذشته و در نتیجه در آنها توقف و به تشکیل سلطنت و حکمرمائی پرداخته اند. وی اقسام مختلف این قبیل مسکوکات را به خانواده ها و ادوار مختلف سلطنت های سیتی اختصاص داده ضمناً در آن موضوع داخل حدسیات هم شده و از منابع چینی، منگولی و مولفین کلاسیک برای تقویت کلام خویش ذرایعی بدست آورده است.

سوم :

یک عده فوق العاده زیاد مسکوکات جدیدیکه به دو زبان در آنها تحریر است، از حیث صورت ضرب و شکل ساختمان خود اعلی میباشند. اغلب این مسکوکات در یکطرف سر یونانی با نوشته ساده و در طرف دیگر بعضی اشکال رب النوع اساطیر یونانی از قبیل «ژوپیتر Jupiter»، «مینرنا Minerna»، «هرکلس Hercules»، «دیوسکوری Dioscuri» و غیره نقش دارد. بعضی ها در طرف راسته شخص اسپ سوار و رب النوع فتح بالدار یا شکل فیل و یا اشتر بلخی دارد. بعضی های دیگر اشکال فوق الذکر را در طرف چپ خود نشان میدهد و بالاخره یکدسته دیگر در هر دو طرف حایز اشکال فوق الذکر میباشند. اما اسامی شاهان بزبان صاف یونانی تحریر است و نوشته های این مسکوکات عموماً ساده میباشد. بر علاوه چیز مهمی که در این مسکوکات بنظر رسیده این است که در طرف چپ آنها در اثر تجزیه کلمات اسم ها، رسم الخط جدید دیگری مکشوف گردید. این اسامی را میتوان کلید کشف و قرائت الفبای رسم الخط مذکور اتخاذ کرد. بعد از اینکه قرائت رسم الخط این زبان بدست آمد، ثابت شد که این زبان «سانسکریت» یا بهترتر تعریف نمائیم زبان «پراکریت Pracrit» یعنی مادر زبان سانسکریت میباشد که مانند السنه «سمیتی» از راست به چپ تحریر میشد. این مسکوکات که در ضرب

آنها دو رسم الخط و دو زبان مختلف بکار رفته مانند مسکوکاتی که در آنها زبان صاف یونانی استعمال شده متعلق به چندین خانواده سلاطین میباشند. در بعضی سکه ها اسم و عناوین یونانی صاف میباشند که کلمات زبان آریائی آن کاملاً با یونانی مطابقت میکند. از بعضی دیگر اسامی شاهان پارتی و عناوین یونانی و نوشته های آریائی بصورت کامل با یونانی آن مطابقت نمیکند. در یکعه دیگر باز نام ها بربری اما عناوین یونانی است که با صحت تمام به زبان آریائی ترجمه شده است. اما دسته مسکوکات چهارمی که در دست داریم طوری است که اسامی آن بربری و عناوین آن بحروف خوانای یونانی میباشند، اما بر علاوه نوشته آریائی دارد که با یونانی آن مطابقت نمیکند و تا حال خوانده هم نشده اند. حقیقتاً مسکوکاتی بدین اختلافات طبعاً متعلق به نژاد و خانواده های مختلفی است که در ترتیبات و طبقه بندی سلاطین آن بصارت عمیقی لازم است.

چهارم:

باز یکعه مسکوکات مسی داریم که شکل و صورت ساخت آن هم بد نمیباشد. در یکطرف آنها نوشته و نامهای یونانی و در طرف دیگر اسم شاهان بدون کدام عنوان و صفت در حروف سانسکریت قدیم تحریر است که کاملاً با حروف نوشته جات «آشوکا» که در سنگ های «جرنار Girnar»، «کتک Cuttack» و در منارهای سنگی دهلی، بیهتاری Bhitari، اله آباد نقش است مطابقت دارد. قرار معلوم شاهانی که باین رسم الخط سکه ضرب زده اند دو نفر اند یکی «آگاتوکلس Agathocles» و دیگری «پنتالیون Pantaleon». اول الذکر تنها به زبان یونانی هم سکه زده است.

پروفسور «لئسن» دلایل مقرون به صحت آورده میگوید چون زبان صاف یونانی را خانواده های شاهی «سیتی» در مسکوکات خویش استعمال نموده اند و اولین دفعه رسم الخط زبان «آریائی» را یونانی ها طرف استعمال قرار داده اند نه «سیتی ها». معلوم میشود که اصل و مبدأ زبان جدید «سیتی» نبوده است. گذشته از این چون این زبان در مناطق مخصوص مسکوکات سلاطین «گریکو سیتی» معمول نبود و در مناطق بکتیریا و سوگدیانا که شاهان یونانی معروف آن «تئودوتوس» و «ایوتیدموس» و غیره میباشند مانند «سیتی» فقط بزبان یونانی سکه زده میشد و علاوه برین چون این زبان تا هر جایی که تا امروز تجزیه و خوانده شده با وجودیکه از راست به چپ تحریر میشود، سانسکریت ثابت شده است. پروفسور «لئسن» رواج آنرا در دره کابل و «پاروپامیزوس» اختصاص میدهد⁽²⁴⁾. زیرا قرار معلوم ساکنین این مناطق قبل از کشور گشائی اسکندر هندی بوده اند. مسکوکاتی را که تحریر آن ها بحروف رسم الخط سانسکریت عصر «آشوکا» است به مناطق قریب سواحل رود «اندوس» و بیک عصری اختصاص

میدهد که هنوز زبان آریائی در آنجا معمول و مروج نشده. قراریکه قبلاً اشاره نمودیم مسکوکاتی که به دو زبان تحریر دارد حایز اهمیت مخصوصی میباشند زیرا اگر به تجزیه و خواندن حروف آن کاملاً موفق شویم، کلید قرائت زبان جدید بدست ما خواهد آمد که بعلاوه قرائت و تشخیص مسکوکات، اسرار کتیبه های روی سنگ و اشیای عتیقه با حقایق تاریخی موثق و چگونگی احوالات خانواده های سلطنتی که آنرا معمول ساخته اند آشکار و بدین وسیله باب جدیدی در تاریخ و ادبیات قبل از اسلام کشور کوهستانی افزوده خواهد شد.

مستر «جیمز پرنسپ» مؤسس ژورنال انجمن آسیائی کلکته که قبلاً از روی زبان شاهان قدیم هند صورت مراودات و معاهدات آنها را با «سکوس ها» و «انتیوکوس» خوانده است، برای قرائت زبان جدید لیاقت و موقعیت مساعدی داشت. وی نام هائی را که روی این قبیل مسکوکات تحریر بود کلید کشف الفبای زبان «آریائی» قرار داده و دامنه معلومات خود را بیشتر در میان عناوین و صفات ملحقه اسامی سلاطین وسعت داده است. اگرچه طوریکه قبلاً اشاره نمودیم مستر «جیمز پرنسپ» مذکور درین راه چندین رقیب اروپائی هم داشت لیکن ناگفته نماند که اگر وی در این راه از علمای مذکور سبقت نه جسته، عقب هم نمانده است.

هرچند در بین رشته اختصاصی یعنی قرائت زبان «آریائی» پیشرفت هائی هم بعمل آمده باشد باز هم بعقیده ما هنوز اکتشافات به حد رضایت بخشی نرسیده و تا اینکه نوشته های «آریائی» روی سنگ ها و اشیای باستانی توپ ها و لوايح عمرانات مذهبی خوانده نشود، نمیتوان گفت که اکتشافات بحد کمال رسیده زیرا برای روشن کردن حقایق تاریخی باستانی «آریانان» یا مملکت افغانستان امروزی با اقامه اسناد چشم انتظار ما فقط بسته به این چیزها است. امید میرود که در اثر قرائت نوشته جات اسناد معتمد تاریخی برای تصدیق حدسیات که تا حال تنها رهنمای ما در عالم ظلمت میباشد، بدست آید. برای بدست آوردن حقایق حوادث عصر باستان این نواحی بی لزوم ادبیات هند قدیم را تفحص نموده اند. کتب سانسکریت نسبت به کتب کلاسیک اروپا در این راه قاصرتر است. معذالک حقایق نایاب قدیم این ناحیه را تا درجه ئی مؤرخین چینی روشن نموده اند ولی آنهم مشکوک است. پروفیسور «لئسن» برای تفصیلات رساله «تفوق سیتی ها» خویش ازین منبع استفاده نموده اما این یک نور ضعیفی است که ناگزیر ما هم در نقاط تاریک بکار برده ایم. حالا که مختصراً در فوق چند دسته مسکوکات شاهان این مملکت را گوشزد نمودیم، میتوان طبقه بندی تاریخی سلاطین این سرزمین را قراریکه پروفیسور «لئسن» و «ولسن» مرتب نموده اند، متذکر شد:

تئودوتوس اول Theodotus I یا دیودوتوس اول Diodotus I 256 ق.م.:

در مسکوکات او نوشته ساده ΔΙΟΔΟΤΟΥ ΒΑΣΙΛΕΩΣ یافت میشود. بعقیده مؤرخین یونانی و لاتین استقلال خویش را در همین وقت یا کمی پیشتر از زمانی که «ارساسس Arsaces» در «پارتیا» شورش نمود، اعلان نموده است. اگر به سخن استرابو که میگوید علت فرار ارساسس از بلخ به پارتیا این بود که مخالفت های رقیبانه «تئودوتوس» در آنجا نفوذ نموده بود، اعتبار شود، حرکت استقلال خواهانه بکتريا چند سال پیشتر بوقوع پیوسته است. سلطنت «تئودوتوس» تا بعد از اینکه ارساسس، هیرکانیا را تسخیر نمود، دوام داشت زیرا شاه اخیر الذکر از اتحاد شاه بکتريا با شاه سیریا بخوف بود و چون «تئودوتوس» وفات نمود از ترس رهایی یافته با پسر و جانشینان او که بهمین اسم یاد شده اند، داخل اتحاد متینی گردید.

تئودوتوس دوم Theodotus II 250 ق.م.:

از اخلاق، اعمال و حوادث سلطنت این پادشاه معلوماتی در دست نداریم و از چند سکه ئی که تا حال کشف هم شده بین پدر و پسر تمیز کرده نمیتوانیم. انبساط دامنه خاک مملکت او هم غیرمعلوم است. واضح است که سائر اتباع یونانی بقیه آسیا هم به تمثال بکتريا و آریا برای استقلال خویش دست و پا زده اند. لیکن آیا آریا، اراکوزیا و پاروپامیزوس معاً کوفن یا دره کابل خود را تحت قیادت «تئودوتوس Theodotus» قرار داده اند یا برای خود شاه دیگری انتخاب نموده اند. درین مورد هیچ معلوماتی در میان نیست. چون درین فرصت اسم هیچ یک پادشاه طاغی و انقلابی در تمام این سرزمین ذکر نرفته و از طرف دیگر هویدا است که «ارساسس» فقط شاه پارتیا و هیرکانیا بود، میتوان نتیجه استنباط کرده بگوئیم که «تئودوتوس» به تمام مملکت شرق پارتیا سلطنت داشت.

ایوتیدموس Euthydemus 220 ق.م.:

سکه این پادشاه فقط در طرف چپه ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΕΥΘΥΗΜΟΣ و هیکل «هرکلس Hercules» را ایستاده یا نشسته نشان میدهد. فقط در طرف چپه یک سکه دیگر او اسب وحشی بکتريا با نوشته فوق نقش است. استقرار این پادشاه مصادف به عصر قشون کشی انتیوکوس کبیر یعنی 212 ق.م. میباشد. «انتیوکوس» شاه شامی، «ایوتیدموس» را در جنگ «ارساسس» کمک ننمود و بعد از اینکه صلح بین این دو حریف بمیان آمد، شاه بلخی در مقابل قشون و قوای متحد شامی و پارتی تلافی شده و پس پا گردید. جنگ نزدیک «مرو» حالیه که محل فرضی شهر «انتیوکا Antiochia» قدیم میباشد، بوقوع پیوست و در نتیجه «ایوتیدموس» به «آریاسپ Ariaspe» فرار نمود. موقعیت «آریاسپ» یا «هازاراسپ Hazarasp» آنطرف صحرا بصورت یقین چنین متقاضی بود که شاه

بلخی بعد از شکست خود به آنجا فرار کند. زیرا آنجا بین «ایوتیدموس» و فاتحین صحرا حایل بود و ساکنین «سوغدیانه» و «سیتی ها» قوت الظهر بشمار میرفتند.

مینویسند که «ایوتیدموس» از «هزارسپ» پیغامی به «انتیوکوس» فرستاده و به او حالی نمود که مقصد از لشکرکشی او طغیان و بریدن علاقه از سیریا نبوده بلکه میخواست خانواده را که مقصر این عمل بود (یعنی خانواده دیودوت) توبیخ و سرزنش نماید. از طرف دیگر چون «انتیوکوس» و «ایوتیدموس» هر دو نژاد یونانی بودند، مفاد «انتیوکوس» درین مضمربود که عوض ضعیف ساختن یک شاه یونانی نژاد آنرا قوی و طرفدار خود سازد و بدین منوال به تقویت او بکوشد تا اینکه یونانی ها بیش از پیش در مقابل «سیتی هائی» که «ارساس» بکمک خود دعوت نموده بود، مقابله بتوانند. بدین قرار «انتیوکوس» اتحادی با شاه بلخی قایم نموده دامنه تصرفات یونانی را بر تمام اراضی که «سیلوکوس اول Sylochus I» در دست داشت، تا «اندوس» انبساط داد. قرار معلوم پسر «ایوتیدموس»، «دمتریوس» که جوان و جیهی بود، نظریات اتفاق خواهی و یکجتهی یونانی ها را قراریکه فوقاً شرح دادیم به «انتیوکوس» پیش نمود. چون صورت نظریات اساسی او بمفاد یونانی ها ختم میشد، کلامش در انتیوکوس اثر نموده بصورت فوری طرف نوازش او قرار گرفت و برای پدر خویش وعده مساعدت بدست آورد. آنگاه قشون شامی را از بکتريا و راه های کوهستانات شمال به دره کابل رهنمونی نمود. در سال 206 ق.م. اندوس را عبور نموده در آنجا انتیوکس با «سوفگاسینوس Sophagasenus» (آشوکا) صلح نمود. چنانچه احکام این پادشاه را در احجار و ستونهای سنگی نقاط مختلف هند به حروفی که کاملاً به رسم الخط نوشته های مسکوکات «آگاتوکلس Agathocles»⁽²⁵⁾ شباهت دارد، نقش میابیم. در سال 205 ق.م. «انتیوکوس» از راه «اراکوزیا» و «کرامانیا Kramania» (کرمان) یعنی همان راهی مراجعت نمود که حین بازگشت اسکندر، «کراتروس Craterus»، یکی از جنرال های او تعقیب نموده بود. قرار معلوم وی در راه از طرف اهالی هیچ اشکال و مقاومتی ندید بلکه برعکس طبعاً اتباع یونانی این مناطق با رضائیت تمام عملیات کشورگشائی قشون و پادشاه هم نژاد خود شانرا به حسن نظر تلقی نموده و از عبور آنها اخذ قوا و مساعدت نمودند.

پروفسور «لئسن» بدون دلیل از روی احتمالات فرض میکند که «انتیوکوس» بکتريا را در تصرف «ایوتیدموس» واگذاشت و سپس کابل و هرات یا «آریا» را به تصرفات او علاوه نمود و «دمتریوس» را که به او دختر خود را به ازدواج داده بود، حکمران «اراکوزیا» و «سیستان Drangiana» (درانجیان) مقرر نمود. بعد از آن پروفسور موصوف فرض میکند که هنگامیکه «انتیوکوس» در اضطراب و کشاکش جنگ رومن ها گرفتار شد، «دمتریوس» حین حیات پدر

خویش عنوان شاهی را اتخاذ نمود و در اثر کشورگشائی دامنه تصرفات خویش را تا «سند Sindh»، «کچ Cutch» و «گجرات Gozrat» انبساط داد و از این جهت تذکره های تاریخی او را «فاتح هند» یاد نموده اند. بهمین علت «بنروچ Baroach» و «سورت Surat» در همین عصر در تصرفات یونانی درآمده است.

دمتریوس Demetrius 190 ق.م.:

روی مسکوکات این پادشاه این مضمون «دمتریوس بازیلیوس ΔΗΜΗΤΡΙΟΣ ΒΑΣΙΛΕΥΣ» (دمتریوس پادشاه) ثبت است و چپه و راسته آن با مسکوکات پدرش «ایوتیدموس» اختلافات زیاد دارد. سری که در مسکوکات این شاه نقش است بعضی اوقات با فیتنه بسته است و بعضی اوقات کلاه عجیبی دارد که شکل سر فیل در آن نصب است. در یک سکه دیگر عوض سر پادشاه، سر فیل در طرف راسته سکه نقش است. در طرف چپه مسکوکات این شاه «هرکلس Hercules»، «اپولو Apollo» و «مینروا Minerve» بصورت ایستاده مشاهده میشوند. در یک سکه «مرکیور Mercur» هم بملاحظه رسیده است.

تاریخ وفات «ایوتیدموس» معلوم نیست. پروفیسور «لئسن» تاریخ وفات او و جلوس پسرش «دمتریوس» را در سال 190 ق.م. نسبت میکند. «جوستن Justin» و سائر مؤرخین غربی مینویسند که «دمتریوس» بعد از وفات پدرش برای تصرف بکتریا با «ایوکراتیدس Eucratidmus» داخل مجادله میشود و اخیر الذکر با چند صد نفر تابعین اش محاصره میشود، اما بالاخره محصورین «دمتریوس» را پس پا و متصرفات او را معه هند قبض میکنند. این بود آنچه ما از این پادشاه و ایوتیدموس معلومات داریم. معلوم میشود که جلوس شاه اخیر الذکر معاصر سلطنت «میتزیداتس اول Mithridates» (مهرداد اول) شاه پارتیا بوده است. سنه شروع سلطنت او را فوقاً در طی تشریح تاریخچه شاهان «ارساسید» به سال 177 ق.م. نسبت دادیم. معذالک در باب یادداشت «جوستن» که قرار ذیل ترجمه آنرا میدهیم، مباحث زیاد است.

"تقریباً در همان عصری که «میتزیداتس» در «پارتیا» حکمفرمائی داشت، «ایوکراتیدس» در «بلخ Bactra» سلطنت مینمود و هر دو اشخاص بزرگی بودند. اما «پارت ها» خوش قسمت تر بودند و زمامداران ایشان آنها را به مدارج بلند سوق داد. برعکس چون بلخی ها را محاربات متعدد با «سغدی ها»، «Arachator» و هندی ها خسته نموده بود، سلطنت و آزادی هر دو را از دست داده و پارتی ها ایشان را کاملاً مضمحل نمودند.

معالک «ایوکراتیدس» چندین جنگ بزرگی نمود و چون در نتیجه خسته شده بود، «دمتریوس» او را محاصره نمود اما با سه صد تن خود را از محاصره نجات داده 60 هزار عسکر دشمن را مغلوب ساخت و بعد از 5 ماه هند را مطیع خود ساخت.

حین مراجعت از هند در راه از دست پسرش که او را در آخر مملکت داری شریک ننموده بود، هلاک گردید. فرزندش جنایت پدرکشی خود را مخفی نداشته هویدا میگفت که او را نه به عنوان پدر بلکه بعنوان دشمن هلاک نموده است و حکم داد که عراده بالای نعش او گذرانیده و جسدش را دفن نکنند."

ایوکراتیدس Eucratides 178 ق.م.:

با وجود حقیقت مسلم فوق که جلوس «ایوکراتیدس» و «متریداتس» را همعصر نشان میدهد به تاریخ دقیق دو حادثه فوق اختلاف عقاید زیاد است. «بایر Bayer» 181 ق.م. میگوید و پروفیسور «ولسن Wilson» هم این نظریه را قبول کرده است و «ویسکوتی Viscouti» 165 ق.م. مینویسد. پروفیسور «لشن Lassen» وسط این هر دو 175 ق.م. یعنی سالی را میگوید که نزدیک به تاریخی میشود که ما برای پادشاه پارتی تعیین نموده ایم. از طرف دیگر این هم معلوم نیست که قدیمتر از این دو پادشاه کدام است. پروفیسور «لشن» ده سال برای جنگ های او با «دمتریوس» اجازه داده و در نتیجه آن «ایوکراتیدس» مضمحل گردیده است. سپس پروفیسور کوصوف فرض میکند که در حوالی 165 ق.م. بر دشمن خود غالب آمده و قشون علیحده به هند فرستاده و در وقت مراجعت از آنجا از دست پسرش بقتل رسید. بیانات «جوستن» نسبت به دست یافتن «ایوکراتیدس» بر هند و محاربه او با «دمتریوس» ما را به جایی میکشاند که بگوئیم وی ابتدا در طی عملیات مجادله با دمتریوس محاصره شده بود اما خود را از محاصره نجات داده علاقه کابل و پاروپامیزوس را متصرف شد. چون خانواده دمتریوس در پنجاب سلطنت مینمود بصورت دقیق معلوم نیست که اراضی سواحل قریب دو طرفه رود اندوس متعلق به کی بود.

مسکوکات «ایوکراتیدس Eucratides» که در بکتريا و سائر نقاط افغانستان کشف شده است، خیلی متعدد و شکل و علامه اختصاصی سکه آن مختلف است. تعداد سکه دلیل بر طول سلطنت و اختلاف علامه سلطنت پر آشوب و حادثه او را ثابت میکند. در مسکوکات او عیناً مانند مسکوکات «دمتریوس Demetrius» و «ایوتدموس Euthydmus» در یکطرف یک سر فیه بسته و در طرف چپ سکه نوشته یونانی با هیکل یک «اپولو Apollo» نقش میباشد. درین مسکوکات شاه ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΕΥΚΡΑΤΙΔΟΥ «ایوکراتید پادشاه» ضرب زدع شده است. در

بعضی مسکوکات دیگر یک سر با کلاه کسک فولادی بطرف راسته بدون کدام نوشته و در طرف چپه آن «دیوسکوری Dioscouri» با این نوشته یونانی نقش ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΕΥΚΡΑΤΙΔΟΣ است. در بعضی مسکوکات دیگر باز همان سر با کلاه کسک و دور آنرا نوشته یونانی احاطه کرده و نوشته «آریانان» بدور «دیوسکوری Dioscouri» طرف چپه را اشغال کرده است. این لقب مسکوکات عموماً مربع شکل میباشد و نوشته آریائی آن عبارت از Meharajasa Mahatasa Eukratidasa (ایوکرآتیدس شاه بزرگ) میباشد. علاوه برین یک سکه مخصوص و عجیبی از ین شاه بدست آمده⁽²⁶⁾ که در طرف راسته این سکه یک tetradrachme با هیکل «ایوکرآتیدس» بوضعیت نشسته و کلمات ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΜΕΓΑΣ ΕΥΚΡΑΤΙΔΗΣ و در طرف چپه آن دو سر مرد و زن با کلمات ΗΛΙΟΚΛΕΟΥΣ ΚΑΙ ΗΘΟΔΙΚΗΣ نقش است. پروفیسور «ولسن» این سکه را بواسطه وجود شکل شاه و ملکه توأم با سکه «هلیوکلز Heliocles» تصور میکند. اما اگر به ساختمان طبیعی بیشتر دقت شود کلمه «ΥΙΟΣ» فهمیده میشود و طرف چپه سکه اسامی پدر و مادر شاه را میدهد. هیچ کدام از سرهائی که فوقاً متذکر شدیم نه علامه شاهی یعنی نه فیته دور خود و نه کدام عنوان و صفتی بخود ملحق دارد.

حالا که مسکوکات مختلف و عجیب ایویتییدس قرار فوق از نظر گذشت نتیجه ذیل را از آن استنباط میکنیم: اولاً طوریکه پروفیسور «ولسن Wilson» فرض میکند «ایوکرآتیدس Eucratides» بعد از «ایویتییدموس Euthydmus» در بکتیریا سلطنت نموده زیرا مسکوکات شاه اخیر الذکر تنها بزبان صاف یونانی بدون صفت «شاه کبیر» میباشد و نوشته «آریانان» هرگز در هیچ سکه بدون صفت باعظمت و جلال یافت نشده است. دوم اینکه عنوان «شاه کبیر» احتمالات بعد از تصرف مناطق جنوب هندوکش و ایالت کابل اتخاذ میشد و «ایوکرآتیدس» اولین شاه یونانی است که به دو زبان یونانی و آریائی سکه زده است. پروفیسور «لنسن Lassen» فرض درستی میکند که «آگاتوکلز Agathocles» معاصر او بوده و با او یکجا حین مرگ «ایویتییدموس» قد علم نموده خود را حکمران کابل و کوهستانات علاقه رود «اندوس Indus» و آنطرف هندوکش تا رود «اکسوس Oxus» اعلان نموده است. در ین صورت اولیت و تقدم در ضرب مسکوکات به دو زبان ثانوی مسکوکات «آگاتوکلز» سانسکریتی بوده مانند مسکوکات «ایوکرآتیدس» از ین ملاحظه بصورت احتمال معلوم میشود که «آگاتوکلز» از طرف «انتیوکوس Antiochus» حکمران کابل بوده و بعد از ینکه «آشوکا Ashuka» علاقه اندوس و حصه جات رود «کوفن Kophin» را به «انتیوکوس» واگذار شد مشارالیه مناطق شمال هندوکش را قراریکه اصلاً هم تحت حکمرانی «ایویتییدموس» بود به او واگذار شده

و در قسمت جنوب هندوکش «اگاتوکلس» را نایب الحکومه مقرر نموده باشد. بهر جهت این هم یک حدس است.

از آن حصه یادداشت «جوستن» که از جنگ های متعاقب «ایوکراتیدس» ذکر میکند چنین حدس استنباط میشود که بالاخره بر «اگاتوکلس» غالب آمده باشد. از طرف دیگر وفور مسکوکات ایوکراتیدس که به دو زبان ضرب زده شده و اکتشاف آن در نقاط مختلف با ندرت مسکوکات که محض بزبان یونانی به ضرب رسیده و فقط با اسم حایز صفت «شاه» میباشد یکجا شده حدس فوق الذکر ما را مبنی بر اینکه «ایوکراتیدس» تقریباً از اوائل سلطنت خود بر کابل و پاروپامیزوس حکمرمائی نموده تقویت میکند. از این هم گذشته دو دلیل موثق فوق الذکر برین هم دلالت میکند که بعد از محاربه که قرار گرفته جوستن 5 ماه دشمن را محاصره نموده بود دمتریوس مضمحل گردیده به هند فرار نمود و ایوکراتیدس آریا و بکتیریا و کابل یعنی تمام خاک افغانستان امروزی را تحت قیادت خود درآورد. سپس هند را برای اولین دفعه یا دفعه ثانی تسخیر نموده دوباره آنرا بر متصرفات «آریانای» خویش افزود و بدین قرار به تنهائی پادشاه تمام اراضی که از «پارتیا» تا «اندوس» معاً پنجاب و سند باشد گردید. اما این قسمت سلطنت او طول زیاد نکشید زیرا از قرائن موثق معلوم میشود که حین مراجعت از هند از دست پسرش مقتول میشود معذالک هیچ یک از مولفین نه اسم و نه وقایع پسر او را که به کمک آن تاریخی مشخص شود ذکر کرده اند. جوستن اظهار میکند که پسر در امر سلطنت با پدر خویش شریک بود اما تا حال هیچ سکه برای ما به این مطلب اشاره ننموده تا حقیقت چنین اشتراک را تقویت مینمودیم زیرا اگر سکه را که در آن دو سر نقش است شاهد این مدعا بگیریم این مسئله لاینحل میماند که سر طرف چپه نه فیه نه علائم و نه عنوان شاهی دارد.

هلیوکلس Heliocles 155 ق.م.:

ΗΛΙΟΚΛΕΟΥΣ ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΔΙΚΑΙΟΣ

این پسر پدرکش را بعضی فرض میکنند که اسم پدر خود «ایوکراتیدس» را حایز بود اما پروفیسور «لئسن» قرار نظریه «میونت Mionnet» چنین خیال دارد که در میان شاهان مجهولی که تا حال اسم و نشانش کشف شده «هلیوکلس» پسر او باشد. پروفیسور «ولسن» هم این را قبول نموده و تاریخ جلوس تشددکارانه او را به 147 ق.م. نسبت میدهد. اتخاذ عنوان «دیکایوس ΔΙΚΑΙΟΣ» ناقص نیست و اگر تفسیر سکه که دو سر نقش دارد راست باشد، عادت یونانی و آسیائی است که بعد از پدر اسم او را اتخاذ مینمودند. مسکوکات مکشوفه «هلیوکلس» تنها به زبان صاف یونانی و به دو زبان یونانی و آریائی هم ضرب زده شده است. زمان

سلطنتش اگر چه کوتاه بود ولی مانند عصر پدرش دامنه تصرفاتش به بکتريا و پاروپامیزوس که در آنجا زبان آریائی زبان مادری شمرده میشد، انبساط داشت.

انتیوکوس Antiochus 150 ق.م.:

ANTIMACHOS ΒΑΣΙΛΕΥΣ
ANTIMACHOS ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΘΕΟΣ
ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΝΙΚΗΦΟΡΟΣ

شکل طرف چپه سکه های یونانی ساده و قرار فرضی «Neptune» را نمایش میدهد. اما این خیلی مشکوک به نظر می آید. اگر چنین حساب کنیم که «ایوکراتیدس» از 175 ق.م. گرفته 25 سال سلطنت کرده باشد (پروفسور لئسن تاریخ جلوس او را داده است) وفات او در سال 150 ق.م. واقع شده است. معذالک پروفسور زمان سلطنت او را محض 5 سال حساب میکند و به این اساس به 160 ق.م. ختم میشود. داکتر «ولسن» به تعقیب «Bayer» سلطنت او را از 181 تا 147 ق.م. دوام میدهد و «روشت P. Rochette» این سلطنت را به 155 ق.م. اختتام میدهد و چون حد وسطی تمام نظریه های فوق میباشد ما هم آنرا قبول نموده ایم. میدانیم که «دمتریوس نیکاتور Demetrius Nicator» شامی در سال 140 ق.م. قشونی بر علیه پارتیا فرستاده و درین جنگ مستعمرات یونانی بکتريا هم که جدیداً تحت تصرف پارتیا رفته بودند و پارتیا را به نگاه دوستی نمیدیدند با او کمک نمودند. نظریه فرضی پروفسور «لئسن» تاریخ وفات «ایوکراتیدس» را 160 ق.م. تعیین میکند و 20 سال دیگر را برای یک عده شاهانی که بعد از ایوکراتیدس در بکتريا سلطنت نموده اند وقف میکند. ولی بنیر و پروفسور ولسن بعد اکثر 17 سال برای چنین شاهان تعیین مینمایند که بعد از ایوکراتیدس تا زمانی سلطنت نموده اند که «میتريداتس» پارتیا را محکوم ننموده بود و چون مسکوکات این قبیل سلاطین حائز علائم مسکوکات صاف یونانی و عناوین یونانی میباشد، معلوم میشود که سلاطین مذکور جانشینان ایوکراتیدس در بکتريا میباشد. این شاهان عبارت اند از «هلیوکلس Heliocles»، «انتی ماکوس Antimachus» و «اگاتوکلس Agathocles» زیرا مسکوکات شان به شرایطی که متذکر شدیم مطابقت میکند و نوشته مسکوکات دو شاه اول الذکر در دو زبان میباشد⁽²⁷⁾. یعنی با زبان یونانی زبان رومن هم میباشد. در مسکوکات شاه اخیر زبان یونانی و علامه های قدیم سانسکریت بکار رفته است.

اگاتوکلس Agathocles 190 ق.م.:

ΒΑΣΙΛΩΣ ΑΓΑΘΟΚΛΕΣ
Agathoklayaja

پروفسور «لئسن» این پادشاه را طوریکه ما قبلاً متذکر شدیم پادشاه کابلستان تا سواحل اندوس تصور میکند و اراضی ماورای هندوکش را هم تا اکسوس در

تصرف داشت. پروفیسور موصوف او را مخالف ایوکراتیدس فرض میکند که بالاخره او را مغلوب میسازد و پانتالیون که با یونانی و اساطیر سانسکریت سکه میزد و تا حال هیچ سکه با علامت صاف یونانی و سکه در دو زبان یونانی و آریائی پیدا نشده است قرار فرض پروفیسور «لئسن» بعد از اگاتوکلس در اراضی قریب اندوس به استثنای کابل سلطنت نموده است. کابل را به این جهت مستثنا نمودیم که بعد از غلبه ایوکراتیدس بر اگاتوکلس جزء متصرفات او شده بود. اگر این فرض قبول شود در فاصله بین ایوکراتیدس و فتح متریداتس در بکتريا فقط «هلیوکلس Heliocles» و «انتی ماکوس Antimachus» به سلطنت رسیده اند و این هر دو ممکن است در ین اراضی و علاقه پاروپامیزوس در ین مدت سلطنت نموده باشند. اما بهیچ صورت فرض کرده نمیتوانیم که کدام یک بیشتر سلطنت کرده است. بنابراین به هیچ دلیل نمیتوان برای «انتی ماکوس» در «درانجیان» سلطنت علیحده تفحص کرد زیرا وی در دو زبان سکه زده است. اگر او را جانشین فوری «دمتریوس» طوریکه مدت خیلی قصیری هم در ین ناحیه سلطنت نموده باشد، فرض کنیم باز با مسئله ضرب مسکوکات در دو زبان مغایرت میکند زیرا از «دمتریوس» هیچ سکه بدست نداریم که در دو زبان ضرب زده شده باشد. ممکن این واقعه پیش شده باشد که چون حکم جانشینی در چنین حصه بکتريا قبلاً از طرف خود «ایوکراتیدس Eucratides» به «متریداتس Mithridates» پارتیا داده شده بود بدو «هلیوکلس» و بعد از آن انتی ماکوس» سلطنت نموده باشند. «نیکاتور Nikator» و «نیکفورس Nikephorus» و سائر شاهان ممکن با شاهان پارتی در آریا و پاروپامیزوس جنگ و کشمکش بودند تا اینکه در 140 ق.م. مطیع شدند معذالک اگاتوکلس نیم قرن قبل از اینها در ناحیه دیگری که عبارت از کابل باشد، بوده است. اگر این فرض ما راست باشد که وی را «انتیوکوس Antiochus» بعد از معاهده با «آشوکا» ده سال قبل تر از آنچه که پروفیسور «لئسن» میگوید حکمران کابل تعیین و برقرار نموده باشد احراز استقلال و هم فتوحات او دو علائق ماوراً هندوکش تعیین خواهد بود و اگر منظور نظر این باشد که صافی یونانی مسکوکات نقره ئی این پادشاه چنین متقاضی باشد که در مناطق ماورای هندوکش رفته باشد تنها تاریخ اولیه برای این مطلب کافی است زیرا فرض اولی او را معاصر «دمتریوس» قرار میدهد.

پانتالئون 195 Pantaleon ق.م.:

ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΠΑΝΤΑΛΕΟΝΤΟΣ

Pantalawanta Sans

«پانتالئون» قرار نظریه فرضی ما ممکن حکمران دیگری بوده باشد که از طرف «انتیوکوس» به اراضی که زبان رسمی کشور «آشوکا» در آن معمول بود تعیین شده است. ممکن وی را «اگاتوکلس» و محتملاً «ایوکراتیدس» هم مغلوب نموده باشد. پانتالئون معاصر اگاتوکلس بوده نه جانشین او. این دو پادشاه هر دو عنوان

ساده «شاه» را بدون کدام صفت و افزایش دیگری به اسم خود استعمال نموده اند و شکل مکمل حروف یونانی مسکوکات آنها حقیقت مسلمی برای مسکوکات شناسان است. در مسکوکات که حایز نوشته سانسکریت میباشند محض نام خود را بدون کدام عنوان ضرب زده اند.

فعلاً آن دسته شاهان بکتريا - کابل - آريا را که مسکوکات آنها فقط به زبان یونانی یا یونانی و سانسکریت ضرب زده شده گذاشته از یک عده شاهانی صحبت میکنیم که مسکوکات آنها در طرف چپ حایز علامه یونانی و نوشته آریائی در طرف راسته عموماً الاله های میتولوژی یونانی را حایز اند. قبلاً بمشاهده رسید که ایوکراتیدس در میان این قبیل پادشاهان اولین کسی است که در ضرب مسکوکات خویش دو زبان را استعمال نموده است. علت این امر را ما چنین فرض میکنیم که شاه بعد از فتح علاقه پاروپامیزوس به استعمال دو زبان در ضرب مسکوکات اقدام نموده و از این تاریخ عنوان «شاه کبیر» را اختیار نموده است. بعد از وفات او چنین فرض میشود که مملکت وسیع اش پاره پاره و به ممالک مستقلی منقسم شده باشد و تعداد شاهان، شاهان کبیر و شهنشاهان که در اثر کشفیات اخیر ظاهر شده است با هجوم سیتی ها و تقسیماتی که مستلزم تهاجم آنها میباشند مطابقت دارد. پروفیسور «لئسن» علاوه بر سلطنت بکتريا وجود سه سلطنت دیگر را فرض نموده است: یکی سلطنت شرقی تحت اداره «مناندر Manader»، «اپلودوتس Apollodatus» که شامل پنجاب دره اندوس و کابل بوده و «اراکوزیا» یا قندهار را نیز یک وقتی به تصرفات خود علاوه نموده اند دیگری سلطنت عربی در هرات و سیستان و سوم سلطنت مرکزی پاروپامیزوس معذالک ما چنین عقیده داریم که این حصه اخیر الذکر مربوط به سلطنت بکتريا بوده زیرا مسکوکات «هلیوکلز Heliocles» و «انتیوماکوس Antimachus» اگر بعضی بزبان صاف یونانی بوده به دو زبان هم خوب زده شده اند. و تقسیمات افغانستان به نهج فوق الذکر به عصری شبیهه است که انحلال امپراتوری احمد شاه بعد از وفاتش روی کار آورده است و بدین جهت امکان دارد که در عصر یونانی هم یکدفعه چنین شکلی را بخود گرفته باشد.

برای طبقه بندی این شاهان که تازه اسمای ایشان کشف شده و تمیز علاقه های نفوذ ایشان مواد مهم و زمینه حدسیات محدود است زیرا دوره سلطنت ایشان تمام شاهان تقریباً یک عنوان را حاسز بودند چنانچه بطور مثال متذکر میشویم که یک عده زیاد شاهان صفت «سوتور ΣΩTHP منجی» را با عنوان سده «بازیلیوس ΒΑΣΙΛΕΥΣ» (شاه) اتخاذ نموده. در ضرب مسکوکات خود حروف زبان آریائی و یونانی هر دو را استعمال مینمودند و علامه ضرب و یا نشانه دیگری که باعث تمیز آنها از یکدیگر گردد در مسکوکات شاه مشاهده نمیشود. بدین علت اگر آنها

را از یک خانواده بشماریم حق داریم با وجودیکه حدسیات قضاوت درستی قضاوت درستی در ین مورد نمیتواند و نه اراً عمومی این مسئله را قبولدار شده میتواند. عنوان «سوتور ΣΩTHP منجی» در زبان آریائی هم کلمه دارد اما یکی از حروف آن تا حال بصورت رضائیت بخش خوانده نشده. کلمه که در زبان آریائی بر طبق عقیده عموم برای پادشاه وضع شده «ماهاراجاسا Maharajasaa» (علامت سانسکریت) میباشد اما برای «سوتر ΣΩTHP منجی» دو کلمه بدست آمده (علامت سانسکریت). مستر «جیمز پرنسپ» این کلمه را «نان داتاسا Nandatasa» میخواند و پروفیسور «ولسن» بصورت متردانه «تاداراسا Tadarasa» قرائت میکند و پروفیسور «لنسن» آنرا «تاداراسا Tadarasata» یا «تاداراسا» میخواند زیرا وی مطلع شده که مستر «جیمز پرنسپ» «P» حرف اخیر را بجای «S» یافته است لذا «O» صورت قرائت خود را تغییر داده است. ما یک صورت اخیری را قبول میکنیم و آن صورت قرائت کپتان «کننگهم Cunningham» انجیر بنگال است که آواز مابعد حرف اولی را طوری یافته که «K» در کلمه «ایوکراتیدس Eucratides» استعمال شده و آنرا «تراداتاسا Taradatasa» خواند است. این صورت قرائت بیشتر بصورت مستقیم بکلمه سانسکریت «تران Tran» یعنی «حمایت» شبیه است.

شاهان سوتور یا 9 منجی قرار ذیل اند:

1- مناندر Manander 155 ق.م.

MENANΔPOY BΑΣIΛEΩΣ ΣΩTHPOΣ مناندر شاه منجی

2- اپلودوتوس Apollodotus 135 ق.م.

ΑΠΟΛΛΟΔΟΤΟΥ BΑΣIΛEΩΣ ΕΩTHPOΣ
منجی. این شاه در بعضی مسکوکات به این اسم
KAIΦIΛOΠATOPOΣ هم یاد شده است.

3- دیومدس Diomedes

ΔIOMHΔOY BΑΣIΛEΩΣ ΣΩTHΠOΣ

4- زوی لوس Zoilus

ΖΩIΛOY BΑΣIΛEΩΣ ΣΩTHPOΣ زوی لوس شاه منجی

5- هی پوس تراٹوس Hippostratus

ΗΠΠOCTPATOY BΑΣIΛEΩΣ ΣΩTHPOΣ هی پوس تراٹوس شاه منجی

6- استراتن Staton

ΣΤΡΑΤΩΝΟΣ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΣΩΤΗΡΟΣ استراتونس شاه منجی

7- دیونی زیوس Dionysius
ΔΙΟΝΥΣΙΟΥ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΣΩΤΗΡΟΣ دیون زیوس شاه منجی

8- نی سیاس Nicias
ΝΙΚΙΟΥ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΣΩΤΗΡΟΣ نی سیوس شاه منجی

9- هرمايوس Hermaeus
ΕΡΜΑΙΟΥ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΣΩΤΗΡΟΣ هرمايوس شاه منجی
سکه هرمايوس به این اسم هم دیده شده است.

اسامي شاهان فوق الذكر را از نمره 3 الي اخير كپتان «كننگهم» كشف نموده است.

چون شاهان فوق الذكر همه حايژ يك عنوان اند و علاميه اختصاصيه در مسكوكات ايشان ملاحظه نميشود مراعات ترتيب سلطنت ايشان آسان نيست معذالك مسكوكات «هرمايوس» نسبت به مسكوكات ديگران نا كامل تر و حروف يوناني بعضي مسكوكات او شكل حقيقي خود را نسبتاً از دست داده است و چون وي آخرين پادشاه يوناني آريانا است احتمال دارد كه فاتحين بربر هم تا يكزمان بنام او سكه زده باشند تا اينكه «آزس» از ميان خود ايشان عنوان هندی «شاه شاهان» را اتخاذ و به اسم خود سكه زده است.

پروفيسور «لئسن» فرض ميكند كه «پادشاهان منجی» تماماً در پنجاب، كابل و در قسمت هاي اندوس سفلى جانشين «مناندر Manander» بودند. ما فهرست پادشاهان اين طبقه را كه براي پروفيسور «لئسن» و «ولسن» تماماً معلوم اند 5 اسم ديگري را نيز علاوه ميكنيم كه كپتان «كننگهم Cunningham» انجنير بنگال كشف و در ژورنال انجمن آسيائي كلكته شايع شده اند. پروفيسور «لئسن» فرض ميكند كه هرمايوس آخرين پادشاه اين سلسله را «آزسس Azes b» در حوالي 120 ق.م. مغلوب ساخته و اين ايجاب ميكند كه «مناندر Manander»⁽²⁸⁾ در 155 ق.م. جانشين «ايوكراتيدس» شده باشد و بدین منوال 35 سال براي سلطنت سلسله اين خانواده باقي ميماند. مسكوكات تمام اين سلاطين به استثنای دو شاه اوليه و هرمايوس خيلي كمياب ميباشد. بنابرین هیچ دلیلی در بین نیست كه به طول دوره سلطنت آنها دلالت كند و در اینجا چنین لازم می افتد كه براي تشكيل سلطنت های خصوصی مملكت تقسیم شده باشد و قطعاتی كه سهم «مناندر» و «اپلودوتس»

بود بقدر کفایت وسیع بود زیرا نثرین عصر فتور چندین علاقه ممالک دیگر در تصرف ایشان افتاده است.

از دیاد عده شاهان «سوتر» یا «منجی» مخالف نظریه فرضی پروفیسور «لئسن» مبنی بر اینکه تمام ایشان حکمرانان یک علاقه میداند نیست و پیشرفت «میتزیداتس دوم» تا اندوس مخالف این امر نیست که سائر شاهان یونانی آنطرف این علاقه را گرفته و در آنجا استقلال خود را محافظه نموده اند.

حالا میخواهیم یک سلسله سلاطین دیگر یونانی را متذکر شویم که عنوان و صفت آنها غیر عنوان و صفت شاهان یونانی فوق الذکر است. درین سلسله سه شاه دارای صفت «نیکافورس» ΝΙΚΗΦΟΡΟΣ و دو حایز «انیکتوس» ΑΝΙΚΗΤΟΣ و یکی صاحب صفت «نیکاتورس» ΝΙΚΑΤΟΡΟΣ میباشد. شاهان مذکور در مسکوکات خویش زبان یونانی و آریائی هر دو را استعمال نموده اند و اسمای ایشان قرار ذیل است:

1- انتی ماکوس Antimachus

یونانی: انتی ماکوس شاه نیکافورس ANTIMACHOS ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΝΙΚΗΦΟΡΟΣ
آریائی: Antimakhusa Maharajasa Iyadharasa

2- آرکه لیوس Archlius

یونانی: آرکه لیوس ΔΙΚΑΙΟΣ ΝΙΚΦΟΡΟΣ ΑΡΧΕΛΙΟΣ ΒΑΣΙΛΕΩΣ
آریائی: Archehasa Maharajasa Dhamikasa Iyadharasa

3- انتیال سیدس Antialcides

یونانی: انتیال ΔΙΚΑΙΟΣ ΝΙΚΗΦΟΡΟΣ ΑΝΤΙΑΛΚΙΔΟΣ ΒΑΣΙΛΕΩΣ
آریائی: Antialikidasa Maharajasa Iyadharasa

4- لیسپاس Lycias

یونانی: لیسپاس ΑΥΣΙΟΣ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΑΝΙΚΗΤΟΣ
آریائی: Liacikasa Maharajasa Apatihatarasa

5- فیلوکزینوس Philoxenus

یونانی: فیلوکزینوس ΦΙΛΟΞΕΝΟΣ ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΑΝΙΚΗΤΟΣ
آریائی: Piliskinasa Maharajasa Apatihatarasa

یکنفر شاهی که حایز صفت «نیکاتوس» میباشد شخص ذیل است:

امیان تاس Amyantas

یونانی: AMYNTOS ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΝΙΚΑΤΟΡΟΣ

آریائی: Mmitasa Maharajasa Iyadharsa

اراضی تحت فرمان این سلاطین منطقه آریا یعنی هرات و اراضی جنوب بکتیریا بود که قراریکه میدانیم در حوالی 145 ق.م. «متریداتس» آنرا فتح نموده و سیتی ها در یک موقع در آن تهاجمات نموده اند. علاوه بر این اراضی سیستان یا «درانجیانا Dranjiana» هم در حیطه تصرف آنها بوده است.

پروفسور «لئسن» منطقه حکمفزمائی «انتیال سیدس» را در حوالی 160 ق.م. «پاراپامیزوس» و «اراکوزیا» میداند. تاریخ 160 ق.م. تاریخ وفات «ایوکراتیدس» میباشد و قرار فرض «لیسیاس Lycias»⁽²⁹⁾ جانشین «انتیال سیدس» گردیده است. حکمرانی «انتیماکوس Antimachus» «فیلوکزینوس Philoxenus»، «آرکه لیوس Archelius» یا «آرکیوس Archbius» و «امین تاس Amyantas» را همین پروفسور به عصر بین 165 و 145 ق.م. یعنی از تاریخ وفات «دمتریوس» تا زمان فتح این مملکت بدست «متریداتس» در هرات و درانجیانا تخصیص میدهد. در اختصاص اراضی به این شاهان ملتفت باید بود که آن حصص را به ایشان تخصیص داده ایم که همجوار «سیتی ها» و «پارتهها» بوده زیرا شاهان مذکور دائماً با این دو گروه دست و گریبان و در مجادله بودند. قرار ی که فرض میکنند شاهان فوق الذکر یونانی در جنگ های «سیتی» و «پارتی» بصورت موقتی بعضی پیشرفت ها می نمودند چنانچه بر طبق آن بعضی عناوین و صفات پر افتخار فتح و غلبه را احراز نموده اند. این شاهان را محض به عنوان «بازیلیوس ΒΑΣΙΛΕΩΣ» (شاه) و صفات واضح خود شان یاد کرده اند. چون در میان ایشان کسی عناوین «میگا بازیلیوس ΜΕΓΑ ΒΑΣΙΛΕΩΣ» (شاه بزرگ) و «بازیلیوس بازلیون ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ» (شاه شاهان یا شاهنشاه) را نداشته، گفته میتوانیم که مملکت ایشان چندان وسعت نداشته است.

علاوه بر سلسله شاهی که فوقاً متذکر شدیم یک دسته شاهان دیگر یونانی نیز معلوم است که عناوین ایشان کلمات صلح خواهی و دلالت بر عدم ترکتازی و صفات امنیت خواهی ایشان میکند. آنها در جنگ شهرت و پیشرفتی نداشتند. این شاهان چند نفر اند و در میان آنها یک ملکه هم بشمار می آید.

هلیودس 155 Heliodes ق.م.:

ΗΛΙΟΚΛΕΥΣ ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΔΙΚΔΙΚΑΙΟΣ

بعضی اوقات نوشته مسکوکات این شاه فقط به زبان یونانی بوده و در بعضی سکه های دیگر زبان آریائی هم استعمال شده است. نوشته آریائی نوع مسکوکات قرار ذیل است: Maharajasa Dhamikasa Helioklyasa
کپتان «کننگهم» سکه یکنفر شاه دیگر را بدست آورده که او را نیز میتوان در زمره این سلسله شاهانی که فعلاً مصروف تذکرات آنها هستیم حساب کرد.

تلفوس Telephus:

نوشته آریائی سکه: Telephusa Mahajarasa Sukarmasa

نوشته یونانی سکه: ΤΗΛΕΦΟΣ ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΕΥΡΓΕΤΟΣ

اگاتوکلیا 140 Agathocleia ق.م.:

نوشته یونانی سکه او: ΑΓΑΘΟΚΛΕΙΑΣ ΒΑΣΙΛΕΥΣΣΑΣ ΘΕΟΤΡΟΜΟΣ

نوشته آریائی سکه او: Maharajasa Midratasa Mikasakyayasa

«هلیوکلس» پدرکش فرضی، جانشین «ایوکراتیدس» شخصی است که قبلاً نسبت به او تذکر داده ایم. نسبت به سلطنت و وقایع تاریخی دو شاه دیگر هیچ معلوماتی در دست نداریم. پروفیسور «لئسن» ملکه را بعد از «اپلودوتس» و «دیومیدس Diomedes» بین «شاهان ناجی» (شاهان سوتر) هند قرار میدهد اما این نظریه را از روی حدس اظهار میکند. وجود نوشته زبان آریائی در مسکوکات آنها دلیل بر این است که ایشان به اراضی جنوب «پاراپامیزوس» سلطنت کرده اند و یک نوع سکه شاه اول الذکر که فقط بزبان یونانی بضرر رسیده چنین ادأ میکند که وی در بکتریا هم دست تصرف داشته. آنچه را که ما جرئت کرده به شاهان فوق الذکر نسبت میدهیم قرار آتی است:

فهرست مختصر اسمائی که فوقاً متذکر شدیم از یکعده شاهان یونانی نمایندگی میکند که مسکوکات آنها تازه کشف شده و ما نمیتوانیم که بکمال تحقیق برای آنها تاریخ و مملکتی مرتب و تخصیص دهیم و بصورت مطلق موضوع مادی تاریخی برای آنها تهیه نمائیم. از میان تمام شاهانی که بعد از «ایوکراتیدس»، «مناندر» و «اپلودوتس» بسلطنت رسیده اند، اسم دو نفر آنها همه جا در کتب مولفین کلاسیک تذکر رفته اما این تذکار همیشه اتفاقی بوده و هیچگاهی پایتخت، مملکت مدت و عصر سلطنت و کوائفی که در طی آن بسلطنت رسیده اند، معلوم نمیشود.

آنچه که در این موضوع بطور تحقیق میتوان اظهار کرد، این است که ایشان همه در قرن دوم ق.م. در بعضی حصص آریانا و پنجاب سلطنت نموده اند. در ضمیمه ملحقه اصل کتاب هذا نمونه مسکوکات تمام این شاهان به استثنای «نیسیاس Nicias» و «دانیاتیسیوس Dionysius» (کپتان کنگهم هنوز آنها را شایع نکرده است) داده شده و برای ملاحظه نمونه مسکوکات و سبک نگارش آنها شایقین بدان رجوع میتوانند. سبک تحریر و ساخت مسکوکات و علائم و نشانه های آنها کاملاً یونانی و هیچ چیز جز اشکال حروف اسم ها و عناوین نوشته آریائی قابل عطف توجه مخصوص نمیشود. طوریکه قبلاً هم متذکر شدیم علمای اروپا و هند مدت چند سال متحیر بودند که این نوشته ها را اصلاً شامی، زند یا پهلوی، چه حساب کنند؟ تا بالاخره معلوم شد که سانسکریت است. آنگاه در اثر مطالعات مقام و معنی هر حرف طوریکه در آن شک و شبه نباشد معلوم و تا جائیکه نوشته جات این مسکوکات دامنه داشت، همه کشف و معلوم گردید. در نتیجه استنباط میشود که در طی مرور سال ها الفبای زبان آریائی تغییر نموده و اشکال حروف الفبای عصر اول نسبت به حروف مسکوکات قرون اخیر فرق دارد. بعضی مسکوکاتی هم دیده شده که بدون کدام اختلاف حایز یکنوع صفات و عناوین میباشند. نوشته هائی که در طی حفاریات از استوپه ها کشف شده تماماً به حروف عصر اخیر ایست که جنبه سادگی آنها کمتر است. قبل از اتمام صورت مطالعات این مسکوکات باید بملاحظه رسانیم که علمای مسکوکات شناسی از روی علائم مسکوکات بعضی حقایق نسبت به محل ضرب آن استخراج نموده اند. مثلاً شکل فیل و سر فیل در مسکوکات «دمتریوس»، «مناندر» و «اپلودوتس» و هکذا در مسکوکات «لیسیا Lycia» و «هلیوکلس Heliocles» علائمی است که فرمانروائی ایشان را در خاک هند ادا میکند. همین طور گاومیش کوهان دار سکه «فلیوزسینوس Philoscenus» و «دیومدس Diomedes» و دیگر ها حکمرانی ایشان را در هند نشان میدهد و شکل اسب وحشی و شتر دو کوهانه مخصوص به بکتريا نسبت داده شده است. از این گذشته چون صورت ضرب مسکوکات بکتريا و آریانا به نمونه مسکوکات پادشاهان شامی بضرب رسیده که از «تیودوتوس Theodotus» مقدم بودند، در اثر مقایسه علامه و نشان آنها با مسکوکات خانواده سلوسید بعضی اوقات دلیلی میشود نسبت به اینکه تعیین تاریخ سلطنت ها هم پیدا شود. مثلاً شکل «جوپیتار Jupiter» در سکه هرمایوس روی کرسی نشسته، اولین دفعه روی سکه «الکساندر زبiana Alexander Zebiana» که در 123 وفات نموده بمشاهده رسیده است. همچنین در اثر مقایسه عناوین «Theus» مسکوکات «انتیماکوس Antimachus» بعضی از این قبیل مطالب به دست میآید.

در لوايح ضميمه اصل كتاب هذا تمام انواع مسكوكات بعضى شاهان مانند «ايوكراتيدس» و «مناندر» كه مسكوكات آنها مختلف الشكل و تعداد آنها هم زياد ميباشد، نداده ايم. معذالك در لوايح ضميمه مذكور بقدر كافى مسكوكات هر يك از شاهان با سبك اختصاصى آنها نشان داده شده و كسانى كه شايق معلومات مكملترى باشند ميتوانند به كتاب پروفيسور «ولسن» و به مجله آسيائى كلكته مراجعه كنند.

در ميان شاهانى كه فوقاً متذكر شد ايم «هرمايوس» بلاشبيه آخرين همه ميباشد. از مسكوكات اين پادشاه چهار نوع مختلف سكه بدست آمده و اختلاف بين اين مسكوكات آنقدر زياد است كه بعضى ها ميگويند «هرمايوس Hermaeus» نام دو و حتى سه پادشاه گذشته است. اقسام مسكوكات قرار ذيل است:

اول: سكه ئى كه «هرمايوس» و ملكه اش «كليوپ Kalliope» را نمايش ميدهد قسمى كه سر شاه و ملكه در روى راسته سكه منقوش ميباشد. اين سكه از نقطه نظر ساختمان و علامه با سائر مسكوكات شاهان يونانى نژاد مطابقت ميكند.

دوم: به ساحت سكه فوق الذكر شكل ديگر «هرمايوس» بدست آمده كه تنها صورت خودش را نشان ميدهد. از اين نوع سكه نقره ئى و مسى هر دو كشف شده و نوشته هاى آنها به دو زبان يونانى و آريائى مرقوم است. حروف نوشته هاى آن حتماً به الفباى عصر شاهان «نجات دهنده» (سوتر) مطابقت دارد.

ناگفته نماند كه بلعموم مسكوكات «هرمايوس» از نقطه نظر ساحت و ضرب پست و از مس ميباشد و اين قبيل مسكوكات او دو دسته ديگر متمايزى تشكيل ميدهند كه با دو دسته فوق الذكر چهار نوع مسكوكات بالا را تكميل ميكنند. روى يكي از اين دو دسته در روى چپ خود شكل «جوپيتر Jupiter⁽³⁰⁾» را بصورت نشسته نمايش ميدهد و ديگرى شكل «هركولس Hercules» را بوضعييت ايستاده ادا ميكند. در روى راسته اين دو دسته مسكوكات سر شاه طوري منقوش است كه موهائيش به فيته بسته ميباشد و اسم شاه در ته نوشته بطور ذيل مشاهده ميشود:

ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΕΩΤΗΡΟΣ ΕΡΜΑΙΟΣ

هرمايوس شاه منجى

دو دسته مسكوكاتى كه صورت هرمايوس در آنها نقش است غالباً در آخر كلمه «ستورس ΣΩΤΗΡΟΣ ناجى» يا صورت خراب آن ΣΤΗΡΟΣ دو حرف «ΣΥ» موجود است كه معنى آن معما و هر كس را متحير ميسازد. اگر چه شكل مجزى

اسم که در ته موجود میباید از طرف چپ شروع میشود بعضی ها چنین فرض میکنند که دو حرف مذکور هم جز اسم میباشند. باین اساس اگر دو حرف مذکور جز اسم شاه حساب شود، «سو-هرمایوس Su-Hermaeus» نام پادشاه دیگری غیر از هرمایوس بمیان میآید. ما چنین میگوئیم که «ΣΥ» صورت خلاصه کدام چیزی میباید اما سر عجیتر مسکوکاتی که روی چپ آنها شکل «هرکولس» میباید این است که در نوشته آریائی چپ سکه که بدور شکل «هرکولس» ثبت است نه اسم «هرمایوس»، نه کلمه «مهاراجاسا» (شاه) برای تعیین مقام شاهی او و نه کلمه معموله برای ابراز «سوتر = منجی» مرقوم میباید. حروف بهمان شکل ساده با این «++» یا «+++» علامه که یا حروف یا اختصار کدام علامه یا محض نشانه ایست که خواندن نوشته از کجا شروع و بکجا ختم میشود. هنوز این مسئله قطعی حل و فیصله نشده است. سائر حروف همه خوانده میشوند اما نه به آن صورت تحقیقی که عناوین ساده متقدمین هرمایوس خوانده میشوند. بهر جهت حروف سکه مذکور چنین خوانده میشوند:

Dhama ++, rata, Kujulakasa, Sohashakha, Kadaphasa

این مضمون کلمه به کلمه در مسکوکاتی که شکل «هرمایوس» دارند پیدا میشوند. در طرف راسته این سکه سری شبیه به سر «هرمایوس» با اسمی به حروف یونانی ثبت است ΧΟΡΣΟΚΟΖΟΥΛΟ ΚΑΔΦΙΖΟΣ. این نوشته در سائر مسکوکاتی که حایز اسامی عجیبی میباشند نیز یافت میشود.

حالا که اسم «کدفیلس ΚΑΔΦΙΖΟΣ» بمیان آمد، بهتر آنست تا ارتباط دین بربرها را با هرمایوس طرف بحث قرار دهیم زیرا ما عقیده نداریم که Kadphises یا Kadphises جانشین فوری او باشد. منتها چیزیکه ما فعلاً استنباط کرده میتوانیم این است که مسکوکات هرمایوس تا مدت مدیدی بعد از سلطنت او معمول و رواج بود و نه فقط «کدفیلس» آنرا در عهد حکمرمائی خود اتخاذ نموده بود بلکه بعضی پادشاهان دیگر پارتی از قبیل «اندوفارس Undopherres» یا «گندوفارس Gandophares» نیز آنرا اختیار و در عهد سلطنت خود رائج نموده بود زیرا این شاه طرف راسته سکه خود را مانند سکه هرمایوس ضرب زده و عنوان تغییر شکل یافته «سوتر ΣΤΗΡΟΣ = منجی» را که از مسکوکات هرکولی هرمایوس تقلید شده قبل از عنوان جاه طلبانه «شاه شاهان» اتخاذ نموده است.

این مسئله هویدا است که در زمان قدیم سکه ضرب زدن خاصه شاهان نبوده بلکه امتیاز سکه زدن و مخصوصاً ضرب مسکوکات مسی به شهرهائی که آزاد بودند یا امتیاز بلدی داشتند، هم داده میشد. ممکن بعضی از این قبیل مسکوکات پست، مسکوکات «هرمایوس» باشد که تنزل نموده رفته تا اسباب خوشنودی یکنفر فاتح

دیگر را فراهم نموده باشد. تا اینکه خود فاتح به سلطنت رسیده و اسم خود را ابتدا به زبان اصلی سکه بطرف چپ و بالاخره بهر دو طرف سکه نقش نموده است.

حالا میرویم به شرح حال سلاطین «سیتی» که متعاقب سلاطین یونانی سلطنت نموده اند و اشکال مسکوکات یونانی را اتخاذ نموده اند. بعبارت دیگر مسکوکات ایشان از حیث شکل، موضوع تحریر و زبان شبیهه مسکوکات یونانی میباشد و فقط اسم و عنوان خود را با علائم و نشان مختلفی که غیر از علائم مسکوکات یونانی است، نقش کرده اند.

مؤس 135 Maues ق.م.:

نوشته یونانی: ΜΑΘΕΣ ΒΑΣΙΛΕΥΜΕΝΟΣ

ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΜΕΓΑΛΟΣ ΜΑΥΟΣ
میئوس (شاهنشاه کبیر میئوس)

نوشته آریائی Rajati – rajasa Mahatasa Maasa (راجاتی – راجاسا مهاتاسا ما آسا)

قیافه بعضی مسکوکات این پادشاه نسبت به مسکوکات شاهان یونانی جانشینان «ایوکراتیدس» اختلاف دارد. ما چنین نظریه داریم که این پادشاه ابتدا به قیافه و نوشته ضرب میزد که کاملاً شبیهه به قیافه دسته مسکوکات «دمتریوس» میباشد. سپس مسکوکات او در دو زبان با قیافه «استرابون Strabon» و «اپلودوتوس Apollodotus» بمیان آمده است و بالاخره به عصری که به شکوه و ابهت بربری مواجهه میشود، خودش را «شهنشاه کبیر» نامیده است و سکه رایج نموده است که کاملاً به سکه «ازس Azes» سلطان سیتی شباهت دارد.

این کیفیت ما را مجبور میکند که نسبت به «ازس» او را مدم تر قرار دهیم اما ملتفت بوده بقدری او را پیش تر قرار دهیم که از متحدین خودش را سهیم ساخته و بعد از آن با آز منطقه سلطنت را تقسیم نموده باشد و پس از مدت قلیل حیاتش بالاخره سلطنت را به اقتدار بزرگ شریک خویش کاملاً تفویض نموده باشد. پاره ئی حدسیات ما در مورد وی قرار آتی است:

اول: اسم «مؤس Maues» نه یونانی، نه پارتی و نه هندی است. بنابراین احتمال زیاد میروود که وی «سیتی» و رئیس قبیله ئی بوده باشد که بین 150 و 140 ق.م. به بکتریا تهاجم نموده اند.

دوم: سبک و صورت مسکوکات یونانی او چنین تقاضا میکند که وی در اول وهله بایستی از طرف یونانی ها به کدام جائی مقرر شده باشد و یا لا اقل یکمک یونانی به جائی رسیده باشد. سبک تحریر و اشکال حروف یونانی چنین متقاضی است که چنین مقرری یا برقراری در یک تاریخ نزدیکی صورت گرفته باشد. امکان

میرود که وی با قبیله خود در ازای پول به شاهان مختلف یونانی یا شهرهای آزادی مستخدم بوده و علت ضرب مسکوکات او در یک وقت تنها به زبان یونانی و وقت دیگر به یونانی و آریائی این بوده تا این دو زبان یکی بعد دیگری درعلاقه حکمفرمائی او رواج پیدا نموده است. اینکه میگوئیم آتیا با «ازس Azes» پادشاه در امر مملکت داری شریک شده از روی مطابقت مسکوکات او با این پادشاه به ثبوت میرسد و ازین گذشته این مسئله را امر فوق العاده دیگری تقویت میکند و آن این است که داکتر «سورنی Surnez» یک سکه دارد که روی آن اسم «موزس Mauses» ثبت است و صورت سکه کاملاً با قیافه «ازس Azes» پادشاه سکه 14 لوحه 7 ضمیمه اصل کتاب هذا مطابقت میکند. این اختصاص مهمی میباشد. در طرف راسته آن پادشاه با یک آله شامی مانند سه دندان و یک آله جنگی تاتارها نشسته، طوری نمایش یافته که پایش را روی یکنفر دشمن ساجد نهاده است. بطرف چپه شخصی در وسط در خط میوه دار با شاخه که علامه فراوانی میباشد منقوش است. ضرب چنین سکه در یک عصر از طرف دو پادشاهی که هر دوی ایشان حایز یک عنوان بوده اند حتماً چنین متقاضی است که بقسم یادگار فتح مشترکی ضرب زده باشند. امکان میرود که این فتح از جمله فتوحاتی باشد که در طی آن «فرهاتس Phrahates» و «آرتوهانس Artohanes»، پادشاهان پارتی بقتل رسیده اند. البته چون به شرح حال «ازس» پادشاه برسیم در این موضوع گشاده تر سخن خواهیم گفت.

ناگفته نماند که مسکوکات «موئس Maues» پادشاه بسیار کمیاب است. «جمیز برنسپ» دو نوع مختلف آنرا پیدا نموده و نوع سوم آن معه شکل اسپ وحشی بلخی پسان به او رسیده و در شماره 1 لوحه 7 اصل کتاب هذا بطبع رسیده است. پروفیسور «ولسن» 7 نوع مختلف مسکوکات این پادشاه را نوته داده است و بعد از آن ازین نوع یکعده دیگری را کپتان «کننگهم» (سکه 12 لوحه 6) کشف نموده است. پس بصورت محقق 9 رقم مختلف مسکوکات «موئس» معلوم است حال آنکه از «ازس» از سی رقم هم بیشتر کشف شده است و بیش از 25 نوع آن علائم مختلف دارد.

ازس 130 ق.م.:

ازس بلاشبه بزرگترین شاهان «سیتی» است که مسکوکات او عموماً به دو زبان بضرب رسیده و حروف یونانی و آریائی دو طرف سکه او بکمال وضاحت و صراحت خوانده میشود. عناوین این پادشاه در تمام مسکوکات متحدالشکل و یک چیز میباشد. مضمون نوشته مسکوکات او در زبان یونانی «ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΑΖΟΣ» = ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΜΕΓΑΛΟΣ = بازیلوس بازیلون ملائوس ازوس =

شهنشاه بزرگ آرس» و در زبان آریائی «Maharajasa Raja Rajasa Mahatasa Ayasa» (پادشاه، پادشاه پادشاهان آرس کبیر). مسکوکات این پادشاه مختلف و قراریکه مشاهده میشود هیکل های نیم تنه با سرهای قشنگ یونانی در آنها از بین رفته و در عوض یکطرف سکه را سواری گرفته مسلح به نیزه و دستش پیش برآمده و در طرف دیگر حیوانی نر یا ماده دیده میشود که میتوان آنرا به میتولوژی کلاسیک نسبت داد. بعضی اوقات بطرف چپ سکه او حیواناتی از قبیل گاومیش کوهان دار، شیر، پلنگ، اسب، فیل یا اشتر بلخی منقوش است و گاهی در هر دو طرف سکه حیوانات معلوم میشود. پروفیسور «لئسن» این انواع مختلف مسکوکات را دلیل وسعت و اختلاف ایالات مربوطه حکمفرمائی «آرس» میدانند.

پروفیسور «ولسن» و «لئسن» هر دو در بعضی مسکوکات رب النوع یونانی و هندی هر دو را خاطر نشان نموده اند. اما ما باین سکه موافقت نداریم. مثلاً در طرف راسته سکه که بین «آرس Azes» و «مونس Maues» مشترک میباشد یک چیزی معلوم میشود که عبارت از پادشاه با یک شامی سه دندان باشد. [؟] پادشاه نشسته و پای خویش را گردن یکنفر دشمنی نهاده که به پاهایش افتاده است. این صحنه از خود نوشته یونانی هم دارد. چون شکل نشسته آله سه دندانه در دست دارد، پروفیسور «لئسن» آنرا تصویر «نپتون Neptune» تصور نموده است که پایش را بالای شناوری نهاده باشد. حال آنکه پروفیسور «ولسن» هیکلی را که آله سه دندانه در دست دارد «شیوا Siva» تصور مینامید. در لوحه ئی که این سکه ترسیم شده وی هیکل تحت پای را دارای شاخ «کرنا» هم نشان میدهد و این «کرنا» در دو رقم مختلف سکه مذکور دیده شده است. بدین قرار دشمن زیر پا «اسور Assor» یا شیطان را در حالی که مطیع گردیده نشان میدهد.

اما در مسکوکات دیگر این اشکال و حیوانات هر آنچه که اصلاً موضوع نمایش آنها باشد. همه برین متفق اند که بین قیافه های علائم «آرس» پادشاه و علائم صاف میتولوژی یونانی مسکوکات شاهان سابق اختلاف است و باین اساس مسکوکات اول الذکر اگر قرار فرض ما یک مذهب جدید را نمایش ندهد یک خانواده سلطنتی و یک قوم جدیدی را ادأ میکند.

پس آیا این «شاهنشاه کبیر» «آرس» که مسکوکات او اینقدر متعدد است، کیست؟ و در کجا حیات و سلطنت نموده است؟

پروفیسور «ولسن» او را یکنفر هندی پیرو دیانت بودائی تصور میکند که اسم خودش را از کلمه سانسکریت «Ajaya = مغلوب ناپذیر» استخراج نموده است.

پروفسور موصوف تاریخ او را در سال 5 ق.م. تشخیص و او را جانشین «ازلیزس Azilises» که ده سال پیشتر قرار میگیرد، شناخته است. پروفسور «لئسن» «ازس» را از قبیله «ساس ها Sacian» (سیتی) میداند که در عصر میتری داتس دوم (مهرداد دوم) دره کابل را تسخیر نموده و بلاخره سلطنت «منادر» و «هرمایوس» را در حوالی 120 ق.م. مضمحل نموده است. مشارالیه «ازلیزس Azilizes» را جانشین «ازس Azes» تصور نموده او را با دیگر شاهان این خانواده چنین فرض میکند که در یک حصه پنجاب تا زمانی سلطنت نموده اند که پادشاه کبیر هند «Vikramakitya» ایشان را مضمحل و شکست داده است. قرار معلوم این پادشاه هندی در حوالی 56 ق.م. دامنه امپراطوری اش را از «اوجین Oojein» تا کابل انبساط داده است. پروفسور «لئسن» این نظریه فرضی را با نگارشات مولفین چینی تقویت میدهد زیرا وی در تواریخ این ملت چنین مشاهده نموده که «یوچی» ها یا «هن» های سفید که آنرا «تخار» ها⁽³¹⁾ تعبیر مینماید، قبیله «سیو» تاتار را وی «ساس Sacse» فرض میکند، در حوالی 150 ق.م. از دره «ئی بی Ibi» کشیده اند. بعد از اشغال «تاهیا Tahia» یا «سوگدیانا Sogdiana» قرار تذکر چینائی ها خویش را در «کپین Kipen»⁽³²⁾ مستقر نموده اند و این نام را پروفسور مذکور به دره «کوفن» یا کابلستان نسبت میدهد. اگر چه این نظریه فرضی حدس جرئت ناکی است که پروفسور «لئسن» زده اما ما آنرا حدس خوبی تعبیر میکنیم زیرا تاریخ آن اولین تهاجم «سیتی» ها را بر دره کابل مستند به اسناد مولفین کلاسیک تاتار نشان میدهد. معذالک اسم «سو» با اقسام مختلف آن «Se»، «Soi» و «آنسو Anszu» قراریکه بنظر دقیق معلوم میشود از کلمه «Azes» یا «Azau» اشتقاق شده و نسبت به کلمه «Sacse» «استرابو» و «جوستن» به اسم «Asii» و «Asizni» شباهت دارد. «Pasians» هرگز دوباره تذکر نرفته اما اسم «Asiani» بصورت عمومی استعمال و همچنین با «Asii» قبیله که بر یونانی ها در بکتريا غالب آمده اند تذکر رفته است.

حالا ما خیال میکنیم که از بین جمله این معنی استخراج میشود. معروف و مشهورترین قبایل «یوچی» «ازی Asii» یا «ازیانی Asiani» بود که بکتريا را از یونانی ها گرفتند. بعد از آنها «تخاری» و «ساکاراولی Sakarauli» و غیره بحساب می آمدند. این قبایل «ازی Asii» یا «ازیانی Asiani» قرار تصور ما عبارت از «سیتی» های «ازس Azes» پادشاه میباشند.

از «ازی Asii» و «ازیانی Asiani» تا زمانیکه مخرب قوای یونانی در بکتريا ظهور و سلاطین تخاری از آنها نشئت ننموده بودند نه از طرف «هرودوت» اسم برده شده و نه در تاریخ به عنوان قبیله یا ملتی تذکر رفته اما «ساس Sacse» و «جت Jetse» ها و سائر قبایل را مولفین معاصر مابعد هرودوت اسم برده اند. پس

اگر «سیتی» ها را تحت قیادت «ازس» «ازیانی» تعبیر نمایم که خانواده سلطنتی یونانی را در «سوگدیانا» و شمال بکتیریا در عصر بین 140 و 130 ق.م. یا در حوالی 135 ق.م. مغلوب نموده باشند، باید انقطاعی در فتوحات پادشاهان پارتی که بکتیریا را تا بلخ استیلا نموده بودند تا زمان شکست و وفات «فرهاتس Phrahates» و «ارتبانوس Artabanus» یعنی 130 ق.م. قبولدار شویم و بعد از آن «میتزیداتس دوم Mithriadates II» با متهاجمین عهد و پیمان نموده است. بنا براین تاریخی که پروفیسور «لئسن» تعیین نموده (126 ق.م.) به زمانی قریب خواهد شد که استقرار آخری خانواده «سیتی» را در تسخیرات دره کابل نشان میدهد و سلسله فتوحاتی که به چنین تسخیر منتج میشود علت عناوین باشکوهی را «ازس» اتخاذ نموده، میفهماند. ما هیچ یک سکه در مسکوکات «ازس» بدست نداریم که در آن شاه عنوان محقرتری از «شاه کبیر» و «شاه شاهان» اتخاذ و بدون نوشته آریائی ضرب زده باشد. بنابراین این مسکوکات که بصورت عمومی حشمت و جلال سلطانی را ادا میکنند بعد از اخراج پارت ها از بکتیریا و آخرین اضمحلال قوای یونانی در آریانا ظهور نموده است. اما ما میل نداریم که در بین نتیجه مخالف عقیده خود که عبارت از اشتراک «مؤس Maues» در امر سلطنت با «ازس Azes» باشد و اول الذکر را هم در فتح بکتیریا سهم سازد، اتخاذ نمایم.

پس اگر «ازی Asii» و «ازیانی Asiani» به «سیتی» ها یا «سو Szu» تعبیر شوند که تحت اطاعت «ازس Azes» پادشاه بودند واضح است که سلطان علاوه به «تخار» ها و «ساس» ها بسیار قبایل دیگر را نیز مانند فاتحین اخیر تاتار بهم متحد نموده است چنانچه عنوان «شاهنشاه» خودش موید این نظریه است. بنابراین طوریکه پروفیسور «لئسن» فرض میکند، امکان ندارد که «ساس» ها در قلمرو چنین سلطنتی املاک مخصوصی داشته باشند. استقرار آنها ابتدا در دره کابل و بعد از آن در نتیجه تشنج های جدید در سیستان یا سجستان Sajistan فرضی است که ممکن صحت نداشته باشد.

این مسئله و مسئله سلطنت عمومی «ازس» پادشاه و بر طبق نظریه مؤرخان چینائی فتح کابل یا دره کوفن بدست او در 126 ق.م. چیر علیحده و مستقل میباشد. خوب حالا ببینیم مولفین تاتار چطور وجود چنین سلطنتی را تأیید میکنند.

تاریخ اجداد تاتارها ذت که ابول غازی خان نوشته تنها کتاب تاریخ غرب است که نسبت به این قبایل بادیه نشین روایات مختلفی را دارا است. قرار نگارش این کتاب شاهی موسوم به «او غوز خان Oghus Khan» مدت مدیدی کامیابانه با ساور قبایل مقابله نموده و بالاخره بقدر کافی انقدر صاحب اقتدار شد که بر «اعتبارک

خان Iitabarak Khan «کاشغر و ختن حمله نمود. ابتدا در جنگ احوالش خراب بود سپس مجدداً محاربه را شروع و در نتیجه شاهان مذکور را شکست داده مقتول ساخت. آنگاه بطرف «Talsah»، «Saram» و «Tashkund» روانه شده این جاها را متصرف و پسرش را برای تصرف ترکستان و اندجان به «ایگزارت» روانه نمود. مشارالیه در مدت 6 ماه این جاها را فتح نموده و بعد از تسخیر بلخ در عین زمستان کوه های «چار Char» (چاریکار؟) را عبور و از شدت سرما و برف رنج بسیار کشید. عاقبت زمستان را در اینجا توقف نموده در بهار قشون خویش را تجدید و بر علیه کابل، غزنی، و کشمیر که در بین وقت Jagma (هرمایوس؟) نامی در آنها حکمفرمائی داشت، عازم گردید. پادشاه کابل زمین یک سال در کوه پناه برده بالاخره پس پا و کشته شد. آنگاه «اوغوز خان» از راه بدخشان به سمرقند مراجعت نموده و قشونی بجانب غرب بر علیه خراسان و غیره نقاط فرستاد.

این سلسله فتوحاتی را که فوقاً متذکر شدیم کاملاً به فتوحاتی مطابقت دارد که مغلوب ساختن قوای یونانی در بکتریای شرقی و کابل زمین اقتضا میکند و در عین زمان به این مسئله هم کاملاً موافقت دارد که «میتیری داتس دوم» بکتریای غربی را که عبارت از مرو و هرات و سیستان باشد از حملات فاتح نو مصئون و در تصرف داشت. تاریخ مدعی است که در اثر مرگ شاه میتیری داتس دوم و عدم رضائیت جانشین او به پادشاهی اقتدار فاتح و حکمران جدید بکتریای شرقی و کابل زمین در «پارتیا» نیز سرایت نمود. این نظریه اخیر با وقایع تشنج پارتی ها و تمایل و جرئت سیتی ها بعد از مرگ میتیری داتس دوم به خاک پارتیا نیز مطابق است. بهر حال روایات تاتارها از روی سنه و تاریخ خیلی از عصر «ازس» پادشاه دور افتاده زیرا ایشان دوره حیات یا سلطنت اغوز خان را 116 و عصر او را به چهار سال هزار سال قبل از چنگیز نسبت میدهند حال آنکه 12 صد سال فاصله بین ایشان کافی است. برای تقویت قرائن و فرضیاتی که باید اغوز خان «ازس» شاهنشاه باشد علاوه بر شباهت اسم تصادف فتوحات هم علاوه میشود. چنانچه «Asii» یا «Attasii» را که قرار فرض ما قبایل بادیه نشینی باشند که ازس مجتمع و ذریعه آنها فتوحاتی نموده است، «استرابو» قبیله «Augasi» و «پتولیمی» «Auzasii» ذکر نموده است. این مؤرخین ایشان را در دره کاشغر بعضی بصورت دقیق در جایی قرار میدهند که قرار نگارش عبدالغازی خان «اوغوز خان» «اعتبارک» را قبل از دخولش به بکتريا شکست داده است. بخیال ما تاتارها قرار روایت عبدالغازی خان و اسامی که «استرابو» و «پتولیمی» تذکر داده اند اساس و زمینه مفیدی برای تشخیص ازس پادشاه که در بکتريا و کابل جانشین یونانی ها شده است فراهم میکند بر علاوه معلوماتی که چینائی ها در موضوع تهاجمات «Szus» و «Yautch» میدهند در پیراه بدرد میخورد زیرا

حقیقتاً نظریات چینائی ها نه متناقض بلکه موید نظریات ماست علی الخصوص در صورتیکه ما اسم «Szus» را بصورت خراب در زبان چینی مشتق از کامه «Azes» مسکوکات خود بدان شباهت تام دارد بدانیم. حالا که این وقایع را در رشته تاریخ «ازس» جا دادیم از جانشینان آن صحبت میکنیم:

ازلیزس 115 ق.م. :

ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΜΕΓΑΛΟΣ ΑΖΙΛΕΟΣ ΑΖΙΛΙΣΕΣ

Maharajasa Raja Rajasa Mahatasa Auoleslisa

شاه شاهان بزرگ ایولیس هیسا

مسکوکات «ازلیزس» با همان عنوان که «ازس» داشت و همان طوری که در ضرب آن در زبان یونانی و آریائی استعمال شده ما همان علائمی را که مخصوص مسکوکات ازس بود با یکعده اسامی سلاطین تا بجائی دوام نموده که اسامی مذکور چندان بخوبی خوانده نمیشود. این مسکوکات دنباله خانواده سلطنتی مملکتی را نشان میدهد که زبان آریائی و یونانی در آن مروج بود.

در یکی از مسکوکاتی که پروفیسور «ولسن» نوشته نموده است اسم «ازس» بطرف داشته زبان یونانی و اسم «ازلیزس» بطرف چپه بزبان آریائی نقش است و این مسئله را چنین حل میکنیم که «ازلیزس» جانشین مستقیم «ازس» بوده. فرض پروفیسور «لئسن» مبنی بر اینکه خانواده «ازس» در پنجاب و کابل تا زمانی سلطنت نموده که امپراطور هند در وسط قرن اول ق.م. آنها را مضمحل نموده درست معلوم میشود. جانشینان «ازس» قراریکه تعداد محدود مسکوکات شان دلالت میکند مانند موسس خانواده سلطنتی نه صاحب اقتدار و نفوذ زیاد بودند و نه سلطنت شان طول زیاد نموده است.

قبلاً بصورت مختصر از شاهان خانواده ارساسید صحبت نمودیم و اینک در طی سطور آتی بملاحظه خواهد رسید که بعد از مرگ «میتری داتس دوم» دوره فترت جنگ های داخلی شروع شده و مسئله سلطنت و وجود قوای ثابت مرکزی مشکوک و این وضعیت در تمام حصه اول قرن اول قبل از مسیح دوام میکند. طوریکه میدانیم سیتی ها در ین عصر هرج و مرج و بنای تاخت و تاز را به بکتریا نهاده و قراریکه قبلاً بملاحظه رسانیدیم دلایل زیادی موجب میشود که ایشان در زمان سلطنت «ازس Azes» و «ازلیزس Azilises» کابل و پنجاب و ممکن «اراکوزیا» و «پاروپامیزوس» را متصرف شده باشند. علاوه برین این را نیز میدانیم که سلطنت پارتی بکمک سیتی ها صورت استقرار بخود گرفته و در نتیجه بقدر کفایت آنقدر حایز روح و فعالیت شد که دونیم قرن دیگر هم در

«تیگریس Tigris» پایتخت غربی خود وقایه خیات کند بنابراین فرض این مسئله امکان ندارد که در زمان فترت این هرج و مرج حکمرانان پارتی در همه جا قواهای خویش را محافظه توانسته باشند و یا کاملاًض برای راه دادن سیتی ها عقب نشسته باشند بلکه طبعاً فرضی که در ین مورد معنی میدهد این است که در مقابل هجوم خروشان سیتی ها بعضی اظهار تابعیت نموده و بعضی نقاط دیگر که قوای «میتزیداتس» در آنجاها متمرکز بود استقلال خویش را محافظه نموده اند. به شهنشاه کبیر «ازس» بسیاری اسماً یا معنأً تسلیم شده اند و «ازلیزس» هم شهنشاهی بود که بصورت عمومی نفوذش بر همه جا حکمفرمائی داشت. اما بعد از او می بینیم که شاهان پارتی با مسکوکاتی ظاهر میشوند که سبک و استیل آن به مسکوکات «ازس» و «ازلیزس» شباهت تام دارد. بنابراین ما مجبوریم ایشان را جانشینان این سلاطین «سیتی» تصور نموده و عصر حکمرانی آنها را از 90 تا 60 ق.م. تعیین نمائیم. «ونونس Vonanes» که در رسم الخط آریائی سکه اش به «بالاهرا Balahara» ملقب میباشد چنین معلوم میشود که قریب ترین جانشین «ازلیزس» باشد. بعد از او «Spaliriaus» یا «Spalryuis» که قرار نوشته آریائی سکه اش برادر یا پسر «بالاهرا» میباشد. این سه پادشاه پارتی بایست در دره کابل و پنجاب سلطنت نموده باشند زیرا مسکوکات آنها بکثرت در این جاها پیدا شده است. ما فرض میتوانیم که ایشان کابل را از آریا (هرات) و اراکوزیا که به اختماللات قوی در جمله حاکم نشینی های پارتی بودند جدا و فتح نموده باشند اما سبک مسکوکات آنها ما را مانع میشود که تاریخ ما بغدتری به آنها بدهیم.

پروفیسور «لئسن» از روی بعضی ذخائر تاریخی هند مینویسد که «ویکرامادیا Vikramadiya» پهلوان افسانه ئی این مملکت کابل را در اواسط قرن اول م. فتح نموده است. تاریخ سلطنت این پادشاه از روی عهد «سومبرت Sumbret» که هنوز در هند رائج است و 56 سال از عهد مسیحی پیشتر میباشد میدانیم. اما هنوز هیچ سکه با نمونه و نوشته هندی کشف نشده که استدلالاً بیک پادشاه «اوچین Oojein» نسبت شود ولی وضعیت و موقعیت بین النین هند در امورات کابل و پنجاب واضح است.

پروفیسور «ولسن» حقیقتاً قراریکه قبلاً بملاحظه رساندیم «ازس» را هندی تصور میکند زیرا تصویر نیم تنه چپه سکه «سوتر میگا Soter Megas» کبیر را گ.شواره پوش و با لباس «کشاتریا Kshatrya» یافته است و بر علاوه هیکل مذکور بطریقه هندی نشسته است. «کدیفیزس Kadphises» نیز از مسکوکات اصل خویش هیکل «شیوا» و گاو «ناندی Nandi» را روی هم با نام «هرمایوس» و قیافه «هرکولس» ضرب زده است. پروفیسور مذکور این پادشاه را نیز هندی یا از جمله شاهان «هندوسیت» قلمداد میکند. «جیمز پرنسپ» در یکی از راپور

های خویش چنین اظهار عقیده نموده که «گندوفارس Gandophares» مستلزم است رابطه با «گنداریوپا Gandharupa» پدر «ویکرامادیا Vikramadya» داشته و نام خود را از کلمه (فارس ΦΑΡΟΣ) «پولوم Pollum» که «روای پوست خر» معنی دارد اشتقاق نموده باشد تا به افسانه های رزمی فاتح ملحق و خویش او شناخته شود. اگر چه تمام این نظریات با معنی و اکثر درست هم می باشد معذالک در اطراف «ویکرامادیا» و وقایع عصر او کمی تعمق لازم است. چون «سوتر مگاس» عده زیاد مسکوکات خویش را محض با نوشته زبان یونانی ضرب زده از اینجا دلیلی بدست می آید که کاملاً نظریه را که او را هندی قلمداد میکند بی اساس میسازد چنانچه مستر «جیمز پرنسپ» و پروفیسور «لئسن» هر دو درین موضوع یک اظهار عقیده نموده میگویند که «سوتر مگاس» شاه شاهان مخصوصاً زبان یونانی را در چپه سکه خویش ضرب زده و هرگز لسان آریائی را استعمال ننموده معذالک ایشان سکه 23 لوحه 7 اصل کتاب هذا را که علامت اختصاصی سکه مونوگرام سوتر میگاس () را دارد به «ازس» نسبت میدهد. جیمز پرنسپ برین عقیده است که اسم او را در نوشته آریائی کشف نموده است. ازین نوع سکه سه نموده اعلی در کلکسیون «مسن» در موزه هند موجود است. پروفیسوران مذکور هنوز در اطراف صورت قرائت «ایاسا Ayasa» که در روی چپه سکه تحت صورت ایستاده نقش است تحقیق ننموده اند.

پروفیسور «ولسن» ازین نوع سکه دو عدد حکاکی شده دارد که آنها را به «سوتر میگاس» نسبت میدهد و بدون اینکه کدام اسمی در طرف راسته این مسکوکات خوانده شود نوشته آن عبارت از «نجات دهنده کبیر شاه شاهان» می باشد. کشف چنین سکه «سوتر میگاس» که از نقطه نظر شکل و ساخت به مسکوکات «ازس» شباهت تام دارد و در چپه آن نوشته آریائی موجود است بسا نظریات ما را نسبت به شهنشاهیت و انساط دامنه حکمفرمائی «ازس» متزلزل میسازد زیرا قرار شهادت سکه اخیر که «ازس» در دره کابل سلطنت مینمود چنین مستلزم می افتد که «سوتر میگاس» در «سوگدیانا» و «بکتیریا» حکمفرمائی داشته باشد. نوشته یونانی سکه او حتماً از نوشته اعصار «ازس Azes»، «ازیلیزس Azilises»، «اوونس Ovones»، «اسپالیریزس Spalirises» و «اسپالیریوس Spalyrius» عقب تر است. اما نسبت به سبک تحریر زمان «اوندافارس Undaphares»، «ابگاسوس Abgasus» و «ابالبازیوس Abalyasius» صاف تر می باشد و از اینجا به ثبوت میرسد که باید نوشته عصر شاهان پارتی باشد. بهمین جهت ما مایلیم که به او تاریخ بین البین بدهیم یعنی او را معاصر «ویکرامادیتیا» و مقدمتر از «کدفیلس Kadphises» و «کدفیس Kadphes» و «کورانوس Koranos» شناخته و مقر سلطنت او را بکتیریا، سوگدیانا و پاروپامیزوس تعیین نمائیم. این تاریخی که ما برای «سوتر میگاس» شاه شاهات

معین نموده ایم در تاریخی که پروفیسور «ولسن» به او میدهد فرق دارد و عوض ماقبل، مابعد «وانونس Vanones» جایش میدهند. پروفیسور موصوف همان ترتیبی را که ما برای «ازس»، «ازلیزس»، «اسپالیریوس» و «اسپالیریوس» گرفته ایم، هم مراعات نموده و «وانونس» را از فهرست کشیده است.

قرار تقسیمات ما جای ایشان قرار آتی است:

وانونس 100 Vanones ق.م.:

نوشته یونانی سکه : ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΜΕΓΑΛΟΣ ΟΝΩΝΟΣ

نوشته آریائی سکه: Maharajasa Dhamikasa Balaharasa

چنین معلوم میشود که نسبت این سکه به «وانونس Vanones» نام که در سلسه فهرست شاهان خانواده «ارساسید» تذکر رفته کاملاً غیر ممکن است. صاحب این سکه حکمرانی بوده که بعد ها استقلال خویش را حاصل و قلمروی خارج از متصرفات «ازلیزس» تشکیل نموده است. اما احتمال میرود که در عصر او هنوز هم مسکوکات ازلیزس در ین قلمرو نیز مروج بوده باشد.

اسپالیری زیوس 85 ق.م.:

نوشته یونانی سکه: ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΜΕΓΑΛΟΣ ΟΣΠΑΛΙΡΙΣΟΣ

نوشته آریائی سکه: Maharajasa Mahatakasa Palirishasa

در فهرست شاهان خانواده ارساسید هیچ پادشاهی وجود ندارد که اسمش کاملاً به «اسپالیری زیوس» مشابهت داشته باشد. بنا برین بلا اشکال میتوان او را یکی از شاهان پارتی حساب کرد. بعضی اوقات اسم او را «اپالیریوس Ipalirius» هم خوانده اند.

اسپالی پیوس 75 Spalypius ق.م.:

نوشته یونانی سکه او: ΣΠΑΛΣΠΙΟΣ ΔΙΚΑΙΟΣ ΑΔΕΛΦΟΣΤΟΣ

ΒΑΣΙΛΕΩΣ

نوشته آریائی سکه او: balahara Putasa Dhamikasa Spalapharmasa

از ین شخص مسکوکات بسیار موجود است اما در هیچکدام خودش پادشاه تعیین ننموده تا مدت مدیدی از روی نوشته یونانی او را «ادل فورتوس» و پادشاه خوانده بودند اما اخیراً نوشته آریائی سکه ثابت نمود که این شخص محض ستراپ و پسر «وانونس» بوده و ممکن برادر «اسپالیریوس» هم بوده باشد.

70 ق.م.:

پادشاه کبیر بی نام (سوتر - نجات دهنده) () پادشاهی است که هر وقتیکه در سمت راسته سکه او مجسمه نیم تنه است در قسمت چپ او بزبان یونانی که تغییر

بخود گرفته این مضمون تحریر مییابد (CΩTHP MEΓAC BACIAEΣC =BACIAEΩN=سوتر میگاس شاه شاهان». قراریکه قبلاً بمشاهده رسید بعضی از این نوع سکه با نوشته آریائی هم موجود است که «جیمز پرنسپ» و پروفیسور «لئسن» به «ازس» نسبت داده اند. بهر حال ما سکه مخصوص مونوگرامی یافته ایم که در آن شکل «شامی سه دندان» منقوش است که هنوز معنی آن کشف نشده. عین همین سکه مونوگرام با شکل سه دندان Ψ در مسکوکات «کدفیلس Kadphises» و «کانرکی Kanerkis» هم دوام نموده اما در آن مسکوکات «هرمایوس» که هیکل «هرکول» دارد دیده شده است. پس ما «سوتر مگاس» را معاصر «ویکرامادیتیا» تصور میکنیم نه عین خود او و نه از خویشاوندان او. بنابراین هندی بودن او درست نیست.

علاوه برآنچه ذکر رفت یک دسته دیگر مسکوکات «سیتی» بدست است که فاقد نوشته آریائی بوده و از بسی جهات از مسکوکات خانواده سلطنتی «ازس» اختلاف دارد. این مسکوکات حائز اسماً «کودس Kodes» و «هیرکودس Hyrkodes» و یکعده اسمای دیگری است که هنوز خوانده نشده است. نه اصل این مسکوکات یونانی و نه به مسکوکات یونانی شباهت دارد اما نوشته آن در حروف کم و بیش خراب یونانی تحریر است. پروفیسور «لئسن» «ازس» را پادشاه قبیله «سو» یا «ساکا» دره کابل و پنجاب تصدیق نموده چنین فرض مینماید که در عین زمان به اسم «آزیائی» بر قبایل تخاری که عبارت از «یوچی ها» باشد در بکتریای علیا و سوگدیانا در آخر قرن دوم ق.م. سلطنت نموده باشد. در ین عصر بکتریای غربی را به تصرف «میتزیداتس» قرار میدهد.

پروفیسور مذکور این مسکوکات و دیگر مسکوکات شبیه آنرا که اسمی از آنها استخراج نشده و نوشتل آریائی ندارد به همین «سیتی» های این عصر نسبت میدهد. از طرف دیگر پروفیسور «ولسن» «کودس» را در جمله شاهان هندو پارت حساب میکنند. بنابراین خیالم که استعمال زبان یونانی بطور کلی در نوشته مسکوکات و عیبی که در حروف آن ملاحظه میشود چنین متقاضی است که محل ضرب مسکوکات در بکتریا و سوگدیانا شمال ایمایوس و سلاسل «پاروپامیزوس» بوده باشد و نظریه فرضی که آنها به هند نسبت میدهد تکذیب گردد. اما متأسفانه هیچ یک زمینه معلومات در دست نیست که آیا این مسکوکات مخصوص بکدام طایفه «سیتی» و بکدام عصر متعلق بوده است. تغییر شکل نسبتی حروف یونانی ما را به این حدس رهنمونی میکند که این سیتی های یونانی نما عوض اینکه متقدم از ازس باشند متعاقب او بسلطنت رسیده اند و بدین قرار سلطنت قبایل بکتریا و سوگدیانا معاصر جانشینان مستقیم او در دره کابل و پنجاب بوده است. در سمت چپ سکه نجات دهنده کبیر همان سوارکاری موجود است که ما در مسکوکات

«ازس» معاینه نمودیم. اسپ عریان یا اسپ وحشی بلخی یا تنها سر اسپ علامه مشترکی است که در مسکوکات این شاهان مجهول «گریک و سیت» و شاهان قدیم تری موجود میباشد.

عنوان «شاه شاهان» که «سوتر مگاس» ΣΩΤΗΡΜΕΓΑΣ اختیار نموده و پایان تر تا زمان «کدفیزس» پادشاه مروج بود با اینکه انبساط متصرفات را نشان میدهد به عصر نسبتاً تازه تری دلالت میکند. لهذا سلاطین بی نام یا «کودس» Kodes اگرچه مانند حکمران امروزه خلم و قندوز و بلخ روئسای محلی بودند اما عصر حکمرمائی آنها از سال 56 ق.م. یعنی تاریخی که «ویکرامادیتا» Vikramachitya «پنجاب کابل را تسخیر و بلاخره در مقابله با سیتی ها کشته میشود مقدمتر بود. هند از اجزای شاه بزرگ خویش جز پاره افسانه و اساطیر ندارد اما پروفیسور «لئسن» در یک حصه «پریلوس» Perilus «حقیقت فتوحات و سلطنت عمومی او را کشف نموده تصدیق میکند زیرا پروفیسور ملاحظه نموده که شهر «اوزین» Ozene که عبارت «اوچین» Oojein باشد اقامتگاه شاه قدیمی تذکر رفته و این شاه قدیم قرار نظریه پروفیسور غیر از «ویکرامادیتا» دیگری بوده نمیتواند زیرا تمام سایر شاهان هند که دامنه اقتدار شان بصورت عمومی وسعت داشت پایتخت ایشان در «پالی بورتا» Polibortha در «بیهار» Behar یا در «کانوج» Kanouj و «هیوستاناپورا» Hustanapoor «کنار رودبار گنگا و جمنا بوده است. جای بسیار تاسف است که از این پادشاه سکه یا نوشته نی در دست نیست و چون «آشوکا» Ashoka «امپراطوری که یک و نیم قرن قبل از او حیات داشت کتیبه هائی در منارهای سنگی و احجار یافت میشود این تاسف ما شدیدتر میشود. احتمال میرود که در اثر تحقیقات حفاری در آتی از این پادشاه هم کتیبه یا سکه بدست آمده چگونگی شخصیت و عصر زمامداری این پادشاه هم از زاویه تاریکی بدر آید.

فعلاً به تعقیب خانواده های سلطنتی «آریائی» و «کابلی» یعنی افغانستان امروزی سر رشته را فقط از این فاتح هندی میتوان شروع کرد. کشفیات مسکوکات جدید ادا میکنند که بعد از این عصر مقام اساطیر و هیکل های ارباب انواع یونانی را در روی مسکوکات افسانه ها و اشکال رب نوع هندی میکرد و این تغیر در مسکوکات آن شاهانی که قرار فرض فوراً بعد از «ویکرامادیتا» بسلطنت رسیده اند بیشتر ملاحظه میشود و ما هم از آنها قرار آتی صحبت مینمائیم:

تسلط «ویکرامادیتا» در دره کابل مدت مدیدی دوام ننمود زیرا سیل خروشان سیتی از ماورای شمال هندوکش سرکشیده به حیات فاتح هندی خاتمه داد. بعد از مرگش امپراطوری هندی او هم پارچه پارچه شده و یک قرن دیگر میگردد تا

اینکه «چندراونا Chandraena» سلطنت هندوستان و وحدت اداره آنرا استقرار بخشید. چون اقوام «سیتی» و «پارت» در این وقت در مناطق جنوب هندوکش یعنی کابلستان فعلی را فرا گرفته بودند، بعد از مرگ «ویکرامادیتیا» و تشتت امپراطوری او اراضی متفرقه ماورای رودبار سند صحنه تاخت و تاز آنها گردید. پروفیسور «لئسن» قیام «کدفیزس» را در این عصر قید میکند و پروفیسور «ولسن» این قیام را به نیم قرن بعد تر نسبت مینماید و چون اما از این خانواده «کادافس Kadaphes» یا «کدفیزس Kadaphises» اقلأ سه پادشاه را میشناسیم، مدت سلطنت ایشان در دره کابل هر دو عصر فوق الذکر را در بر میگیرد.

کدفیزس حقیقتاً پادشاهی خواهد بود که اسمش در سمت چپ در نوشته آریائی سکه نمونه هر کول (هرمایوس) یافت شده و باز سکه دیگری بملاحظه رسیده که سمت چپ اش بر طبق سمت چپ سکه که ذکر رفت و سمت راست آن با شکل سری این نوشته یونانی را که حروف آن تغییر نموده، دارد.

KOPΣOXO KOZOΣΛO KADΦIZOΣ

از این سکه معلوم میشود که این شخص ملک و رئیس قبیله بوده که در این عصر هنوز عنوان شاهی اتخاذ ننموده بود زیرا کلمه «بازیلوس ΒΑΣΙΛΕΥΣ = پادشاه» در سمت راست سکه و نه مرادف آن «ماهاراجاسا Maharajasa» در نوشته آریائی سمت چپ دیده میشود. علاوه برین آثار ثابت کدام مذهب معین هم دیده نمیشود زیرا پرستش «هرکول» را سیتی های وحشی از یونانیان محض بعنوان احترام قوای عناصر طبیعی عاریت نموده بودند. «تاسیتوس Tacitus» بملاحظه که «گاتارزس Gatarzes» پارتی این سنخ پرستش را از «سیتی» ها گرفت. بنابراین این مذهب بین سیتی و پارتی مشترک بود. در علاقه که «کدفیزس» برای اولین دفعه ظهور و قیام نمود (این علاقه قرار فرض ما منطقه کوهستانی میبشد) و در این اثنا کابل و دره آن تابع سلطان هندی بود چنین به نظر می آید که رئیس مذکور عنوان «سیتی» و مذهب پرستش «هرکول» داشت. آنگاه بعد از اینکه به حکمرانان هندی یعنی کسانی که بعد از «ویکرامادیتیا» در دره کابل و پنجاب سلطنت نموده و یا عبارت از احفاد او بودند غلبه یافت، چنین معلوم میشود که مذهب هندو را قبولدار شده باشد زیرا حینی که قوای «سیتی» بکمال متانت استقرار مییابد می بینیم که عناوین «سیتی» از بین رفته و مسکوکات خویش را به تقلید عناوین یونانی شاهان متقدم خیلی جاه طلبانه ضرب زده اند مثل

ΒΑΣΙΛΥΣ ΒΑΣΙΛΕΩ ΜΕΓΑΣ شاهنشاه بزرگ

ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΣΩΤΗΡ ΜΕΓΑΣ شاهنشاه بزرگ منجی

بعد از اتخاذ این عناوین باشکوه و جلال کدفیزس پادشاه اولین کسی است که سکه طلا ضرب زده و در این سکه طلا و در سائر مسکوکات نقره ئی و مسی او که حایز یک نمونه و تیپ میباشند شیوا Siva بصورت نر و ماده و عموماً معه گاو

دوکوهانه «ناندی Nandi» بصورت متحدالشکل عوض ارباب النواع اساطیر یونانی روی مسکوکات ظهور نموده است. درین عصر مذهب برهمنی هندو مذهب رسمی ساکنین مملکت شاهنشاه کبیر «کدفیژس» گردیده و در نتیجه این مذهب در تمام قلمرو سلطنت معمول و برقرار گردید. در زمان «اگوستوس سزار Augustus Csear» مکتوبی بزبان یونانی از جانب «پوروس Porus» پادشاه علاقه اندوس به روما واصل و ذریعه آن شاه اندوس از امپراطور رومن استمداد نموده بود. ما برین عقیده ایم که این پادشاه هندی که از امپراطور رومن طلب امداد نموده است محتملاً راجای هندوئی بوده که قوای کدفیژس دستش را از علاقه جات دوطرفه سواحل اندوس کوتاه و بعد از نیم قرن قبایل هم‌نژاد کدفیژس شاه فاتح کمال اقتدار حاصل نموده اند. تغییرات و خرابی زیاد اولیه حروف یونانی مسکوکات کدفیژس به نظریه استحصال تدریجی قوای شاه مذکور مطابقت دارد و صورت خرابی حروف در طول تمام مدتی که هنوز به اقتدار شاهی نرسیده بود دوام نموده و این دوره معاصر زمان «اگوستوس سزار» میباشد که با شروع عهد مسیحی خاتمه میپذیرد.

تفحصات پروفیسور «لنسن» در تواریخ چینی ها تا درجه قیام خانواده «کدفیژس» را روشن میکند. وی چنین دریافته است که «خیانچی اوهی Khiantchi-ouhi» یا «کینتسوی کس Kinysui-Kis» نام یکنفر «یوچی Yuchi» یا Yeutchi، هن سفید (که نژاد او را همان نژاد Getse تصور نموده است) «سوز Szus» یا «آزس» های قبیله «سیتی» را در حوالی 40 ق.م. تابع و محکوم نمود. سپس در سن 84 سالگی وفات نموده پسرش «ونکاس چنگ» فتوحات او را ادامه داده دره اندوس و پنجاب را در حوالی 20 ق.م. فتح نمود. عصر و کوائف این فتوحات کاملاً با آنچه که ما سوانح «کدفیژس» پادشاه فرض میکنیم مطابقت دارد. اما اسم ها بکلی تغییر شکل نموده و به ندرت تمیز و شناخته میشوند. حالا که سخن به اینجا رسید، می‌خواهم قراریکه فوقاً تذکر دادیم مسکوکاتی را که در دست داریم و حیات سه پادشاه این خانواده را ترسیم میکند مقابل نگاه قارئین منبسط و در اطراف آن شرحی بنگاریم:

کدفیژس 50 Korsoka Kazaulo Kadphises ق.م.:

نوشته آریائی Dhama Hrata Kujulakasa Sabashakha ? Kadphasa این نوشته از روی تدقیقات در چندین سکه که دو نمونه کامل و درست آن در لوحه 6 تحت شماره 7 و در لوحه 9 تحت شماره 9 لوایح ضمیمه اصل کتاب هذا چاپ شده بدست آمده است. قرائت نوشته آریائی بصورت کامل منتج به فیصله قطعی شده و تشریحات رضائیت بخشی هم در آن مورد بدست نیست.

اسم «کوجالا کدفیزس» و حقیقت آن قرار معلوم ثابت است و اینجا ملاحظه شایانی که بعمل آمده این است که در هیچ یک مسکوکات که هیکل هرکول دارد هیچ یک مونوگرام یا علامه وجود ندارد که سکه را به کدام پادشاه معروف یا فرضی «سیتی» منصوب سازد و فقط با «هرمایوس» تنها ارتباط نازنی داشته و با سائر شاهان این نام و نژاد ربطی ندارد.

زاتس کدافس خورانس ZAΘΟΣ ΚΑΔΑΦΕΣ ΧΟΡΑΝΟΣ 20 ق.م.:

Zathos Kadaphes Khoranuas

اگر چه از مسکوکات این پادشاه به تعداد زیاد کشف شده اما همه از یکجا معیوب میباشند و بدین جهت مضمون نوشته آریائی آن هنوز بطور یقین خوانده نشده مانند «کدفیزس» یا «کدفس». اول این پادشاه نیز در سمت راسته مسکوکات خویش تنها سر یا هیکل نیم تنه ئی را با نوشته یونانی نقش نموده و با وجودیکه عنوان «بازیلوس = ΒΑΣΙΛΕΥΣ = پادشاه» ندارد دورادور سر خود فیه بسته است که مقام شاهی را ادا میکند. در سمت چپ سکه شکل هیکل نشسته معلوم میشود که بازو را بلند نموده و البسه گشاد موج هندی در بر دارد. اما حقیقت این امر که یا هیکل مذکور مربوط به اساطیر یونانی و یا هندی است معلوم نمیشود. پروفیسور «لئسن» چنین خیال دارد که «زاس ZAΘΟΣ» و «خورانس ΧΟΡΑΝΟΣ» باید عناوین باشند. بهر جهت عنوان یا اسم هرچه باشد این پادشاه را بکمال وضاحت از شاه متقدمش «کورسو کوجولس هرمایوس Korso Kajaules Hermaius» هرکول تیپ تمیز میدهد. علاوه برین مسکوکات «زاتس Zathas» دارای آن مونوگرامی است که کاملاً با مونوگرام مسکوکات «ازس» شباهت دارد. (سکه 22 لوحه 7 و سکه 8 لوحه 8) و از این چنین معلوم میشود که حکومت «کدفیزس» تحت سلطنت «زاتس Zathas» منبسط تر شده و بعضی علاقه های جدید مملکت ازس را فراگرفته است. واضح است که هنوز پرستش شیوا مذهب رسمی خانواده سلطنتی نگردیده است.

ویما کدفیزس Vohemo Kadphises 5 ق.م.:

ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΩΤΗΡ ΜΕΓΑΣ ΟΟΗΜΟΚΑΔΦΙΧΣ

و بعضی اوقات بمناسبت خرابی حروف OoNMO و OoKMO هم خوانده میشود. مضمون نوشته فوق تماماً در مسکوکات مسی خوانده میشود. در سمت راسته سکه پادشاه به لباس تاتاری و عبا و چکمه و کلاه ایستاده دست راستش پایان جانب زمین به چند قرس نانی که رویهم گذاشته شده اشاره میکند و یک سه دندان (Ψ) علیحده یک طرف و چماتی (Club) بطرف دیگر معلوم میشود بطرف چپ سکه بلاشبه «شیوا» و گاو «ناندی» معلوم میشوند.

در یک سکه نقره «کدفیژس» باز همین نوشته فوق معلوم میشود اما کلمه «سوتر» وجود ندارد. سکه طلائی این پادشاه با همین نوع سمت چپه که ذکر رفت یا با تنها «شیوا» بدون «ناندی» حایز مجسمه نیم تنه پادشاه است که کلاه تاتاری بسر دارد و یا پادشاه را بالای تخت سلطنت نشان میدهد و یا در کالسکه نشسته و دو اسب آنرا میکشد. مضمون نوشته یونانی آن فقط «بازیلوس اوموکدفیژس» است. کلمه «اوهمو» که قبل از اسم قرار گرفته به مضمون فوق چنین معنی میدهد: «شهریار بزرگ، شاهنشاهی که تمام روی زمین را گرفته، (ویما) یا (واهیما) کدفیژس نجات دهنده.»

پروفسور «لئسن» این صورت قرائت مضمون مذکور را پذیرفته و چنین اصلاح کرده میگوید که «واهیما» همیشه به «OoHMO» کلمه یونانی، مطابقت میکند. پروفسور «ولسن» مضمون آریائی نوشته فوق را چنین میخواند:

Maharajasa Rajadhi Rajasa Sabatraphati Vahamaha

اما وی در این سنخ صورت قرائت خویش مطمئن نیست و اساس آنرا تنها سکه واحد نقره ئی این پادشاه میداند و به ترجمه آن جرئت ننموده است.

تنها چیز محققى که ما از این صورت های قرائت پروفسوران مذکور استنباط میتوانیم این است که هر جائیکه کلمه یونانی «بازیلوس ΒΑΣΙΛΩΣ» در سمت راسته سکه وجود دارد، کلمه «مهاراجا Maharaja» در مضمون آریائی سمت چپه سکه هم نقش مییابد و در تمام مسکوکات آنهائیکه عنوان «بازیلوس ΒΑΣΙΛΩΣ» دارند، خواه سکه طلا، نقره و یا مسی هر چه باشد این علامه () مونوگرام مشاهده میشود. این علامه با مونوگرام مسکوکات شاهان بی نام «سوتر منگاس» مطابقت دارد تنها فرقی که است این است که اینجا عوض سه دندان، چهار دندان مییابد و در اغلب آنها علامه مونوگرام دیگر () معلوم میشود که از سکه شماره (2) لوحه (5) اصل کتاب هذا که هنوز تحقیقی هم در اطراف آن نشده عاریت شده است. این سکه اخیر بطرف راسته حایز یک سوارکار و بطرف چپه هیکل هرکول را نشان میدهد و دو هیکل دیگر که یکی آن بالدار مییابد بر سر او تاج میگذارد. مضمون نوشته آریائی سمت چپه تمام مسکوکات کدفیژس این دسته مواظبت کارانه هم مقایسه شده اند که حایز چندین حروف جدیدی میباشند که بصورت مختلف خوانده و تشریح شده اند. مستر «جیمز پرنسپ» مضمون نوشته آریائی را روی هم رفته چنین میخواند.

Maharajasa Rajadhi Rajasa Sabatracha ihach

Maharajasa dhi Makadphishasa Vaudata

با آنهم وی در بعضی مسکوکات دیگر قبل از اسم، مضمون ذیل را یافته است:

Sabalasa Saviratasa Mahaichhitasa

در مسکوکات طلائی کلمه «واداهی ما» را که عنوان پادشاهی اتخاذ شده ملاحظه نموده است. تا اینکه سکه طلا با مربوطات نقره ئی و مسی خویش ظهور نموده است. بنابراین کلمات «کورسو Korso»، «کوزولو Kozaulo»، «کورانس Koranas» و «زوتس Zothas» اگر عناوین بودند، عناوین کوتاه و مختصر شاهی بودند و چون سکه طلا در حوالی عهد مسیحی بروز نموده تا اندازه اختلاف در عقاید مدققین مبنی برین تولید نموده که این سلطنت یا یک سلطنت طویل و یا تسلسل شاهزادگانی بوده که همه حین حکمرانی خویش یک عنوان و یک سنخ سکه را اختیار نموده باشند و روی هم رفته دوره حکمرانی آنها نیم قرن دوام نموده باشد.

پروفسور «لئسن» و «ولسن» خانواده سلطنتی کدفیژس را چنین فرض میکنند که در تمام طول قرن اول مسیحی دوام نموده و آنگاه طایفه ئی از «سیتی ها» در زمان سلطنت «کانرکی Kanerki» ایشان را مضمحل و مغلوب ساخته باشد. بهر حال اگرچه دلایل موثقی بدست نداریم باز گفته میتوانیم که هنوز شاهان یونانی-پارتی از بین نرفته و سلطنت یک خانواده آن حقیقت دارد. «فیلوستراتوس Philostratus» در رساله خویش راجع به «اپولونیوس تایرانوس Apollonius Tyraneus» که این عالم مذهبی از دربار «باردنس Bardanes»، شاه پارتی، برآمده از راه شمال از طریق بلخ به هند مسافرت نمود. عالم مذکور این راه را به جهتی اتخاذ نمود که عبور آن نسبتاً سهل تر بود و کوائف مسافرت خویش را طوری تشریح میدهد که گوئی مخصوصاً برای تدقیق و معلومات برآمده بود. وی بعد از عبور رود اندوس به «تاکزیلا» با پادشاهی برمیخورد موسوم به «فرهاتس Phrahates» که با او بزبان یونانی مکالمه میکند. علاوه برین صریحاً تذکار داده که دامنه تصرفات او از کوتل های جبال دره کابل الی بکتریا انبساط داشت.

حالا اگرچه این ملاقات «اپولونیوس Appolonius» در عصر «سیوروس Severus» یعنی یک قرن بعد از مرگ او تحریر یافته و عبارت از یک سلسله احجافی برای فریب علما باشد باز هم تذکار امری بدین بزرگی که سلطنت «فرهاتس Phrahates» در پنجاب و دره کابل معاصر با سلطنت «باردنس Bardanes» قرار میدهد، اهمیت زیاد دارد. اگر در زمانی که تاریخ مذکور نوشته شده حقیقت نمیداشت هرگز ذکر نمیرفت و برعلاوه در صورتیکه در عصر «سیوروس Severus» چنین امری را عموماً قبول و بحقیقت نسبت داده اند ما درین عصر حاضر به هیچ صورت آنرا بی اساس و مهمل گفته نمیتوانیم.

در مسکوکات «اندوفیرس Undophares» و «گندوفارس Gandophares» ملاحظه میشود که این پادشاهان خود را در مضمون نوشته آریائی به «فراهاتا Phrahata»

مسمی ساخته اند و این مسئله بصورت یقین ثابت میکند که «فراهاتس Phrahates» پادشاه خیالی و تصویری نبوده. از فساد و ناهنجاری حروف الفبا و مضمون نوشته یونانی این شاهان پارتی چنین استنباط میشود که نسبت به خانواده سلطنتی ایشان را به قرن اول عهد مسیحی بین خانواده سلطنتی «کدفیزس» و «کانرکی» قرار دهیم.

به این اساس چنین فرض میکنیم که در دوره حکمرانی شاهان خانواده «کدفیزس» خانواده شاهی یونانو- پارتی کاملاً منقرض نشده بلکه در شهرهای آزاد نفوذ و حکمرانی داشتند و منتظر موقع مساعدی بودند تا مجدداً استقلال خویش را احراز نمایند. چنانچه در وسط قرن اول مسیحی وقت با ایشان مساعدت نموده به مرام خویش موفق گردیدند. قراریکه مسکوکات بما ادا میکنند، شاهنشاهان آتی که عناوین شاهان پارتی را اختیار نموده اند درین عصر سلطنت نموده اند و قراریکه معلوم میشود دامنه متصرفات ایشان اغلب اوقات پهناور و منبسط بوده است.

اندوپرس Undoperres 40 م.:

طوریکه بملاحظه میرسد این شاه کسی است که به تقلید مسکوکات نمونه «هرکولی» هرمايوس پادشاه و «کورسو کدفیزس Korso Kadphises» (لوحه 4 شماره 8، 9، 10، 11 اصل کتاب ملاحظه شود. [آریانا انتیکوا اثر ولسن]) خود را به عنوان «بازیلوس استروس ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΣΤΗΡΟΣ» مسمی ساخته و بعد از آن صفات مجلل تری باین قرار «بازیلوس بازیلون میگالوس ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΜΕΓΑΛΟΣ» اختیار نموده. مضمون نوشته آریائی سکه او «Maharajasa Raja Rajasa Tradatasa Mahatasa Pharahitasa» پادشاه، شاه شاهان منجی بزرگ (فراهی تاسا)». از تغییر عنوان واضحاً معلوم میشود که این پادشاه مؤسس خانواده سلطنتی خویش بوده و چنین معلوم میشود که عنوان «منجی» را در نوشته آریائی از زمانی استعمال نموده که نوشته یونانی را نیز اختیار نموده.

گندوفارس Gandophares یا Gandophares 55 م. (33):

گندوفارس نیز سلطانی است که عنوان شاهنشاهی «Maharaja Raja Raja» و همان اسم آریائی «فراهی تاسا Pharahitasa» را انتخاب نموده (لوحه 8 شماره 9 اصل کتاب ولسن)

اباگاسوس Abagagus 70 م.:

اسم آریائی این شاه «اباخافاسا» است و پروفیسور «ولسن» از روی فرض خویش میگوید که این اسم مرادف «ولوجزس Vologeses» است. اما این فرض اساسی ندارد که این مسکوکات شاهان «آریائی - پارتی» را مسکوکات شاهان «پارتی» بشماریم زیرا اکثر قرائن چنین دلالت میکند که مسکوکات مذکور مربوط شاهان پارتی بوده که برای خویش سلطنت علیحده و مستقل در کابل و پاراپامیزوس برقرار نموده بودند.

ابال گازیوس Abalgasius 80 م.:

مضمون نوشته یونانی سکه این شاه (لوحه 8 شماره 11 و 12 لوايح ضمیمه اصل کتاب ولسن) آنقدر خراب است که خواندن آن مشکل است. معذالک اسم شاه خوانده میشود و کپتان کننگهم که این مسکوکات را در ژورنال انجمن آسیائی کلکته شایع نموده مضمون نوشته آریائی را چنین مینویسد:

Maharajasa tradatasa Abagasasa Andophara Khudraputrasa
(پادشاه منجی ابالگازیوس فرزند کوچک اندوفارس Undophareres)

پاکورس Pakores پادشاه:

پاکورس پادشاه که در مسکوکات خویش دو زبان آریائی و یونانی ضرب زده است، پادشاهی است که اولین سکه او را کرنیل «استسی Stacey» از قندهار یافته است. ما گفته نمیتوانیم که این پادشاه از خانواده «اندوفارس» باشد زیرا شکل سر و بصورت عمومی طرز و نمونه سکه او خیلی مختلف است. این سکه ممکن به «ولوجزس Vologeses» برادر و جانشین «گوتارزس Gotarzes» مربوط باشد زیرا قراریکه «جوزفوس Josephus» مینویسد بمجردیکه این پادشاه بر تخت سلطنت جلوس نمود ولایت «مدیا Media» را (که عبارت از خراسان و آن حصه آریانا که مربوط پارتیا بود) به برادر کوچکش «پاکورس» و «آرمینیا» را به برادر دیگرش «تیریداتس Tiridates» تفویض نمود و برای ازاله چنین فرضی که «پاکورس Pakores» در دره کابل و یا «اندوس» سلطنت ننموده باشد دلیلی در بین نیست. قرار ظاهر چنین معلوم میشود که عصر اقتدار شاهی او زیاد طول نکشیده زیرا نفوذ آمریت عمومی «ولوجیزس Vologeses» بزودی سر از نو به تمام متصرفات پارتی محسوس میشود.

دوره سلطنت این خانواده شاهی فرضی «آریائی - پارتی Ario - Prthian» سلسله تاریخ کابل زمین و پنجاب را به آخر قرن اول مسیحی مصادف میسازد و از این تاریخ به بعد می بینیم که خانواده دیگر سلاطین پارتی که حایز مسکوکات طلا و مسی بوده و علامه و نمونه مسکوکات آنها از علامه و نمونه معمولی شاهان متذکره فرق دارد، عرض وجود نموده اند. شاهان این خانواده ابتدا به «کانرکی

Kanerkes موسوم و عنوان ایشان «بازیلوس بازیلون ΒΑΣΙΛΕΥΣ (شاه شاهان) بوده و اسم شاه «کانرکی» در ضرب سکه قبل از صفات فوق گذاشته شده است. (لوحه 7 شماره 12 و 14 لویح اصل کتاب ولسن). بعدها مسکوکات این شاه به عناوین هندی Rao Mano Rao هم بمیان آمده و تعداد و انواع مختلف مسکوکات «کانرکی Kanerki» به طول دوره اقتدار شاهان این خانواده دلالت میکند. اختصاص و اهمیت بزرگ مسکوکات او این است که اولاً هیچ سکه از او به دو زبان یافت نشده و روی همرفته حروف یونانی آن آنقدر فاسد شده که کاملاً خوانده نمیشود. ثانیاً هیکل ایستاده یا نیم تنه شاه تا کمر همیشه در سمت راسته سکه بضرب رسیده. البته شاه تاتار یا هندی و اسم و عنوان او بزبان یونانی به دورادور هیکل حلقه زده است. در سمت چپ سکه او «Mithriaic» علامه آفتاب یا ماه با اسمای ذیل, NANAIA, OKPO, MIOPO, MAO, AΘPO با بعضی اسمای سری دیگر سیارات پر حروف یونانی ثبت است. ثالثاً روی تمام مسکوکات خانواده «کانرکی» همان علامه مونوگرامی () معلوم میشود که شاهان خانواده «کدفیزس» بعد از اتخاذ عنوان شهنشاهی اختیار نموده بودند و قرار ظاهر این علامه را از یک سکه «سوتر مگاس» بی نام اخذ کرده اند. از این مسئله استنباط میشود که خانواده «کانرکی» را اگرچه ما قرار فرض خود در اثر مداخله شاهان «آریائی – پارتی» منقطع تصور میکردیم، هنوز از بین نرفته و مانند متقدمین خانواده و نژاد خویش یعنی خانواده «کدفیزس» سلطنت مینمودند.

در میان مسکوکات خانواده «کانرکی» چند سکه بدست آمده که در طرف چپ سکه شکل «شیوا» و گاو نقش میباشد. سر گاو عوض اینکه در سمت چپ سکه بطرف چپ باشد، بطرف راست نمایش یافته. این مسئله ادا میکند که مذهب هندوئی هنوز کاملاً در ین عصر از بین نرفته بود اما پرستش Mithriaic (رب النوع آفتاب یا ماه) بدرجه مقام بلندی احراز نموده بود که ما مجبوریم آنرا مذهب رسمی شاهان خانواده «کانرکی» بشماریم.

در باب اینکه این مذهب از کجا نشئت نموده و چطور در اینجا شیوع یافته هنوز معلوماتی در دست نداریم و صریحاً چیزی گفته نمیتوانیم زیرا اختلاف نظر در آن مورد زیاد است.⁽³⁴⁾

مسکوکات «کانرکی Kanerki» و «اورکی Oerki» بقدر کفایت واضحاً خوانده نمیشود که ما بتوانیم بطور مسلسل فهرست شاهان مختلف آن خانواده را شرح دهیم. از روی بعضی شواهدی که حین حفاریات بملاحظه رسید بایست اقتدار این خانواده بیش از دو قرن دوام نموده باشد زیرا در توپ هائی که حفر نموده ایم،

مسکوکات «کانرکی» با مسکوکات شاه «کدفی‌زس» و سائر شاهان متقدم این خانواده مخلوط و با مسکوکات شاهان ساسانی قرن 3 و 4 عهد مسیحی دوام نموده است. زبان یونانی که بلاشبه تا آخرین درجه حروف الفبای آن تغییر شکل بخود گرفته در تمام دوره سلطنت و حکمرمائی این خانواده معمول و مروج بوده زیرا حروف آن روی مسکوکات شاهان این خانواده مشاهده میشود. مخصوصاً در سکه «کانرکی Kanerki» که شاه فیل سوار نشان میدهد تا جائی این حروف دیده میشود که اسم و عنوان Rao Mano Rao Kenarana میتوان خواند. (لوحه 9 شماره 3 و لوحه 12 از شماره 10 الی 15، ضمیمه کتاب ولسن) بعد از این تاریخ بملاحظه میرسد که حروف یونانی روی مسکوکات از بین رفته و مقام آنرا سانسکریت اشغال میکند. ما برای ادا اینکه چطور مخصوصاً طرز ضرب سکه و علامه مسکوکات طلائی «کدفی‌زس» بیش از پیش فاسد و تغییر شکل بخود میگیرد و با تغییر محل ضرب در زمان سلطنت شاهان نژاد هندی یعنی جانشینان سلاطین مقتدر یونانی و سیتی کاملاً از بین میرود دو لوحه را شایع میکنیم که «جیمز پرنسپ» تهیه نموده است.

پروفسور «ولسن» در کتاب خویش در موضوع مسکوکات شاهان ساسانی و هندو و شاهان صدر اسلام که در افغانستان و هند شمالی حکمرانی نموده اند و به اخیر کتاب خویش این فصل را ضم نموده است، بحث میکند. اما بعقیده ما این دوره موضوع علیحده تشکیل میدهد که ما در اینجا بدان سر و کاری نداریم.

قبل از اینکه بعد از یک سلسله مطالعاتی که در صحایف این کتاب تذکر رفت به استنباط نتیجه پردازیم، می‌خواهیم ملاحظات چندی در موضوع زبانی بدسیم که روی چند سکه بملاحظه رسیده است. این زبان را نه «بکتریان» (باختری) بلکه قراریکه تذکر داده ایم چنین مناسب می بینیم که آنرا زبان «آریائی» بنامیم زیرا هیچ حقیقتی در بین نیست که آنرا زبان مملکتی بدانیم که اکسوس و ایگزارت آنرا آبیار میکند.

اگرچه حروف یونانی خارج از «آریانان» روی مسکوکات پنجاب و دره کابل هم ضرب زده شده اما با نوشته های «آریائی» که در سنگ ها و اشیای عتیقه مکشوفه توپ های (راشک) هر دو علاقه پنجاب و افغانستان پیدا شده است به ثبوت میرساند که زبان «آریائی» در ین عصر تنها معمول و مروج بوده و یونانی هنوز شیوع نیافته بود.

این زبان «آریائی» را ابتدا «ایوکرآتیدس» شاه یونانی روی سکه خود معمول نموده و تا زمان «هرمایوس» دوام نمود. سپس «سیتی ها» بعد از اینکه در اثر

تهاجمات خویش «پاروپامیزوس» و «ایمایوس Imaus» یا «هندوکش» را عبور نمودند، نیز این زبان را قبول و در مسکوکات خود استعمال کردند. سلاطین پارتی که در آریانا سلطنت مستقلی برقرار نمودند، هم این زبان را قبولدار شده اند.

بنابراین از این پاره ملاحظات استنباط میشود که این زبان بایست زبان مادری مناطق سلاسل کوه های هندوکش، کابل زمین و ممکن از هرات و قندهار هم بوده باشد. استعمال آن در آثار مکشوفه توپ های «منی قلعه Maniqala» پنجاب هم بمشاهده رسیده است.

حالا تنها چیزی که ناگفته نگذاریم این است که این زبان بر خلاف یونانی و سانسکریت مانند السنه «سمیتی» از راست به چپ نوشته میشود. اما حینیکه صنعت تحریر در مراحل ابتدائی خویش بوده و هر حرفی شکل متمایز و علیحده داشت، در رسم الخط هرگز بصورت سطر مسلسل پیوست نبوده و این کمی اهمیت دارد که آیا حروف از طرف راست قطار شده اند یا از طرف چپ زیرا پوشیده نیست که زبان اولیه یونانی مانند شیاری اراضی متناوباً از هر دو طرف نوشته میشد و قبر Tuscan پادشاه که تازه در ایتالیا کشف شده حایز نوشته زبان یونانی است که مانند لسان «آریائی» از طرف راست به چپ تحریر شده است. همین طور منگولیائی ها حینی که الفبای شامی را اتخاذ نموده بودند، مانند رسم الخط چینی حروف را یکجا زیر به زیر مینوشتند. بنابراین چون حروف زبان «آریائی» همیشه مجزی از هم بشکل اولیه یافت شده ما بعلت اینکه نسبت به ترتیب رسم الخط و شروع سمت آن اطلاع موثقی نداریم، گفته نمیتوانیم که اصل مبدأ آن «سمیتی» یا شبیهه بکدام شاخه این سنخ لسان باشد. برعکس تا جائی که در این مورد معلومات بدست آمده تمام کلمات زبان «آریائی» که تا حال خوانده شده و عبارت از صفات و عناوین ذیل مثل پادشاه، منجی، عادل، معروف، غیر قابل تسخیر، فاتح و غیره میباشند همه صاف اند و به همان چیزهائی دلالت میکنند که در زبان سانسکریت معنی میدهد:

یونانی	آریائی/سانسکریت	فارسی
ΒΑΣΙΛΕΩΣ	Maharajasa	پادشاه
ΜΕΓΑΛΟΣ	Mahatasa	بزرگ
ΒΑΣΙΛΕΩΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ	Rajjadirajasa	شاه شاهان(شاهنشاه)
ΔΙΚΑΙΟΣ	Dhamikasa	عادل

فاتح – مظفر	Jyadharasa	نیکسافورورس	ΝΙΧΦΟΡΟΣ
فاتح	Tyamsa	اپیفانوس	ΕΠΙΦΑΝΟΥΣ
مغلوب نشدنی	Apatihatasa	انیکهاتوس	ΑΝΙΚΗΤΟΣ
پسر	Putasa		

تشابه زبان «آریائی» با «سانسکریت» امریست کاملاً ثابت و ما را امیدوار میسازد که اگر بیشتر از این مسکوکات کلید کشف الفبای زبان «آریائی» قرار داده شود از شاخه های مختلف لسان سانسکریت و زبان های فارسی و پشتو که در صفحات شمال و جنوب هندوکش قائم مقام زبان «آریائی» قدیم آریانا گردیده اند، استمداد نمائیم و نوشته ها و کتیبه های زبان «آریائی» و اشیای عتیقه توپ ها (راشک ها) و احجار کاملاً خوانده خواهد شد. لوايح برای مقایسه زبان «آریائی» و «سانسکریت» ساخته شده و نزد پروفیسور «لئسن» میباشند. این لوايح برای رهنمونی و انبساط معلومات ما در موضوع زبان «آریائی» خیلی مفید است چنانچه توجه «جیمز پرنسپ» را نیز بخود جلب نموده است. وی معتقد است که قراریکه از مجرای مسکوکات معلوم میشود، یقیناً مبدأ زبان «آریائی» زبان سانسکریت بود و در این زمینه بقدر کافی آنقدر مواد و عوامل موجود است که میدان معلومات ما را در زبان «آریائی» توسعه داده و در نتیجه به کشف مرموزات خزائن آثار عتیقه که در این زبان مستور است، کمک کند.

مستر «جیمز پرنسپ» موصوف همیشه در راه کشف مرموزات قرائت زبان «آریائی» خودش را فایق بر اشکالات اولیه دانسته و دائماً در کشف مجهولات موفق شده است. اگر مرگ وی فرصت نداد که به آمال خود مظفرانه کامیاب گردد معذالک آنچه که وی در این راه کشف و تهیه نموده است برای کسانی که در این موضوع دلچسپی دارند اساس سودمندی گفته میشود. در میان علمای عصر از پروفیسور «لئسن» امید زیاد میرود که در قرائت نوشته های «آریائی» نایل آید زیرا وی نسبت به وقایع تاریخی و آثار قدیم مناطق «پاروپامیزوس» اطلاعات خیلی مفصل دارد.

ملاحظه دیگر ما در موضوع زبان «آریائی» این است که قراری که معلوم میشود زبان مذکور زبان سانسکریت قدیم عصر «آشوکا» که «آگاتوکلس Agathocles» و «پانتالیئون Pantaleon» قبول و مروج نموده بودند، منسوخ نموده شد. پادشاه اول الذکر از روی سبک صاف یونانی سایر مسکوکاتش در جمله شاهان اولیه یونانی حساب میشود. اگر این دو پادشاه زبان سانسکریت را در مملکت معمول و مروج نیافته بودند باید آنرا به ندرت در ضرب مسکوکات خویش استعمال مینمودند. بعد از ایشان زبان سانسکریت رو به انحطاط گذاشته و در عصر

«مناندر» کاملاً از رواج افتاد. چنانچه این فاتح معروف هند هرگز نه زبان «آشوکا» را اختیار نمود و نه اقل در ضرب مسکوکات خویش استعمال نموده است. از روی این کویف استنباط میتوانیم که حروف نوشته های مسکوکات «آگاتوکلس» و «پانتالیئون» زبان مادری مملکت را نمایندگی نمیکرد بلکه شاهان هندی که بعد از «چندرا گوپتا Chandra Goapta» اول بالای ایالاتی که «سیلوکوس» اول فتح و به سائرین گذاشته بود و تا «آشوکا» آنها را دوباره فتح و به «انتیوکوش کبیر» سپرد، این حروف را داخل مملکت کوهستانی هندوکش نموده اند.

نوشته زبان «آریائی» تنها مجدداً روی ظروف اشیای عتیقه و احجاری مشاهده میشود که از حفريات تپه ها و توپ های پنجاب، جلال آباد و کابل کشف شده اند. این مسئله به اثبات میرساند که در زمان تعمیر این توپ ها (راشک ها) زبان «آریائی» نه تنها زبان مادری نقاط توپ های مذکور بلکه زبان مذهبی و علما هم بشمار میرفت و مردم نوشته ها، دعا ها و آرزو های مذهبی خود را روی ظروف و اشیائی ثبت مینمودند که در مراسم تکفین و تدفین اموات آنها استعمال میشد. اگر استعمال و تحریر زبان «آریائی» را در اشیاء و ظروف معابد و مقابر به علمای برهمنی یا (Sramanas)، علمای بودائی نسبت دهیم مورد قبول نمی افتد زیرا طوریکه در مسکوکات «آگاتوکلس» و «پانتالیئون» حروف زبان هندی را داخل مملکت کوهستانی نموده اند، علما هم حتماً بلکه با دلیل قویتر زبان هندی را در مراسم مذهبی استعمال مینمودند و اگر به علمای «سیتی» نسبت نمایم چنین لازم می افتد که ایشان باید رسم الخط و زبانی را با خود می آوردند که در مناطق ماورای «ایگزارت» و کوه های «Belout Tag» رواج داشت و چون از طرف دیگر زبان یونانی تا زمانیکه در آریانا دوام و حیات داشت معتبرترین زبان بود و در سمت راست مسکوکات استعمال میشد، حل مسئله را به این نهج مشکل مینماید که چرا زبانی بدین اهمیت و اعتبار در نوشته ها و کتیبه های لوايح مقابر و غیره ظروف معابد و اماکن مقدسه استعمال نشده و چرا زبان «آریائی» را در اینجا بدان ترجیح داده اند. تمام این سوالات یک سلسله مسائلی است که قرائت چند کتیبه جواب خواهد داد.

مؤلف کتاب هذا (ولسن) در آخر کتاب خود بعد از لوايح اشکال مسکوکات صورت قرائت دو کتیبه را میدهد که مستر «جیمز پرنسپ» مرحوم در قرائت آن کمال کوشش و مواظبت را بخرج داده است. این کتیبه ها عبارت از نوشته ئی است که در روی کدام ظرف عتیقه بلخ دیده شده و در مجله انجمن آسیائی ماه جولای 1838 صورت خواندن آن شایع شده است. بعلاوه چون در کتابچه یادداشت های مستر «جیمز پرنسپ» صورت تجزیه کلمات و کوششاتی مبنی بر

خواندن آن یافت شده آنرا نیز در آخر کتاب خود ضم نموده است. ضم این ملحقات حتماً قرار آرزوی مولف کتاب مذکور به کسانی که بطور خصوصی به زبان «آریائی» و قرائت آن دلچسپی داشته باشند، خیلی مفید است و ما این طور اشخاص را به اصل کتاب هذا تکلیف مراجعت میدهیم.

علاوه برین، مولف کتاب هذا قبل از اختتام کتاب خویش و تذکار نتیجه آن بمقصد اینکه برای اهل ذوق تمام زمینه ها مفید را فراهم نموده باشد، راپور جنرال «کورت Court» را مبنی بر کشفیات حفریات «منی قلعه» که در مجله انجمن آسیائی کلکته شایع شده و هکذا راپور جنرال «ونچورا Ventura» مبنی بر حفریات یک توپ بزرگتری که در مجاورت مقام فوق الذکر حفریات شده و روی اشیای مکشوفه آن نیز حروف زبان «آریائی» میباشند، نیز میدهد.

گزارش جنرال «کورت» مبنی بر وضعیت تاریخی و نتایج حفریات «منی قلعه»:

«منی قلعه» اسم قریه کوچکی است که کنار راه علیای اتک - لاهور و کمی بیشتر از مناصفه راه مقام اخیرالذکر و شهر «جهلم Jihlum» واقع است. این قریه روی خرابه های شهر خیلی قدیمی ئی معمور است که مبدأ آن معلوم نیست اما وضعیت جغرافیائی خرابه ها و مخصوصاً کثرت مسکوکاتی که در آنجا پیدا میشود، ادا میکند که این شهر حتماً پایتخت تمام اراضی بین رود «اندوس» و «هیدسپس Hydrespes» یعنی مرکز مملکتی بوده که نزد قدما به اسم «تاکسیلا Tacscila» معروف و در تاریخ فتوحات اسکندر از آن بکثرت تذکر رفته است.

در قریه «منی قلعه» فعلی نقطه قدیمی بزرگی موجود است که شکل تپه برجسته گنبدی بخود گرفته و از فاصله بعیدی معلوم میشود. ارتفاع آن تقریباً 60 فت و احاطه آن تقریباً 310 در 320 فت میباشد. این بنا اصلاً از سنگ مربع و سمت ریگی پوشانیده است و قسمت های داخلی از سنگ گرانیت و یک نوع سنگ دیگر مخلوط میباشد. سطح داخلی بنا حالا آنقدر ویران و پستی و بلندی بخود گرفته که صعود به نقطه فوقانی آن خیلی آسان است، حال آنکه در آوان اولیه و زمان آبادی رسیدن به آنجا امکان نداشت. صورت معماری این عمارت خیلی ساده و تنها تزئینات آن عبارت از یک قطار پایه های کوچکی قریب تهداب بوده که در حصه فوقانی آن اشکال کله های قوچ نهاده شده بود چنانچه هنوز هم این جزئیات به ندرت معلوم میشود. این بنا اصلاً تویی بوده که جنرال «ونچورا» حفر نموده و شبهه آن بکثرت در «راولپندی» (پنجاب) در هزاره جات مناطق غربی کابل و در

جلال آباد [که اکثر آنرا مستر «مسن» حفر نموده و تفصیلات اشیای عتیقه آنها در کتاب (آریانای باستان» مولفه پروفیسور «ولسن» شایع شده است.] در لغمان، کابل، بامیان و دره خیبر یافت میشود. در میان خرابه های «منی قلعه» 15 برجستگی گنبدی شکل دیگر وجود دارد که از توپ فوق الذکر کوچک تر اند.

این توپ ها را جنرال «کورت» حفريات نموده و مخصوصاً از یکی آن که به فاصله یک تفنگرس بجانب شمال، شمال شرق قریه حاضره واقع است، بسیار اشیای قدیمی بدست آمده است. در میان مسکوکاتی که از آنجا کشف شده بعضی بلاشبیه مسکوکات رومن⁽³⁵⁾ میباشند. سنگ هائیکه برای پوشانیدن طاقهائی بکار رفته که در آن اشیای عتیقه بود، حایز بعضی نوشته ها بود. لوحه نوشته ضمیمه کتاب هذا از روی اصل طبع شده که مستر «جیمز پرنسب» مرحوم با کمال مواظبت تهیه نموده بود. گنبد توپ که حایز اشیای عتیقه بود آنقدر خراب شده بود که نظریه ئی نسبت به آن نمیتوان داد. ارتفاع آن ممکن 60 تا 70 فت بوده باشد. جنرال «کورت» از مرکز الی نقطه فوقانی گنبد سوراخی نموده که قطر آن تقریباً 20 فت میباشد. اولین چیزی که از اینجا کشف شد، عبارت از 4 سکه مسی است که فقط به سه فت پائین تر از سطح گنبد بدست آمد. یکی از اینها سکه «کدفیزس» و سه دیگر آن سکه «کانرکی» میباشند. از ین نقطه پائین تر طبقه احجاری نمودار گردید که عملیات حفاری و رسیدن به حصه اصل عمارت قدری مشکل ساخت. چون عملیات حفاری ده فت دیگر دوام داده شد، تخته سنگی پیدا شد که با ساروج و سائر سنگ ها خیلی محکم و ملتصق بود. شکل این تخته سنگ متوازی الاضلاع و چهار ضلع آن با چهار نقطه رؤس آن متناظراً بهم مطابقت میکرد و بر سر آن تخته سنگ و زمین دیگری نهاده شده بود که حایز کتیبه ئی بود. در مرکز تخته سنگ ظرف مسی پیدا شد که به دورادور آن متناظراً هشت دایره وجود داشت. اگرچه یک طرف آن خیلی خراب شده بود معذالک از اشکال دوائر احاطه آن بعضی علائم و نشانی تشخیص میشد که ظرف مذکور را به نمونه های عصر «کدفیزس» و «کانرکی» مربوط میساخت. ظرف مواظبت کارانه در لفافه پارچه ابریشمی سفید محکم پیچیده شده بود اما روی خود ظرف بعضی خطوط ناخن و غیره معلوم میشود و ادا میکرد که روزی این ظرف دست بدست گردیده است.

در میان ظرف مسی، ظرف کوچک نقره ئی وجود داشت و قسمت خالیگاه را با خمیره گل و زنگار مملو نموده بودند و هنوز نمناک بنظر میخورد. در ین مواد خمیره مانند ریسمان با پارچه تار گره داری نهاده شده و آنقدر فرسوده شده بود که بمجرد تماس خاک گردید. ظرف کوچک نقره نیز آنقدر کهنه و مندرس شده بود که از هم پاشیده و پارچه پارچه گردید.⁽³⁶⁾ در بین ظرف نقره ظرف کوچک دیگر

طلائی در میان همان خمیره خاکی رنگ وجود داشت و در امتداد آن 7 سکه نقره شاهان رومن وضع شده بود. در میان ظرف طلائی چهار سکه کوچک طلا به نمونه «گریکو سیتی»، «کنرکی» پادشاه و دو تکه سنگ قیمتی با مروارید و گوشواره ها گذاشته شده بود. اما مروارید تجزیه و فاسد شده بود.

کشف نوشته ما را به تجدید تحقیقات حفريات جنرال «ونچورا» در توپ بزرگ همین جا رهنمونی میکند. در سائر توپ هائی که جنرال «کورت» در «منی قلعه» حفريات نموده هیچ سنگی یافت نشده که آثار کدام حروف و نوشته در آن دیده شود.

جنرال «کورت» عملیات حفاری خویش را در توپ بزرگ بتاريخ 27 اپریل 1830 بطرف جنوبی حصه فوقانی تپه شروع کرد. چون نتیجه ئی از آن حصه بدست نیامد، به قله توپ عملیات را شروع نمود. به عمق سه فتنی به 6 عدد سکه مصادف شده و بعد از حفر 12 فتن بجائی واصل شد که عمارت از سنگ های مربع بزرگی ساخته شده بود که به عملیات حفاری اشکال زیادی پیش میکرد. از سطح پخته کاری ده فتن پایانتز سکه طلائی در میان کلوخ ها نمایان شد و به عمق 20 فتنی یک سکه نقره و 6 سکه مسی کشف گردید.⁽³⁷⁾

دو روز بعد کارگران بکس آهنی یا مسی یافتند که با نوک کلنگ آنرا شکسته بودند. در میان آن بکس کوچک دیگری از طلای صاف (شکل 1 لوحه 14 کتاب ولسن) وجود داشت که در مرکز آن یک «عین الھر Opal» نهاده شده بود. در میان بکس یک عدد سکه طلائی یافت شد که وزن آن 122 «نخود grain» و مربوط به خانواده «کانرکی» بود و نوشته یونانی آن خیلی ها متغییر بود. (شکل 2 لوحه 14 کتاب هذا) علاوه برین در میان بکس مذکور یک انگشتر مهر طلائی که در آن صفیر یا یاقوت سفید نشانده شده بود و حایز نوشته پهلوی بود (شکل 3 لوحه 14 کتاب هذا) و یک تکه کوچک یاقوت (لعل بدخشان) سه سکه کوچک نقره بدون نوشته و علامه و یک سکه نقره ساسانی (شکل 8 لوحه 14 کتاب هذا) موجود بود که از نقطه نظر نمونه و شکل مطابق سکه ئی میباشد که «لانگ پریر Longperier» به «Sarbarz» پادشاه که فقط 40 روز سلطنت نموده است، نسبت میدهد. در حاشیه آن وی و مستر «ولسن» هر دو «بسم الله» اسلامی را خوانده اند. مستر «جیمز پرنسپ» این سکه را به «شاپور دوم Sapor II» نسبت میدهد زیرا شکل هلال و بال هائی بالای تاج با کلاه معلوم میشود. معذالک موضوع در ساعت فعلی بصورت یقین و رضائیت بخش فیصله نشده است. در طی حفاری این مقام دو سکه دیگر ساسانی نیز کشف شده اما نمونه و شکل آنرا «لانگ پریر Longperier» تصریح نموده و حایز کلمه «دیوانگاری» میباشد.

(شماره 10 - 11 لوحه 14 کتاب ولسن). از روی یک سکه مکمل تر و خوبتر سکه شماره 11 که در نزد «سر الکسندر برنس» موجود است مضمون «دیوانگاری Devanagri» آنرا مستر «جیمز پرنسپ» چنین قرائت نموده است:

Svihitwera Airan cha parameswara ori vahitigam deva janita

بالاخره برای تکمیل تذکر اشیائی که از اینجا یافت شده بایستی وجود یک سکه خشن نقره را متذکر شویم که نوشته هندی آن تغییر بخود گرفته و متعلق به نمونه مسکوکات «کانرکی» میباشد. این سکه تاریخ و عصری را که در اینجا گذاشته شده به زمانه خیلی جدیدی میکشاند. جنرال «ونچورا» به این حفاریات اکتفا ننموده تا 25 می بعملیات حفر سوراخی در آن مشغول بود و چون عمق سوراخ به 45 فوت رسید به تخته سنگ بزرگی مصادف شد. چون تخته سنگ موصوف را بلند نمودند شبیهه اولی یک دیگری پیدا شد که در مرکز آن سوراخ و در سوراخ یک بکس مسی (شکل 12 لوحه 14 کتاب ولسن) با سرپوش مندرس و کهنه پیدا شد. در میان بکس یک پارچه لباس (شکل 13)، یک لوله (drop) بلوری (شکل 14) و یک استوانه کوچک از خلای خالص منکشف گردید. چون دامنه حفاریات را عمیقتر بردند به عمق 54 فتی یک سکه با بعضی اشیای دیگر که بیشتر فاسد و خراب شده بود بدست آمد.

در روز اخیر ماه می در عمق 64 فتی به تخته سنگ بزرگی رسیدند و چون آنرا برداشتند اطاقی مفتوح گردید که با سنگ و سمنت آباد شده بود. درین اطاق یک بکس مسی بدست افتاد (شکل 19 لوحه 15 کتاب ولسن) که از یک نوع مواد مایع خاکی رنگی مملو بود. از روی تجزیه معلوم شد که مایع مذکور عبارت از عناصر تجزیه شده حیوانی بوده است. علاوه برین یک قطی بغلی خردادی شده هم بدست آمد. این قطی بکمال خوبی محافظه شده و هنوز آثار خردادی آن بوضاحت معلوم میشود. اما سر آن شکسته بود. در سرپوش قطی نوشته «آریائی» بصورت حلقه دایره تحریر بود که (شکل 20 لوحه 15 کتاب ولسن) صورت عمومی آنرا نشان میدهد. در میان قطی بغلی 5 عدد سکه مسی «کانرکی Kanerki» و «کنارانا Kenarana» (شکل 28 و 32) و یک استوانه خالص طلائی در میان همان مواد مایع خاکی رنگ فوق الذکر وجود داشت.

استوانه از خود سرپوشی داشت که در میان تنه آن می درآمد و در میان آن چند پارچه عنبر Amber و شیشه و یک پارچه کوچک ریسمان (شکل 23 لوحه 15 کتاب ولسن) یک سکه کوچک طلائی (شکل 24 لوحه 15 کتاب ولسن) که سی نخود (grain) وزن داشت و از جمله مسکوکات عصر «کانرکی کاراوس Kanerki Karavas» بود. یک تاوه هموار نقره که دو سطر بزبان «آریائی» چقور در آن کنده شده بود (شکل 26 لوحه 15 کتاب ولسن) یک پارچه کوچک طلا

(شکل 25 کتاب ولسن) پیدا شد. این اشیاء را تماماً جنرال «ونچورا» به مستر «جیمز پرنسپ» نشان داده و حین تألیف کتاب هذا تماماً در موزه شخصی وی دایر بود.

جنرال «ونچورا» بعد از آن حفاریات را تحت تهداب عمارت دوام داد اما از آنجا چیزی نیافت. بنابراین اشیای عتیقه فوق الذکر قدیمترین ودیعه توپ مذکور میباشد و مسکوکاتی که در اینجا پیدا شده است ما را اجازه نمیدهد که تاریخ این ودیعه را به عصری قدیمتر از زمانه سلطنت «کنارانا Kenarana» نسبت نمائیم. آنهم بشرطیکه این شاه را از آخرترین شاهان خانواده «کانرکی Kanerkis» حساب کنیم. معذالک در اینجا یک چیز را ملتفت باید بود که در عین زمانیکه هنوز نوشته زبان یونانی روی مسکوکات وجود دارد، نوشته های تمام اشیای عتیقه مخصوصاً بزبان «آریائی» میباشد. این ملاحظه در مورد اشیای مکشوفه این توپ و در سائر توپ هائیکه بعد ها جنرال «کورت» حفاریات نموده صحت کامل دارد.

احتمال میرود که توپی را که جنرال «کورت Court» حفاریات نموده قدیمترین دو توپ فوق الذکر باشد زیرا در اینجا مسکوکات رومن با مسکوکات شاهان خانواده «کانرکی Kanerki» و «کدفیژس Kadphises» مخلوط پیدا نشده و از «کنارانا Kenarna» پادشاه فیل سوار و از شاهان ساسانی چیزی بدست نیامده است. معذالک نوشته های «آریائی» که از هر دو توپ فوق الذکر کشف شده نظیر هم اند و حروف الفبای آن از هم فرقی ندارند. صورت نوشته های متذکره در صفحات مجله انجمن آسیائی کلکته شایع شده است.

مستر «مسن» چون اشیای عتیقه مکشوفه توپ های «منی قلعه» را مشاهده نمود به شوق و هیجان افتاده طوریکه قبلاً متذکر شدیم یک عده زیاد استوپه ها را در «درونته»، «هده» و «جلال آباد» و سایر حصص دره کابل گشود. تشریحات حفاریات او مفصلاً در کتاب «آریانای باستان Ariana Antiqua» مولفه پروفیسور «ولسن» تذکر رفته است. قارئین محترم بدان مراجعت میتوانند. معذالک دو کتیبه که روی استوانه نقش و مستر «مسن» از یک توپ جلال آباد یافته بود، در لوحه 15 کتاب ولسن داده شده است زیرا این کتیبه با اشیای عتیقه «منی قلعه» یکجا به کلکته فرستاده شده و نوشته های مکشوفه قلعه فوق الذکر توأم شایع شده است.

یک چیزیکه در نتیجه تفحصات اخیر قسمت داخلی توپ های پنجاب و دره کابل ظاهراً به ثبوت رسیده این است که این عمرانات یکنوع قبرستانی بوده که بعد از سوزاندن اجساد شخصیت های معروف خاکستر و پارچه های استخوان آنها در میان ظروف مقدسه نهاده و در عمرانات میگذاشتند. «آرین Arrian» صریحاً

میگوید که در هند ابتدا این قاعده معمول نبود که برای پادشاهان مقابر با شکوه و پرخرچی آباد کنند اما بعد از سوزانیدن جسد بودا «ساکيامونی» در بیهار تابعین او استوپه های بلند و با عظمتی روی خاکستر او بنا نهادند. در کتیبه روی تخته سنگی که جنرال «کورت» در اطاق یکی از توپ ها یافته است، بلا اشتباه کلمه «مهاراجاسا Maharajasa» ساخته میشود که روی مسکوکاتی که در دو زبان نوشته دارند نیز بملاحظه رسیده است.

بنابران حتماً در ین توپ بایستی بقایای جسد شاهی مدفون بوده باشد و چون مسکوکات «کانرکی Kanerki» آخرین چیزی است که از اینجا کشف شده، میتوان گفت که بقایای مدفون شاه مجهول متعلق به یکی از شاهان خانواده «کانرکی» باشد. جای تعجب است که در سکه طلائی که در داخل استوانه پیدا شده کلمه «مهاراجاسا» و نه مرادف یونانی آن «بازیلوس ΒΑΣΙΛΕΥΣ» دیده شده بلکه کلمه دیگری «Rao mano rao» در آن یافت میشود که قرار فرض ممکن عنوانی بوده باشد. هنوز معنی آن بطور دقیق مجهول است.

مسکوکات و اشیای عتیقه که در اعماق مختلف بالای اطاق یا پائین در تهداب آن پیدا شده ممکن بقایای شبیه بهم اعضای حکمرمائی یک خانواده شاهی باشد که در حین زمان آبادی و یا کمی بعد از تکمیل آن وفات نموده باشند. قرار معمول وضع سکه و خاکستر اشخاص در ظروف و نهادن آن در مقابر از عادات یونانیان اخذ شده تا روح متوفی را با رب النوع «حق العمل Charan» یکجا سازند. اما تا حال هیچ علامه و حقیقتی در ین مورد بدست نیست که عمر آن توپ را به عادات مهاجرین یونانی نسبت نمائیم. زیرا در هیچ یک از توپ ها که تا حال حفاریات شده، چه کتیبه یونانی، چه مسکوکات شاهان یونانی یا دیگر اشیائی عتیقه مربوط ایشان پیدا نشده است. قرار ظاهر چنین معلوم میشود که اصلاً آبادی توپ از مرسومات تدفین «سیتی ها» باشد زیرا از تمام حصص دنیا هر جایی که قشون و مهاجرین «سیتی» و نژاد «گوتیک Gothic» حمله برده اند، تپه و پشته هائی بدین شکل و قیافه از خود باقی گذاشته اند.

ختم ترجمه: چهارشنبه 28 قوس، 2 رمضان 1312 تمام شد.

احمد علی کهزاد

یادداشت های نویسنده و مترجم:

- 1- آریا به علاقه ئی اطلاق میشد که مرکز آن هرات بود. آریانا اسم عمومی اراضی ئی است که بجانب شرق فارس (ایران امروزی) و مدیا افتاده و تا رود اندوس منبسط بود. بکتریا عبارت از اراضی ئی است که رود اکسوس و معاونین آن آنرا آبیاری میکنند. پارتیا و هیرکانیا شامل حدود آریانا و مدیا و فارس خارج آن میباشد.
- 2- ما در تاریخ آریانا آنها را بنام یونانو- باختری مینامیم. اما درست تر آنست که این پادشاهان مخلوط یونانی و باختر (آریائی) بودند. از همین جهت بنام یونانو- باختری یاد میشوند.
- 3- منظور کشور «آریانا» است که در دو طرفه هندوکش از اکسوس (آمو دریا) تا اندوس (رودخانه سند) را در بر میگرفت.
- 4- منظور از زبان آریائی Arian ، زبان باختری میباشد که در اوائل کشف آن در قرن گذشته آنرا آریائی هم میگفتند ولی بعداً به باختری تصحیح شد. هرجائی که در اثر این با زبان آریائی برخورد میشود، منظور زبان باختری میباشد.
- 5- چارلز مسن مامور مخفی کمپنی هند شرقی بود که در پهلوی فعالیت های جاسوسی مقدار زیاد از آثار باستانی افغانستان را بسرقت برده است.
- 6- ناگفته نماند که این کتاب 90 سال قبل در سنه 1844 به نشر رسیده لذا ده سالی که مولف بدان اشاره میکند عبارت از ده سال بین 1834 و 1844 است که از آن تاریخ تا امروز [1934] پوره یک قرن میشود.
- 7- چون خرابه های معابد بودائی در هر منطقه که مشاهده شده معمولاً بشکل بام گنبدی میباشد که بزبان های انگلیسی و فرانسه آنرا «توپ» و «استوپه» میگویند و در فارسی کلمه ئی برای آن نداشتیم، اخیراً حین معاینه خرابه های بودائی نجرو (نجراب) کلمه «راشک» را از زبان اهالی شنیدم و خواستم در موارد لازمه ترجمه این کتاب بمعرض استعمال گذارم.
- 8- مسن تنها از مقام بگرام که قرار عقیده مدققین محال شهر اسکندریه قفقاز میباشد، ده هزار [10000] مسکوکات جمع آوری نموده است.
- 9- کتاب موصوف موسوم به «آریانا انتی کوا Ariana Antiqua» (آریانای باستان) و عبارت از ملاحظات تاریخی است که در باب آثار عتیق و مسکوکات مکشوفه افغانستان و در تعریف یکنوع عمارت مذهبی موسوم به «توپ» (راشک) تحریر و در 1841 به طبع رسیده است.
- 10- پروفیسور «ولسن» در یک حصه دیگر کتابش حینی که وضعیت جغرافیائی بکتریای (باختر) قدیم را شرح میدهد به منتهای ایجاز و اختصار خط حرکت اسکندر را بطرف «ایگزارتس Jaxartes» بیان میکند اما بقیه وقایع قشون اعزامی در اثر تقسیمات موضوع از بین رفته است.
- 11- آریان Arryan مؤرخ یونانی است.
- 12- مستر «الفونستن Alphonsten»، «ارتاچاونا» را شهر هرات تصور میکند اما بعقیده ما از روی موقعیت، شهر «ساخر Sakher» پایتخت شاهان غوری بیشتر مناسبت به محال «ارتاچاونا» دارد.
- 12ب- این منطقه عبارت از سرزمین های بین فراه تا کابل است که در شاهنامه بنام دشت هندوان ذکر شده است. [ف. ک.]

- 13- پروفیسور «ولسن» طرفدار این عقیده است که شهر قدیمی ئی که خرابه های آن در بگرام یافت میشود، شهر «نیسیا Nisaya» بوده و شهر اسکندریه در پای کوه های غوربند واقع بود. معذالک برای مرکزیت موقعیت بگرام فوق الهاده مهم است زیرا تمام کوتل های قندوز، خلم شرقی و کوه بابا را تحت اثر گرفته است و نسبت به شهری که در مدخل علیای دره فرض شود برای توقف و مرکزیت خیلی مناسب تر است. بنابراین اکثر احتمالات برین دلالت میکند که شهر اسکندریه در اینجا [بگرام] معمور شده باشد. [مطالعات بعدی بالاخره اسکندریه قفقاز را در جبل السراج تعیین نمود].
- 14- موسیو «فوشه» را عقیده برین است که اسکندر از کوتل معروف خیبر عبور نموده است.
- 15- استرابو Strabo میگوید که اراکوزیا را هم به او واگذاشت، اما این قضیه مشکوک است.
- 16- ویلانت Vaillant تاریخ مرگ ارساس و انقلاب پارتیا را 256 ق.م. داده است معذالک سال 250 ق.م. درست و صحیح تر به نظر میآید.
- 17- در بعضی مسکوکات «نونس Vonones» اسم پادشاه بطرف راسته سکه منقوش و احتمال دارد که این رویه را از رومن ها تقلید نموده باشد زیر مشارالیه در میان ایشان پرورش یافته بود. یکی از این نوع سکه را پروفیسور ولسن برای مقایسه با سکه که حایز همین و از افغانستان کشف شده بود داده است. سمت چپ این سکه عوض شکل نشسته کماندار رب النوع فتح را نشان میدهد. بعضی شاهان اخیر خانواده ارساسید هم در طرف چپ شکل رب النوع فتح بالاداری را ضرب زده اند که تاجی را در دست گرفته است و این علامه ایست که در مسکوکات شاهان «آریائی- پارتی- Ario- Parthian» (اشکانی) یافته ایم. معذالک سمت راسته این مسکوکات اخیر الذکر خیلی مختلف است.
- 18- بعضی ها فرض میکنند که میتردادس اول خودش را شهنشاه نامیده بود لیکن تاریخ سلطنت میتردادس دوم بیشتر به عصری که عنوان را بکتریا اتخاذ نموده بود مطابقت میکند. اوراتیدس Euoratides که معاصر میتردادس اول میباشد خودش را شاه کبیر نامیده است.
- 19- ویلانت Vaillant فرض میکند که ارساس دوم اعلان استقلالش کشته شده و بجیش برادرش تیریداتس Tiridates جلوس نموده باشد. اما جوستن و استرابو هرگز از این واقعه ذکری نکرده اند و اگر دامنه حیات ارساس اینقدر کوتاه میبود اسم و شهرت او برای احفادش باقی نمی ماند. از طرف دیگر جلوس برادرش تیریداتس خیلی مشکوک است.
- 20- ویلانت تاریخ جلوس «ارتابانوس Artabanus» را 217 ق.م. تعیین میکند و باین حساب دو سال برای ارساس اول و 37 سال برای تیریداتس Tiridates داده متعاقب آن سنوات تاریخ سینسلوس Syncellus را تعقیب میکند.
- 21- تطبیق نظر «ژوزفوس» با یادداشت های کوتاه و ظاهراً موثق که «تاسیتوس» نسبت باین سلاطین داده اند غیر ممکن است. ژوزفوس ایشان را با «ایزاتس» که ژودائیزم را قبول نموده بود، ملحق میدانند و میگوید که چون «ارتابانوس» دفعه دوم از سلوسیا خارج شد، نزد «ایزاتس» پناه برده و بکمک او استقرار حاصل نمود. سپس دیری نگذشته وفات نمود و تخت و تاج را برای «باردانس» که اسم او را «اووگوفوز Ovagovus» مینامد، گذاشت. این پادشاه با «ایزاتس» اتحادی بر علیه

روم قائم نموده بنای تهاجم بر آنرا گذاشت. اما پارتی ها جنگ را با روم مصلحت ندیده با «باردانس» قطع روابط نمودند و برادرش «گوتارزس Gotarzes» را پادشاه ساختند. وی هم بزودی وفات نموده «ولوجزس Vologeses» برادر دیگرش بسلطنت رسیده مدیا را به برادرش «پاکورس Pakores» و ارمنیا را به برادر دیگرش «تیریداتس Tiridates» داد.

22- پس ساسانی ها یکی از خانواده های آریائی بلخی بودند که بار اول در بلخ بامی تاج پوشی نموده و پایتخت خود را به فارس انتقال دادند.

23- Zur geschichte der grechischen koenige in Bacterien, von Christian Lassen, Bonn, 1838 (Translated into English in Calcutta, 1840).

24- در «پاروپامیزوس» هندی ها مسکون بوده و ممکن الفبای خود را از «آثوری Assyria» گرفته باشند و بدین قرار زبانی بوجود آورده اند که لهجه و کلمات آن زبان قدیم سانسکریت و الفبای آن «سمتیک Semetic» میباشد. در مزار «توسکن Tuscan» شاهان یونانی رسم الخطی بدین منوال بملاحظه رسیده است.

25- ترجمه این احکام در شماره ماه مارچ ژورنال انجمن آسیائی توسط جیمز پرنسپ ترجمه و نشر شده است. همچنین در «جرنار Girnar» اسم «انتیوکوس» در حالی دیده میشود که قتل و شکار حیوانات را قدغن نموده است و از اینجا نفوذ و امریت او معلوم و اندازه میشود.

26- شماره ماه جولای سال 1838 مجله انجمن آسیائی، صفحه 638 ملاحظه شود. همچنین به لوحه ضمیمه کتاب "آریانای باستان" تالیف پروفیسور ولسن مراجعه شود.

27- «آگاتوکلس Agathocles» را «لئسن» به سال 190 تا 165 ق.م. نسبت میدهد. پروفیسور «ولسن» او را به 135 ق.م. نسبت میدهد اما این تاریخ با حروف یونانی صاف مسکوکات این پادشاه و سادگی طرز عنوان آن مطابقت نمیکند. وی مانند «ایوتیدموس» و «دمتریوس» صفتی اتخاذ ننموده و جانشین فرضی «پانتالون Pantaleon» هم جزء «بازیلیوس ΒΑΣΙΛΕΥΣ» (شاه) صفت دیگری نداشته. این کیفیت بصورت عجیب به حدس پروفیسور «لئسن» مطابقت میکند زیرا معلوم میشود که تمام جانشینان «ایوکراتیدس» با این عناوین سکه زده اند اما هیچ یک از متقدمین و خود او چنین نکرده اند.

28- ژورنال انجمن آسیائی کلکته سال 1842، صفحه 130 تا 137، جلد 6. پروفیسور ولسن تاریخ تخت نشینی «مناندر» را در سال 126 ق.م. مینویسد و این مسئله و این نظریه را چیزی از روی خواص مسکوکات و چیزی از ترتیب فتوحات او در هند بعد از فتوحات «متیریداتس» تشکیل نموده است. اما این نظریه با طبقه بندی «شاهان سوتور = منجی» که مناندر قراریکه اول این عنوان را اتخاذ نموده مؤسس آن شمرده میشود، مخالف است. ما برای اینکه بین او و «ایوکراتیدس» چنین فاصله بزرگی بگذاریم دلیلی نداریم حال آنکه اکثری او را جانشین فوری او تصور میکنند.

29- پروفیسور «ولسن» تاریخ تخت نشینی «لیسیاس Lycias» را سال 174 ق.م. و از «امیان تاس Amyntas» و «انتیال سیدس Antialcides» را 135 ق.م. و از «فیلوکزینوس Philoxenus» را 130 ق.م. تعیین نموده است. «آرکیبیوس Archebius» را بحوالی 125 - 120 ق.م. پائین آورده است اما ملتفت باید بود که مانند تاریخ های پروفیسور «لئسن» تمام آنها فرضیات میباشد.

- 30- خدای خدایان. در اسطوره های رومن ها جویپتر حیثیت «زوس» یونانی را دارد و بصورت «Juppiter Optimus Maximus Soter» (جویپتر بهترین بزرگترین نجات دهنده). وی را همچنان بنیانگذار روم میدانند.
- 31- اسم تخاری یا تگاری شبیه اسم ترک یا «یوگور» است که یوچی ها را خارج نموده اند و پروفیسور ولسن یوچی ها را «جت» امروزه میدانند.
- 32- پروفیسور ولسن بر طبق نظریات مسافرین چینی را در سوگدیانا قرار میدهد. مسافرین چینیایی حینی که وارد هند میشدند، میگفتند که «کیپن» بطرف شمال است. یعنی نسبت به هند و خصوصاً نسبت به «بالتی Balti» بجانب شمال واقع میباشد. پس به هیچ صورت در ین مورد حکم قطعی نمیتوانیم که کیپن Kipen در سوگدیانا باشد زیرا اخیراً بعضی از علما جلگه کوهدامن را «کیپن Kipen» ذکر شده چینیایی ها تصور نموده اند.
- 33- کپتان کنگهم اسم او را «اندوفاراسا Undopharasa» خوانده است.
- 34- Nanaia؟ در ارمنیا ظهور کرده. در لوحه 5 شکل 7 ما بعد از ولسن قوی ترین حقایق مسکوکات را نسبت به اسم و پرستش او داده ایم. اسم بدور مجسمه نیم تنه سمت راست نقش است و آنقدر خراب شده که فقط همینقدر خوانده میشود که به O حرف شروع و Bises به ختم میشود و از اینجا معلوم میشود که ممکن اصلاً فارسی باشد.
- 35- راجع به لوحه این مسکوکات رومن، عصر «سزار Csesar» و «Trumvirate» سه نفر رفقای اداره او به شماره ماه نوامبر 1834 مجله انجمن آسیائی مراجعه شود.
- 36- جنرال محتملاً اشتباه نموده و سرب یا قلع را خیال نقره کرده زیرا تجزیه و فساد نقره در حالیکه مس تقریباً بلا تغییر مانده باشد چیز عجیبی مینماید که به ندرت اتفاق می افتد.
- 37- بدبختانه جنرال «ونچورا» تمام این مسکوکات را بهم مخلوط نموده و بعدها نتوانست مسکوکاتی را به اعماق مختلف یافت شده بود از هم تمیز نماید اما قرار ظاهر تمام این مسکوکات از یک عصر و از جمله مسکوکات ساسانی بوده که تاریخ آنها به قرن 5 نسبت میشود.

تکثیر و نشر این کتاب ممنوع است و مطابق قوانین بین المللی که افغانستان نیز آنرا امضا نموده تعقیب قانونی صورت خواهد گرفت!

بنیاد فرهنگی کهزاد